



مَجْمُوعَةُ الدِّرَاسَاتِ الْعِلْمِيَّةِ الدِّينِيَّةِ وَاللِّغَوِيَّةِ / الْجُمْهُورِيَّةُ الشَّامِيَّةُ

The Institute of Higher Education in Linguistics and Religious Studies
دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی - نجف اشرف

مجموعه پایان‌نامه‌های علمی - شماره ۱

علت ارسال فرستادگان

تحقیق ارائه‌شده به

دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی
برای اخذ مدرک دکترا در علوم دینی و زبان‌شناسی

علاء حسن عبید سالم

مترجم: گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام



دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی نجف اشرف

پایان‌نامه علمی - شماره ۱

علت ارسال فرستادگان

(علت ارسال مرسل)

تحقیق ارائه‌شده به دانشکده عالی پژوهش‌های دینی و زبان‌شناسی

برای اخذ مدرک دکترا

دانشجو

علاء حسن عبید سالم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

نام کتاب	علت ارسال فرستادگان (علت ارسال رسل)
نویسنده	علاء حسن عبید سالم
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)
نوبت انتشار	اول
تاریخ انتشار	۱۳۹۷
کد کتاب	پایان نامه دکترای - شماره ۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک

سید احمد الحسن (علیه السلام) به تاریخهای زیر مراجعه نمایید .

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.co/ir

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- پیشگفتار تحقیق ۱۳
- پیش درآمد ۱۹
۱. علت غایی که منظور از این تحقیق است ۱۹
۲. امر سالی که در موردش تحقیق می‌کنیم ۲۰
۳. اهمیت فرستادگان در زندگی انسان ۲۱
۴. فرستادگان چگونه شناخته می‌شوند؟ ۲۳
۵. صلاحیت‌ها و شایستگی‌های فرستادگان ۲۸
۱. آنچه می‌تواند هدفی برای امر سال الهی باشد ۳۱
- ۱.۱. غرض از امر سال - تحقیق قرآنی ۳۲
- ۲.۱. غرض از «امر سال» از نظر علما ۳۷
- ۱.۲.۱. فهرست نظرات ۳۷
- ۲.۲.۱. دو نکته در مورد سخنان آن‌ها ۴۵
- ۳.۱. قاعده لطف و غرض از امر سال از نظر علمای شیعه ۴۸
- ۱.۳.۱. بیان این قاعده ۴۸
- ۲.۳.۱. برخی از آنچه بر این قاعده بنا نهاده شده است ۴۸
- ۳.۳.۱. بررسی قاعده لطف ۵۴

- ۴.۱. خالی نبودن نرمین اثر حجت ۶۱
- ۵.۱. نرمان‌های فترت و غرض اثر ارسال الهی ۶۲
- ۱.۵.۱. معنای فترت ۶۳
- ۲.۵.۱. سخنان علما در مورد معنای «فترت‌های بین فرستادگان» ۶۳
- ۳.۵.۱. آیا بین فترت و هدف اثر ارسال، تناقض یا ناسازگاری وجود دارد؟ ۶۸
۲. غرض حقیقی اثر ارسال ۷۷
- ۱.۲. غرض حقیقی ارسال فرستادگان ۷۸
- ۱.۱.۲. غرض اثر ارسال «اثر بین بردن عذر و بهانه» است ۷۸
- ۲.۱.۲. اثر بین بردن عذر و بهانه، ارسال به سوی همه مردم را لازم نمی‌کند ... ۸۰
- ۳.۱.۲. يك شبهه و پاسخ ۸۹
- ۴.۱.۲. اشارات مروایی که به غرض حقیقی ارسال اشاره دارند ۹۰
- ۲.۲. آیا ارسال فرستادگان، پدیده‌ای خاورمیانه‌ای است؟ ۹۳
- ۱.۲.۲. شبهه ملحدان به انحصار بعثت فرستادگان در منطقه‌ای مشخص ۹۴
- ۲.۲.۲. پاسخ علمای دین به این شبهه ۹۵
- ۳.۲.۲. درنگی بر پاسخ‌های ارائه شده ۱۰۱
- ۴.۲.۲. سخن‌نهایی در پاسخ به شبهه ملحدان ۱۰۴
- ۳.۲. فهم اشتباه علمای دین اثر متونی که به فرستادگان ارتباط دارند ۱۱۵

۱۱۶. ۱.۳.۲. نمونه‌هایی از متون مرتبط به فرستادگان
۱۱۷. ۲.۳.۲. نمی‌توان همگی این موارد را به‌عنوان غرض از ارسال پذیرفت
۱۲۱. ۴.۲. از بین بردن عذر و بهانه در زمان‌های فترت
۱۲۲. ۱.۴.۲. معنای صحیح فترت و سایر گام‌های آن با غرض از ارسال
۱۲۹. ۲.۴.۲. غیبت فرستادگان، دوره‌های فترت؛ وقایع (علیه‌السلام) نمونه‌ای از آن‌هاست
۱۳۹. ۳.۴.۲. وضعیت مردم در زمان فترت
۱۴۷. ۳. ختم نبوت و ارسال الهی
۱۴۸. ۱.۳. معنای «ختم» و دلایل آن از نظر علما
۱۴۸. ۱.۱.۳. معنای «ختم» در این آیه
۱۴۹. ۲.۱.۳. دلایل ختم نبوت از نظر علما
۱۵۲. ۳.۱.۳. چگونه علما «ختم نبوت» را به «ختم ارسال» تسری داده‌اند؟
۱۵۶. ۲.۳. تأملی در دلایل علما و بیان دلایلی که در مقابل فهم آن‌هاست
۱۵۶. ۱.۲.۳. دلایلی که پایان نبوت و وحی را رد می‌کنند
۱۶۱. ۲.۲.۳. دلایلی که پایان یافتن ارسال را رد می‌کنند
۱۷۱. ۳.۳. از ختم نبوت از نظر علما و بررسی آن
۱۷۱. ۱.۳.۳. از جمله اسرار ختم نبوت از نظر آن‌ها: حفظ قرآن و نفی تحریف آن است
۱۷۴. ۲.۳.۳. از اسرار ختم نبوت از نظر آن‌ها یگانه بودن دین مستقیم و هدف انبیاست

- ۳.۳.۳. امر اسرار ختم نبوت امر نظر آنها توانایی انسان برای حفظ میراث و تبلیغ آن به مردم توسط خودشان است ۱۷۵
- ۴.۳.۳. امر اسرار ختم نبوت امر نظر آنها جاودان و کامل ترین بودن اسلام و سازگار بودن آن با فطرت است ۱۸۰
- ۴.۳. اشکالات و امر د شده بر ختم نبوت و امر سال ۱۹۸
- ۱.۴.۳. اول: قطع شدن اتصال به غیب ۱۹۸
- ۲.۴.۳. دوم: حکمت ختم نبوت با وجود ادامه داشتن تکامل انسان چیست؟ . ۲۰۱
- ۳.۴.۳. سوم: چگونه قوانین ثابت دین با نیازهای متغیر انسان همراه و هماهنگ می شود؟ ۲۰۳
- ۵.۳. معنی درست ختم نبوت و امر سال ۲۰۶
۴. «انسانیت من» در اعماق غرض امر امر سال ۲۱۶
- ۱.۴. انسان محور عوالم خلقت و آفرینش ۲۱۶
- ۱.۱.۴. عوالم خلقت ۲۱۷
- ۲.۱.۴. انسان، گرمی ترین مخلوقات و سرور آنها در تمامی عوالم است ۲۱۸
- ۳.۱.۴. انسان خلیفه خداست . پس خلیفه کامل کیست؟ ۲۲۵
- ۴.۱.۴. انسان کامل (صورت خدا) ۲۳۳
- ۲.۴. فرستادگان خدا و بانرگشت انسانیت گم شده ۲۳۹

- ۱.۲.۴. تفاوت مرتبه فرستادگان، خسارتی است برای دامرای مقام پایین تر ۲۳۹
- ۲.۲.۴. همه خلق در انسانیت خود مدیون محمد و آل محمد هستند ۲۴۴
- ۳.۲.۴. اگر انسانیت انتخاب کند که محمد [ﷺ] باشد آیا به فرستادگان الهی نیاز خواهد داشت ؟ ۲۴۹
- ۳.۴. بشریت بین دو فرستاده ۲۵۹
- ۱.۳.۴. چه وقت بشریت، پیمان خود را بر این زمین آغاز کرد؟ و چگونه ؟ . . . ۲۵۹
- ۲.۳.۴. ابتدای دوران بعثت و ارسال الهی بر این زمین ۲۷۲
- انسانیت بین دو فرستاده و نبودن هیچ عذری برای سرپیچی کنندگان ۲۸۴
- ۴.۴. گوشه‌های امر توصیه‌های فرستادگان انسانیت ۲۸۶
- منابع این تحقیق ۲۹۷

تقدیم به

هرکس که رهبری خود را به او بسپاری، انسانیت تو، فطرت بزرگ الهیات
که بر آن هستی را از بین می‌برد، مگر «فرستادگان خداوند»
چراکه آنان ماندن تو را به‌عنوان یک انسان حقیقی ضمانت می‌کنند و اینکه
نسیمی از نسیم‌های بهشت باشی
تا هرچیزی که از آن عبور کنی، خوشبو گردد.
تقدیم به شما...

ای فرستادگان پاک!

این حقیقتی را که در این تحقیق متواضعانه آمده است به شما تقدیم می‌کنم.
و ای سروران گرامی! تمام امیدم بر این است که با پذیرفتن آن، تفضلی بر
من فرمایید.

خدمتگزار شما - علاء

پیشگفتار تحقیق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است؛
و سلام و صلوات تام خداوند بر محمد و آل محمد، امامان و مهدیین باد!

عنوان این تحقیق:

«علت ارسال فرستادگان» چیست؟

پاسخ خیلی ساده است: زیرا این فرستادگان، فرستادگان خداوند عزوجل هستند. پروردگاری که شناختش برای ما جز از طریق آن‌ها محقق نمی‌گردد؛ هرچند با تقصیر و کوتاهی‌ام خود انتخاب کردم که یکی از آنان نباشم و هرچند که من سستی و اهمال کردم و به خودم اجازه دادم که این زیان بزرگ به من برسد زبانی که به هیچ وجه قابل جبران نیست. حداقل این مرتبه به نفس خودم این فرصت را نمی‌دهم که مرا از دنباله‌روی از راه و روش «فرستادگان خداوند» محروم گرداند؛ به خصوص پس از شناخت غرض از ارسال ایشان.

چرا پروردگار مهربان فرستادگانش را به سوی انسان‌ها فرستاده است؟
هر انسانی لازم است این پرسش را برای خودش مطرح کند. شاید هدف از فرستادن آن‌ها، تحقق «انسانیت» هرکدام از ما و از بین بردن عذر و بهانه ما باشد در اینکه این هدف را برآورده نکرده‌ایم؛ در نتیجه هدف، «انسانی» است و نه چیز دیگر!
و چه بسا هدف از بعثت ایشان، آزمودن به واسطه آنان و اطاعت از آن‌ها باشد!
و چه بسا هدف، مورد سوم یا چهارمی باشد... و به همین ترتیب که خواهیم دید.
بنده می‌گویم «چه بسا»، چراکه تحقیق پیش رو اثبات این حقیقت را عهده‌دار شده است، ولی هدف از بعثت ایشان هرچه باشد بی‌شک هدفی است بس بزرگ.

پس این تحقیق در آن واحد هم دینی است و هم انسانی؛ یا به عبارت دیگر: این تحقیق دینی است، ولی انسانیت ما در عمق و ژرفای آن ریشه دوانده و از درون رشد کرده است؛ که از مطالعه مطالب این تحقیق روشن خواهد شد.

هدف امر این تحقیق:

هدف از این تحقیق به طور دقیق، مشخص نمودن «علت واقعی ارسال از سوی خداوند» است. وقتی ما در نهایت به این نکته برسیم که انسانیت ما در بطن این هدف والا قرار می‌گیرد، در حقیقت، چشم‌انداز تحقیق هرچند مقداری اندک تشویق مردم برای پیروی از روش این فرستادگان و سیر در مسیر الهی آنان برای به دست آوردن انسانیت از دست رفته‌شان خواهد بود. هیچ مسیر جایگزین دیگری برای تحقق انسانیت از دست رفته‌شان وجود ندارد، هر قدر هم که به این سو و آن سو رو کنند.

ساختار این تحقیق:

برای تحقق این هدف، این تحقیق چهار محور اساسی را در بر خواهد داشت:

محور اول: تحقیق اینکه چه مواردی می‌توانند غرض از ارسال تلقی گردند. در این محور به بیان بیشتر مواردی که می‌تواند غرض از ارسال باشند و آنچه برخی از متون دینی در خود دارند - متونی که علمای مسلمانان غرض از این ارسال را از آن‌ها استنباط می‌کنند - پرداخته خواهد شد؛ اما نتیجه‌گیری این علما صحیح نیست و برای بیان این مطلب (به خصوص علمای شیعه) آنچه آن‌ها به عنوان هدف بیان کرده‌اند در نهایت منجر به «قاعده لطف» شده است؛ قاعده‌ای که آن‌ها پایه‌ریزی و بسیاری از عقایدشان را بر آن بنا کرده‌اند؛ در حالی که برای مواردی چون «دوران فترت» و «خالی نبودن زمین از حجت»، آشفتگی و عدم استحکام سخنان آنان در توجیه هر دو مورد به همراه یکدیگر و بیان غرضی معین و مشخص از سوی آنان دیده می‌شود.

به همین دلیل محور اول دربردارنده چند نکته است که عبارت‌اند از:

۱- تحقیق قرآنی در مورد غرض از ارسال.

۲- بیان غرض از ارسال از نظر علما.

۳- قاعده لطف و غرض از ارسال از نظر علمای شیعه.

۴- خالی‌نبودن زمین از حجت.

۵- دوره‌های فترت و غرض از ارسال خداوند.

محور دوم: پس از روشن‌ساختن اشتباه علما در بیان غرض از ارسال در محور اول و اینکه نظر آن‌ها با برخی دیگر از مسائل ثابت‌شده اعتقادی در تضاد می‌باشد، محور دوم، از فرستادن حقیقی و مشخص کردن آن به‌طور دقیق، تحقیق به عمل می‌آورد؛ و برای روشن‌شدن بیشتر ضروری است یکی از بزرگ‌ترین شبهات ملحدان پاسخ داده شود؛ اینکه ارسال، پدیده‌ای منطقه‌ای و مربوط به گروهی خاص است و با عدالت پروردگاری که پیروان این فرستادگان به آن معتقد هستند در تضاد می‌باشد؛ همچنین فهم صحیح متون دینی ضروری است؛ چراکه علمای مسلمان پنداشته‌اند به غرض از ارسال فرستادگان اشاره دارد؛ و به‌علاوه ایجاد سازگاری بین غرض از ارسال که پذیرفته‌شده است و بین زمان‌های فترت تبیین گردد.

با پاسخ به این موارد سه‌گانه، قطعاً غرض حقیقی از ارسال به‌طور کامل روشن خواهد شد؛ بنابراین محور دوم این تحقیق نکات زیر را در بردارد:

۱- مشخص‌نمودن غرض واقعی از ارسال.

۲- آیا ارسال فرستادگان، پدیده‌ای مخصوص خاورمیانه است؟

۳- فهم اشتباه علمای دین در مورد متون دینی که به غرض از ارسال ارتباط دارد.

۴- غرض از ارسال و دوره‌های فترت.

۵- ختم نبوت و ارسال الهی.

نظر به اهمیت موضوع اخیر (ختم نبوت و ارسال) این مطلب به‌طور کامل توضیح داده و معنای «ختم» از دید علما بیان شده است و اینکه چگونه آن‌ها دلایل ختم

نبوت را -آن گونه که پنداشته‌اند- به «ختم ارسال» نیز سرایت داده‌اند؛ تا آنجا که این مسئله از نظر آن‌ها از جمله موارد ضروری شمرده می‌شود و حتی در مورد راز آن، سخن به میان می‌آورند. تمامی این مسائل مورد بحث و بررسی قرار گرفته و دلایل دینی بر اینکه فهم علما در مسئله ختم نبوت و ارسال اشتباه بوده است، به‌طور کامل بیان گردیده است. در انتها، معنای صحیح ختم نبوت و ارسال -که علمای مسلمان از آن آگاهی نداشته‌اند- توضیح داده خواهد شد.

به همین دلیل به‌واقع مناسب بود که این مسئله در قالب یک محور جداگانه مطرح و «محور سوم» از محورهای این تحقیق گردد.

مباحث مطرح‌شده در این محور عبارت‌اند از:

الف- معنای ختم و دلایل آن از نظر علما.

ب- بیان دلایل و متونی که در نقطه مقابل فهم علما قرار دارد.

ج- راز ختم نبوت و ارسال از نظر علما و بحث و بررسی آن‌ها.

د- اشکالاتی که بر ختم نبوت و ارسال گرفته می‌شود.

ه- معنای صحیح ختم.

محور چهارم: پس از پیدا کردن شناخت از غرض حقیقی از ارسال، در این فصل تلاش می‌کنیم غوری به اعماق داشته باشیم؛ اینکه به این امر خطیر بپردازیم و کشف کنیم که انسانیت ما در دل این غرض الهی پنهان است و اینکه ما در عدم تحصیل این هدف هیچ عذر و بهانه‌ای نداریم و اینکه اگر زمینه برای به‌اجرا درآمدن آموزه‌های پیامبران فراهم شود این آموزه‌ها ساختن انسان حقیقی را عهده‌دار خواهند بود؛ به همین دلیل انسانیت مکلف در طول مسیر انسانی -اساساً و از ابتدا تا انتها- به‌واسطه هزاران فرستاده الهی بین دو فرستاده محصور بوده است.

برای رسیدن به نتیجه اشاره‌شده، لازم است به مباحث مطرح‌شده در این محور اشاره‌ای

داشته باشیم:

۱- انسان محور عالم آفرینش است.

۲- فرستادگان خداوند و بازگشت انسانیت ازدست‌رفته.

۳- بشریت بین دو فرستاده.

۴- گوشه‌ای از توصیه‌های انسانی فرستادگان.

با پایان این مباحث، «علت ارسال فرستادگان» به پایان خواهد رسید و تنها اشاره به دو مطلب باقی خواهد ماند که حُسن ختم این تحقیق می‌باشد و این دو عبارت‌اند از:
الف- منابع؛ که مایل بودم تا حد امکان از منابع اصلی مسلمانان استفاده کنم و گاهی از منابع معاصر نیز بهره‌جستم.

ب- فهرست؛ که دربردارندهٔ مباحث اصلی و فرعی این تحقیق است.

لازم است توفقی داشته باشم و از معلم الهی سید احمدالحسن (علیه السلام) تشکر کنم که در این تحقیق با تمام وجود و به‌واقع مدیون و مرهون ایشان هستم؛ که اگر آن بزرگوار نبود، مرا هیچ یارای نوشتن و رسیدن به نتیجه‌ای که در انتهای این تحقیق به آن دست یافتم نبود! تحقیقی که رضایت و خوشنودی خداوند سبحان را در آن خواستارم.

از خداوند سبحان مسئلت دارم با پذیرفتن خود تفضلی به این حقیر فرماید و با لطف و بخشایش خویش، این تحقیق را به‌عنوان تلاشی برای برداشتن پرده از برابر حقانیت روش و آیین فرستادگان الهی به ثبت آورد؛ و همچنین برای ساختن جامعهٔ انسانی که فرستادگان الهی -سلام و درود خداوند بر همگی‌شان- با شکیبایی و فداکردن همه‌چیز خود، آن را بنا نهاده‌اند؛ آن فداکاری و قربانی‌شدن‌هایی که لازم است همهٔ بشریت به جهت عظمت و بزرگی بخششی که در آن‌ها نهفته است، در برابرشان سر تعظیم و احترام فرود آورد؛ و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است.

علاء سالم

ابتدای ربیع‌الاول ۱۴۳۶ هـ ق

مصادف با ۲۰۱۴/۱۲/۲۴ م^(۱)

نجف اشرف

پیش درآمد...

پیش از ورود به سرفصل‌های اصلی این تحقیق، ضروری می‌بینم که به‌طور خلاصه به مواردی اشاره کنم:

۱. علت غایی که منظور انرا این تحقیق است

علت: آنچه بر دیگری تأثیرگذار است، و آن دیگری معمولاً «معلول» نامیده می‌شود. به‌طور معمول علمای فلسفه و کلام، علت را با توجه به نقش آن در ایجاد معلول به چهار دسته تقسیم می‌کنند:^(۱)

- علت فاعلی: علتی است که وجود معلول را فراهم می‌آورد و آن را به فعلیت می‌رساند.

- علت مادی: بخش مادی علت است که معلول، ترکیبی از آن و علت صوری است.

- علت صوری (شکلی): بخش شکلی است که معلول، ترکیبی از آن و ماده است.

- علت غایی (علت نهایی): هدف و غرض نهایی از وجود معلول را بیان می‌کند.

برای روشن شدن این تقسیم‌بندی به مثال «صندلی که از چوب ساخته شده است» توجه نمایید. در این مثال علت فاعلی، نجاری است که صندلی را به وجود می‌آورد، علت مادی، چوبی است که صندلی از آن ساخته شده، علت صوری، شکل صندلی است که ماده چوب طبق آن شکل گرفته و علت غایی، نشستن است که علت مورد

۱- مراجعه کنید به: خلاصه علم کلام، شیخ عبدالهادی فضل‌ی، ص ۴۴.

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۲۰

انتظار از ساخت آن می‌باشد.

در مورد علت فاعلی و غایی، علماً علت فاعلی را علتی می‌دانند که وجود از ناحیه اوست - یعنی علتی که چیزی را از عدم به وجود می‌آورد - و علت غایی را علتی می‌دانند که وجود به دلیل آن است؛ یعنی علتی که وجود چیزی را به حکمت متصف و وجود آن را از سفاقت و بیهودگی دور می‌نماید.

به همین صورت وقتی بخواهیم این انواع را در مورد تحقیق خودمان پیاده کنیم می‌توانیم بگوییم: «ارسال فرستادگان» علت فاعلی دارد که وجود «ارسال» از اوست و هیچ فرد یگانه‌پرستی شک ندارد که فرستنده (مرسل) خداوند سبحان است؛ تفاوتی ندارد که ارسال به‌طور مستقیم از سوی خود وی باشد یا به‌واسطه فرستاده‌های دیگری بوده باشد که به دستور او - عزوجل - اقدام به ارسال می‌کنند. به‌علاوه «ارسال فرستادگان» علتی غایی نیز دارد؛ یعنی همان هدفی که فرستادن برایش انجام می‌پذیرد.

آنچه ما در این تحقیق به آن می‌پردازیم مورد دوم است و در نتیجه منظور از «علت ارسال فرستادگان» علت غایی است؛ به معنای علتی که بعثت و ارسال الهی برای آن انجام می‌شود و به‌عبارت‌دیگر: آنچه ما در این تحقیق در پی آن هستیم هدف و غرض از ارسال فرستادگان است.

دقیقاً در همین نقطه است که میان علمای دین اختلاف به وجود آمده و نظراتشان دچار تعدد شده است؛ تعددی که سببی مهم در درک نادرست دعوت‌های فرستادگان توسط کسانی که یگانه‌پرست نیستند - مانند دانشمندان ملحد - و حتی توسط برخی از یگانه‌پرستان شده است! که این نکته را در بحث‌های آینده خواهیم دید.

۲. امرسالی که در موردش تحقیق می‌کنیم

ارسالی که در موردش تحقیق می‌کنیم، فقط معنای لغوی آن مدنظر ماست؛ یعنی:

مبعوث و گسیل داشتن.

ابن منظور می گوید: «ارسال: گسیل داشتن... رسول (فرستاده) در لغت، کسی است که اخبار آن کس که او را مبعوث داشته است دنبال می کند...»^(۱)

به عنوان مثال وقتی در این تحقیق در مقام تطبیق این مطلب بر محمد و آل محمد، عیسی، موسی، ابراهیم، نوح و آدم (علیهم السلام) برمی آیم و در مورد آنان می گویم «آنها فرستادگان خداوند هستند» منظور این است که آنان از سوی خداوند سبحان مبعوث شده اند؛ چه این مبعوث شدن به شکل مستقیم باشد یا به صورتی باشد که به واسطه فرستادگانی که خداوند به آنها اجازه ارسال داده است به او منتهی گردد؛ که تفصیل این مطلب خواهد آمد.

به عبارت دیگر: منظور از ارسالی که در این تحقیق مدنظر است به طور کلی - بعثت از سوی خداوند است، خواه شخص مبعوث شده، نبی باشد یا یک فرستاده یا یک امام. تذکر: تفاوت مقام و جایگاه کسی که از سوی خداوند برانگیخته شده است به طبیعت و وظیفه ای بازمی گردد که بر عهده اش نهاده شده و باید آن را به انجام برساند؛ این مؤلفه ای است که به میزان آمادگی معرفتی که شخص مبعوث شده از سوی خداوند خود را به آن آراسته می کند بازمی گردد و نیز به میزان نزدیک بودنش به مرتبه «انسان کامل». بالاترین این مقامات و جایگاه های الهی مقام امامت است که به خواست خداوند متعال در مباحث آتی روشن خواهد شد.

۳. اهمیت فرستادگان در زندگی انسان

کسی که یکتاپرست است در اهمیت «فرستادگان خداوند» در زندگی تردیدی ندارد. این نکته هنگامی روشن می شود که ما هدفی که آنها برای تحقق فرستاده شده اند و وظایفی که هنگام بعثت و ارسال شدنشان به انجام می رسانند را بشناسیم؛

وظایفی همچون: هدایت مردم، تعلیم و تزکیه آنان، برپایی عدل و داد در بین مردم، رفع اختلاف از آنان و سایر مواردی که متون دینی - که بیانشان خواهد آمد - روشن کرده‌اند.

نکته‌ای که باید بیشتر مورد توجه قرار گیرد این است که بدانیم رنج و سختی کشیدن فرستادگان و فداکاری‌شان و سعی و تلاش‌های بزرگی که در راه گسترش دعوت‌های الهی خویش به انجام رسانده‌اند، نه به خاطر ارسال‌کننده‌شان - خداوند بسی والاتر از چنین نسبت‌هایی است - و نه به خاطر خودشان بوده است؛ یک فرستاده الهی، آموزگارِ خدایی هدایت‌شده پاک و عادل است و ... سایر صفات کمال انسانی که وی دارا می‌باشد؛ بنابراین روی گردانی مردم از آن‌ها به اندازه سر سوزنی از قدر و منزلت آن‌ها نزد پروردگارشان نمی‌گاهد؛ از این رو رنج و سختی فرستادگان علیهم‌السلام و عطا و بخشش الهی آن‌ها - مواردی مانند خون‌های ریخته‌شده آن‌ها، به دار آویختن‌ها و به صلیب کشیده شدن‌ها، آزار و اذیت زندان، تبعید و سایر شکنجه‌هایی که علیه ایشان انجام می‌گیرد - تنها در راه رهایی و نجات مردم از غوطه‌ور شدن در بُعد حیوانی است - که فقط خواسته‌های جسد انسان را برآورده می‌سازد - و کشاندن وی به سوی شایستگی رسیدن به شناخت و معرفتی است که انسان بر آن سرشته شده است، به سوی ارتقا و صعود انسانی؛ تا آنجا که قبله‌ای شود که فرشتگان تسبیح‌گوی خداوند، گرد او طواف نمایند.

این به‌واقع حقیقت تلخی است؛ اینکه بشناسیم ما در انسانیت خودمان - چه در اصل به‌دست آوردن آن و چه در سطح حفظ و نگهداری آنچه از آن باقی مانده است - مرهون و مدیون فرستادگان بزرگوار خداوند هستیم؛ با این وجود به‌جای اینکه از پروردگاری که آنان را فرستاده است تشکر کنیم یا در برابر فداکاری‌ها و شکیبایی آنان با شکر و سپاسگزاری و زیبایی‌شناسی - که کمترین مقدار پاداش نیکوکاری است - رویارو شویم، متأسفانه بیشتر مردم در هر نسلی دهنه‌هایی برای کشتار برمی‌گیرند، چوبه‌هایی برای دار به پا می‌کنند، زنجیرهای به بند کشیدن برمی‌گیرند و میخ‌های شکنجه را بر

صورت‌های آنان می‌کوبند! و حتی برای کشتن آنان از راه‌هایی بهره می‌جویند که خداوند متعال اجازه استفاده از آن‌ها برای سایر آفریدگان را هم صادر نفرموده است! این تلخی را برای فصول آتی این تحقیق و می‌نهم تا به خواست خدا با جزئیات از آن پرده برداشته شود!

۴. فرستادگان چگونه شناخته می‌شوند؟

اهمیت راهی که فرستادگان خداوند به واسطه آن شناخته می‌شوند از طریق اهمیت خود فرستاده الهی روشن می‌شود؛ هنگامی که بفهمیم هر فرستاده الهی در زمان خودش جلوه و تمثیل تمام دین است و هرکس او را بپذیرد، خداوند و دینش را بپذیرفته و کسی که او را رد کند، خداوند و دینش را نپذیرفته است، بدین ترتیب اهمیت راه و قانونی که آن‌ها را می‌شناساند، خواهیم دانست.

از مفضل بن عمر روایت شده است که وی نامه‌ای به اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) نگاشت و آن حضرت در پاسخ به وی فرمود: «... بنابراین اصل دین، شناخت فرستادگان و ولایت آن‌هاست. خداوند عزوجل، حلالی را حلال و حرامی را حرام قرار داده است. حلال خودش را تا روز قیامت حلال و حرام خودش را نیز تا روز قیامت حرام قرار داده است. شناخت فرستادگان و گردن‌نهادن به اطاعت از ایشان، همان حلال است. حلال چیزی است که آنان حلال نمایند و حرام هرچیزی است که آنان حرام نمایند. آنان اصل (حلال) هستند و فرعیات حلال از آنان است... سپس به شما خبر می‌دهم که اصل دین، تنها یک مرد است و این مرد همان یقین است، او ایمان است و او امام اهل زمان خودش است؛ پس هرکس او را بشناسد، خداوند و دین و شرایع خدا را شناخته و هرکس او را انکار کند خداوند و دینش را انکار کرده است و هرکس او را نشناسد، خداوند، دینش و شرایعش را نشناخته است. خداوند و دینش بدون چنین امامی (هرگز) شناخته نمی‌شود. این‌چنین جاری شده که شناخت این

مردان، همان دین خداوند است...»^(۱)

قانون شناخت فرستادگان به سادگی تمام- از سه بخش تشکیل می شود:

۱- وصیت یا نص (متن).

۲- علم و حکمت.

۳- پرچم «البيعة لله» (بیعت از آن خداست) یا دعوت به حاکمیت خداوند.

این راهی است که هر فرد حکیمی در پیش می گیرد، حتی کسی که پایین ترین درجات حکمت را داشته باشد. اگر صاحب یک کشتی، مسافرانی را سوار کند و بخواهد کسی را برای اداره آن منصوب کند قطعاً شخصی را انتخاب و معرفی می کند و کسی که وی انتخاب خواهد کرد باید از سایرین داناتر باشد که در غیر این صورت اگر کسی غیر از شایسته ترین را انتخاب کرده باشد- مخالف حکمت عمل کرده است؛ علاوه بر تمامی این موارد وی به تمامی مسافران دستور اطاعت از همان کسی را که معرفی کرده است می دهد و اینکه [دستوراتشان را] از او بگیرند.

حال اگر محققان به کتاب های آسمانی و متون دینی مراجعه کنند آیا چنین خواهند دید که فرستادگان به کسی که پس از خودشان می آید یا فرد بعدی خود وصیت کرده اند، یا خیر؟

به علاوه باید ببینند آیا فرستادگان به علم خودشان استدلال کرده اند و اینکه آنها با حکمت سخن گفته اند یا خیر؟

و آیا در تورات، انجیل و قرآن، آنها خواهان حاکمیت خداوند بوده اند یا خیر؟ بنابراین در این مسئله جای هیچ چون و چرایی باقی نمی ماند و این مطلب از قانونی که با عقل و نقل از ادیان سه گانه الهی ثابت شده است تجاوز نمی کند. از همین رو قرآن هنگام بیان احوال پیامبران و فرستادگان بر این موارد سه گانه تأکید فرموده است: در مورد وصیت، حق تعالی می فرماید: ﴿وَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِي

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱﴾ (و ابراهیم و یعقوب، فرزندان خود را به این آیین وصیت کردند؛ [و هرکدام به فرزندان خویش گفتند:] «فرزندان من! خداوند این آیین پاک را برای شما برگزیده است؛ و شما، جز به آیین اسلام [= تسلیم در برابر فرمان خدا] از دنیا نروید). حتی خداوند وصیت را هنگام وفات فریضه‌ای واجب و حقی لازم بر همهٔ پرهیزگاران قرار داده است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ ﴿۲﴾ (بر شما مقرر شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد -اگر خبری از خود به‌جا گذاشته است- برای والدین و خویشان به‌طور پسندیده وصیت کند. این حقی است بر پرهیزکاران)؛ و حق تعالی هنگام بازگویی سخن عیسی (علیه السلام) و بشارت او و معرفی فرد بعد از خودش این‌گونه می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ ﴿۳﴾ (یاد کن [آن هنگام که عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به‌یقین من فرستادهٔ خدا به‌سوی شما هستم، تورات را که پیش از من بوده است تصدیق می‌کنم و بشارت‌دهنده به فرستاده‌ای هستم که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است).

در تورات: «و پروردگار به موسی گفت: اینک ایام مردن تو نزدیک است؛ یوشع را بنخواه و در خیمهٔ اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم. پس موسی و یوشع رفته، در خیمهٔ اجتماع حاضر شدند. ۱۵ و پروردگار در ستون ابر، بر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد». ﴿۴﴾

در تورات: «۱ و چون ایام وفات داوود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت

۱- بقره، ۱۳۲

۲- بقره، ۱۸۰

۳- صف، ۶

۴- کتاب مقدس، تثنیه، اصحاح ۳۱

فرمود و گفت: ۲ من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس تو قوی و دلیر باش. ۳ وصایای یهوه، پروردگار خود را نگاه داشته، به طریق‌های وی سلوک نما، و فرایض، اوامر، احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است محافظت نما تا در هر آنچه کنی و به هر جایی که توجه نمایی، سعادت‌مند باشی». (۱)

پس موسی (علیه السلام) هنگام وفاتش عهد می‌کند که به جانشینش یوشع (علیه السلام) وصیت نماید و وی به واسطه آن شناخته می‌شود؛ همچنین داوود (علیه السلام) هنگام مرگ خود جانشینش سلیمان (علیه السلام) را به وصیت اختصاص می‌دهد وصیتی که جانشین به واسطه آن شناخته می‌شود. دقیقاً همان طور که اندکی قبل در قرآن دیدیم.

عیسی (علیه السلام) در انجیل می‌فرماید: «۱۸ من نیز به تو می‌گویم: تو پطرس هستی و بر این صخره، کلیسای خود را بنا می‌کنم و دروازه‌های هاویه بر آن استیلا نخواهند یافت. ۱۹ کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو می‌دهم، هر آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته خواهد شد و هر آنچه بر زمین بگشایی در آسمان گشوده خواهد شد». (۲)

به سمعان پطرس فرمود: «... ۱۵ ای سمعان بن یونا! آیا مرا بیش از اینان دوست می‌داری؟ به او عرض کرد: بله ای پروردگار، تو می‌دانی که من تو را دوست می‌دارم. به او فرمود: گوسفندانم را چوپانی کن...» (۳) و سه مرتبه این را تکرار نمود.

روشن است که عیسی (علیه السلام) کلیدهای ملکوت آسمان را فقط به پطرس می‌دهد و نه به هیچ کس دیگر؛ چرا؟ و چرا مراقبت از گوسفندانش (پیروانش) را تنها سه مرتبه به او وصیت می‌کند؟ پاسخ این است که پطرس وصی بعد از خودش است. پس این تصریح در حضور شاگردانش، وصیتی به اوست تا آن‌ها بدانند که پس از خودش لازم است از او دنباله‌روی کنند. همچنین بشارت ایشان به تسلی‌دهنده در آخرالزمان و

۱- کتاب مقدس، اول پادشاهان، اصحاح ۱

۲- کتاب مقدس، متی، اصحاح ۱۶

۳- کتاب مقدس، اعمال رسولان، اصحاح ۲۱

هرآنچه وی در مورد خصوصیات و روزگار او بیان می‌دارد، چیزی جز عمل به این سنت الهی نیست.

موسی (علیه السلام) با علم شناخته شد: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾^(۱) (و چون به توانایی [جسمی و عقلی] خود رسید و رشد و کمال یافت به او حکمت و دانش عطا کردیم؛ و ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم) و عیسی (علیه السلام) ﴿وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِبَيِّنَاتٍ لَّكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ﴾^(۲) (و هنگامی که عیسی دلایل روشن آورد گفت: به‌راستی من برای شما حکمت آوردم تا برای شما برخی از آنچه را که در آن اختلاف می‌کنید آشکار و روشن کنم؛ پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید) و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾^(۳) (او همان کسی است که در میان اُمّی‌ها فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را پاکشان گرداند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد؛ که آنان پیش‌ازاین قطعاً در گمراهی آشکاری بودند)؛ و به همین ترتیب در مورد تمامی فرستادگان خداوند. این‌ها نمونه‌هایی از قرآن بود و هرکس به تورات و انجیل مراجعه کند حکمت و علم فرستادگان را در آن‌ها نیز خواهد یافت؛ حکمت و علمی که خداوند سبحان به‌روشنی به آنان اختصاص داده است.

اما دعوت آنان به حاکمیت خدا و ترک حاکمیت مردم، تمامی کتاب‌های ادیان از این مورد نیز سرشار است.

۱- قصص، ۱۴

۲- زخرف، ۶

۳- جمعه، ۲

۵. صلاحیت‌ها و شایستگی‌های فرستادگان

تمامی مردم در [چگونگی] نسبت‌داشتن خود به پروردگارشان برابر هستند. همگی آنان بنده و آفریده او هستند.

کلینی با سند از سکونی نقل کرده است: ... از سکونی از اباعبدالله امام صادق (علیه السلام) که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «آفریدگان، خانواده خداوند هستند. دوست‌داشتنی-ترین آفریده در نظر خداوند کسی است که به خانواده خدا سود برساند و اهل خانه‌ای را خوشحال نماید».^(۱)

از جمله مظاهر مهربانی او (سبحانه و تعالی) به آفریدگان و بندگانش، ارسال فرستادگان برای آنان است، با توجه به اینکه خداوند سبحان از آنچه انجام می‌دهد مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ﴾^(۲) (خداوند از آنچه انجام می‌دهد بازخواست نمی‌شود در حالی که آن‌ها بازخواست خواهند شد)؛ و با توجه به اینکه خداوند سبحان به هر چیزی آگاهی دارد و به قدر ذره‌ای از او پوشیده نیست، حق تعالی می‌فرماید: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^(۳) (دانای غیب است. هم‌وزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین از او پوشیده نیست، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است)؛ و همچنین با توجه به اینکه سود فرستادن به خود آفریدگان باز می‌گردد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^(۴) (ای مردم شما [همگی] نیازمند خدایید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و

۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۶

۲- انبیاء، ۲۳

۳- سبأ، ۳

۴- فاطر، ۱۵

ستایش است). ولی برگزیدن فرستادگان از میان آفریدگانش توسط او، هرگز بدون حکمتی که برای آفریدگانش روشن کرده باشد نبوده است.

خداوند سبحان در هر چیزی عادل است؛ بلکه او با آفریدگانش در نهایت نیکوکاری است، به خصوص در مورد انسان؛ همه مردم را در یک سطح سرشت و همگی شان را با یک سطح از شایستگی مهیا نمود - یعنی شناخت همه نام‌های خداوند سبحان - و قابلیت رسیدن به مقام و مرتبه «انسان کامل» را در آنان به ودیعه نهاد؛ ولی متأسفانه عده اندکی از پروردگارشان تشکر می‌کنند و در عمل، از این شایستگی معرفتی بهره‌مند می‌گردند. خداوند این توانایی را صرفاً یک قابلیت قرار نداد که از آن حساب بکشد و بر اساس آن سرزنش نماید. بسیاری از آنان در این شایستگی معرفتی کوتاهی کردند و از مرتبه «انسان کامل» بسیار دور شدند. چنین افرادی مخاطب این سخن حق تعالی هستند: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّآخِرِينَ﴾^(۱) ([این دستورها برای آن است که] مبدا کسی روز قیامت بگوید: دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم؛ بی‌تردید من از مسخره‌کنندگان بودم)؛ تا آنجا که چه‌بسا بسیاری از آنان انسانیت خود را نیز رها و صورت دیگری را انتخاب می‌کنند تا به آن صورت محشور گردند.

سدر صیرفی می‌گوید: (در عرفات با امام صادق (علیه السلام) بودم. حج‌گزاران را دیدم و ضجه‌ها را شنیدم و اندیشیدم و با خودم گفتم: آیا همه این‌ها را در گمراهی می‌بینی؟ امام صادق (علیه السلام) مرا مخاطب قرار دادند: «دقت کن». دقت کردم و دیدم ناگاه همه آنان میمون و خوک هستند).^(۲)

در هر حال - به‌طور کلی - برگزیدن فرستادگان توسط خداوند سبحان، نتیجه جدیت و تلاش آنان در به‌دست آوردن بزرگ‌ترین نسبت ممکن از آن چیزی است که بر اساس آن آفریده شده‌اند، یعنی همان اهلیت و شایستگی الهی که آنان را به درجه «انسان

۱- زمر، ۵۶

۲- مدینه المعجز، سید هاشم بحرانی، ج ۶، ص ۱۱۳

علت امر سال فرستادگان (علت امر سال مرسل) ۳۰

کامل» نزدیک می‌کند؛ که این موضوع در مطالب بعدی روشن خواهد شد. هر قدر شناخت بزرگ‌تر باشد به‌طور قطع درهای اخلاص و صبر و یقین - که به دنبال آن است - بزرگ‌تر خواهد بود. از همین رو حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^(۱) (و از آنان امامان [و پیشوایانی] قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند).

بنابراین مسئله برگزیدن فرستادگان الهی، موهبتی رایگان نیست که خداوند سبحان به فرستادگانش داده باشد و این مسئله به میزان شناخت بنده ارتباط دارد؛ که به‌نوبه خود درجه‌ای از اخلاص را به دنبال دارد که به‌سوی پروردگار بالا برده است؛ و طبیعتاً در برابرش توفیقی است که از سوی پروردگار سبحان بر بنده فرو فرستاده می‌شود. عصمتی که همه فرستادگان الهی به آن موصوف می‌شوند تنها تعبیر دیگری از این ارتباطی است که بین اخلاص و توفیق برقرار می‌باشد؛ ارتباطی که از معرفت و شناختی سرچشمه می‌گیرد که سینه فرستاده الهی آن را در خود جا داده است.

شیخ صدوق با سندش روایت می‌کند: ...حسین اشقر برایم روایت کرده است که گفت: به هشام بن حکم گفتم: این گفته شما چه معنایی می‌دهد: «همانا امام، معصوم است؟» گفت: از امام صادق (علیه السلام) در این مورد پرسیدم. ایشان فرمود: «معصوم کسی است که به‌واسطه خداوند از همه حرام‌های خداوند دوری می‌کند. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «هر کس به خداوند چنگ بزند قطعاً به راه مستقیم هدایت شده است.»^(۲)

و این یعنی معصوم، مردم را به‌هیچ‌وجه از حق خارج و به باطل وارد نمی‌کند. اینکه فرستادگان خداوند معصوم هستند، به این معناست که دنباله‌روی از آن‌ها تضمین‌کننده نجات انسان و باقی‌ماندن او به‌عنوان یک انسان حقیقی خواهد بود. این مطلبی است

۱- سجده، ۲۴

۲- معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۱۳۲

که به خواست حق تعالی- در بحث‌های آینده به آن خواهیم پرداخت. اکنون به اولین محور این تحقیق یعنی شناخت علت حقیقی ارسال فرستادگان خواهیم پرداخت. این تحقیق شامل مواردی می‌شود که می‌تواند غرضی برای ارسال باشد.

۱- آنچه می‌تواند هدفی برای ارسال الهی باشد

یکی از مسائل اعتقادی که به‌طور معمول- علمای مسلمان به آن وارد شده‌اند و نظرات در موردش بسیار شده، علت و غرض از ارسال فرستادگان الهی است. غرض حقیقی از فرستادن چیست؟

این مهم نیست که دانشمندی در این خصوص نظریه‌ای ارائه کند و دیگری بیاید و نظر دیگری بدهد و به همین ترتیب... ولی آنچه اهمیت دارد این است که غرض مطرح‌شده از ارسال، غرضی حقیقی باشد که با دلایل محکم موافق با قرآن (محکم و نه متشابه) و حکمت و عقل قطعی و تردیدناپذیر، ثابت شده باشد. با توجه به اینکه این مسئله اعتقادی است، بدیهی است که این شرط، شرطی منطقی خواهد بود.

آنچه در این محور از این تحقیق بیان خواهد شد، چند مسئله را در بردارد:

۱- بحث قرآنی در مورد غرض از ارسال.

۲- بیان غرض از ارسال از نظر علما.

۳- قاعده لطف و غرض از ارسال از نظر علمای شیعه.

۴- خالی نبودن زمین از حجت.

۵- دوره‌های فترت و غرض از ارسال الهی.

در ابتدا به برخی از آیات کریم خواهیم پرداخت؛ آیاتی که می‌توان از آن‌ها -آن‌گونه که در عمل، مفسران مسلمان با روش‌های مختلف فهمیدند- اشاره‌ای به غرض از ارسال را دریافت نمود که این مطلب هنگام پرداختن به نظرات آن‌ها روشن خواهد

۱-۱. غرض از ارسال - تحقیق قرآنی

گفته می‌شود: چندین غرض و هدف وجود دارد که فرستنده (مرسل) از «فرستان» منظور دارد و قرآن کریم طی آیات متعدد به این اهداف اشاره فرموده است.

- غرض می‌تواند بشارت و انذار دادن باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَاصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۱) (ما پیامبران را جز [به عنوان] بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده، نمی‌فرستیم؛ آن‌ها که ایمان بیاورند و [خویشتن را] اصلاح کنند، نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین می‌شوند).

- یا برای تبلیغ عمومی است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَحَرَبْنَا بِهَا وَإِن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ﴾^(۲) (و اگر روی گردان شوند [غمگین مباش]، ما تو را حافظ آنان [و مأمور اجبارشان] قرار نداده‌ایم؛ وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است! و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان بچشانیم به آن دلخوش می‌شود، و اگر به‌خاطر اعمالی که انجام داده‌اند بلایی به آن‌ها رسد [به کفران می‌پردازند]، چرا که انسان بسیار کفران‌کننده است).

- می‌تواند تعلیم و تزکیه باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ

۱- انعام، ۴۸

۲- شورا، ۴۸

الْحَكِيمُ ﴿١﴾ (ای پروردگار ما! در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان مبعوث بدار تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکشان گرداند؛ به درستی که تو عزیز حکیم هستی) و می‌فرماید: ﴿كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ﴾ (٢) (همان‌گونه که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان گسیل داشتیم که همواره آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند و کتاب و حکمت به شما می‌آموزد و آنچه را نمی‌دانستید به شما تعلیم می‌دهد).

- این غرض می‌تواند پرستش خداوند باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُون﴾ (٣) (و پیش از تو هیچ فرستاده‌ای نفرستادیم مگر آنکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست؛ پس تنها مرا بپرستید) و می‌فرماید: ﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (٤) (و در میان آنان رسولی از خودشان فرستادیم که: «خدا را بپرستید؛ جز او معبودی برای شما نیست؛ آیا [با این همه، از شرک و بت‌پرستی] پرهیز نمی‌کنید؟).

- غرض از ارسال می‌تواند اطاعت از خود فرستادگان باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (٥) (و ما هیچ فرستاده‌ای را نفرستادیم مگر آنکه به اذن خدا از او اطاعت شود؛ و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند نزد تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر هم برای آنان درخواست

۱- بقره، ۱۲۹

۲- بقره، ۱۵۱

۳- انبیاء، ۲۵

۴- مؤمنون، ۳۲

۵- نساء، ۶۴

آمزش می‌کرده، یقیناً خدا را بسیار توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند).

- غرض از ارسال می‌تواند آزمون آفریدگان و امتحان آنان با فرستادگان برای رسیدن به درجات باشد و اینکه بدی‌ها پوشانده شود و وارد بهشت گردند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^(۱) (و خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آن‌ها دوازده نقیب [= سرپرست] برانگیختیم. و خداوند [به آن‌ها] گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و به رسولان من ایمان بیاورید و آن‌ها را یاری کنید، و به خدا قرضی نیکو بدهید [= در راه او، به نیازمندان کمک کنید]، گناهان شما را می‌پوشانم [= می‌بخشم]؛ و شما را در باغ‌هایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می‌کنم. اما هرکس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است)؛ و می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^(۲) (روزی که خداوند، پیامبران را جمع می‌کند و به آن‌ها می‌گوید: «در برابر دعوت شما [چه پاسخی به شما داده شد؟» می‌گویند: ما چیزی نمی‌دانیم؛ تو خود، از همه اسرار نهان آگاهی).

- می‌تواند رحمت و مهربانی بر آفریدگان باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۳) (و ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم).
- می‌تواند جهت برپاداشتن عدل و داد توسط مردم باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا

۱- مائده، ۱۲

۲- مائده، ۱۰۹

۳- انبیاء، ۱۰۷

الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿١﴾ (ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و میزان [شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه] نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند؛ و آهن را نازل کردیم که در آن نیروی شدید و منافی برای مردم است، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است).

- می‌تواند برطرف شدن اختلافات باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٢﴾ (مردم امتی واحد و یکدست بودند؛ پس خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آن‌ها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند؛ تنها [گروهی از] کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آن‌ها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آن‌هایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود؛ و خدا هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند).

- می‌تواند هدایت آفریدگان باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾ (و ما هیچ فرستاده‌ای را جز به زبان قومش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان روشن سازد. پس خدا هر کس را بخواهد گمراه و هر کس را بخواهد هدایت می‌نماید، و او

۱- حدید، ۲۵

۲- بقره، ۲۱۳

۳- ابراهیم، ۴

توانای شکست‌ناپذیر حکیم است) و می‌فرماید: ﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾^(۱) (آیا می‌گویند: آن را از خود بافته و افترا می‌بندد؟ [چنین نیست] بلکه آن حق است از سوی پروردگارت، تا به مردمی که پیش از تو هیچ بیم‌دهنده‌ای برای آنان نیامده است بیم دهی، باشد که هدایت یابند).

- این غرض می‌تواند از بین بردن عذر و بهانه مردم باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿رَسُولًا مَبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^(۲) (پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، برای مردم حجتی بر خدا باقی نماند، [و بر همه اتمام حجت شود؛] و خداوند، توانا و حکیم است).

چهبسا جست‌وجوگر در متون قرآنی و سایر متون، مواردی دیگری نیز بیابد؛ ولی پرسش مهم این است: آیا در عمل، همه آیات پیشین به غرض حقیقی از ارسال فرستادگان اشاره دارند؛ که در نتیجه آن‌گونه که علمای مسلمان معتقد هستند - چند غرض برای ارسال فرستادگان وجود دارد؟! یا تنها یک غرض حقیقی وجود دارد که متن قرآنی دقیقاً به آن اشاره می‌کند و سایر متون عهده‌دار بیان موارد دیگری هستند که به علت فرستادن و غرض از آن ارتباطی ندارد؟ حال که وضعیت این چنین است کدام متن از میان متون قرآنی پیشین، غرض از ارسال را عهده‌دار است؟ و به چه دلیلی این متن از میان سایر متون برگزیده شده است؟ به خواست خدا این نکته‌ای است که در مباحث آینده توضیح داده خواهد شد.

۲-۱. غرض امر «امر سال» امر نظر علما

همان طور که مشاهده خواهیم کرد تمامی نظرات علما در بیان غرض از ارسال به متون پیش گفته قرآن کریم مستند شده‌اند. مهم‌ترین نظراتی که غرض از ارسال را توضیح می‌دهند در ادامه خواهند آمد.

۱-۲-۱. فهرست نظرات

در این بخش فهرست مهم‌ترین نظرات در این مسئله با اکتفا کردن به برخی شواهد از سخنان آنان بیان شده است.

۱- پرستش خداوند متعال:

- (نهایت اهداف، پرستش خداوند متعال است که همان هدف اصلی از تکالیف می‌باشد؛ و حتی هدف اصلی از ارسال فرستادگان و نازل کردن کتاب‌ها، و حتی هدف اصلی از خلق عالم است).^(۱)

- (آیاتی که بر این مطلب دلالت دارند که ارسال فرستادگان و نازل کردن کتاب‌ها به این منظور است که تنها خداوند پرستیده شود واقعاً بسیارند؛ مانند این سخن حق تعالی: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (و به راستی در هر امتی فرستاده‌ای فرستادیم تا خدا را بپرستید و از طاغوت دوری گزینید)؛ و همین طور سایر آیات).^(۲)

۱- فقه الصادق، سید محمدصادق روحانی، ج ۲، ص ۳۷۹

۲- أضواء البیان، شنقیطی، ج ۲، ص ۱۶۹

۲. توحید خداوند عزوجل:

- قرآن اهداف بعثت پیامبران را در موارد زیر خلاصه می‌فرماید:

۱- تقویت ارکان توحید و از بین بردن تمامی انحراف‌ها در این زمینه؛ همان‌طور که قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (و به راستی در هر امتی فرستاده‌ای فرستادیم تا خدا را بپرستید و از طاغوت دوری گزینید).^(۱)

- «هرکس در قرآن مجید تأمل و در چگونگی دعوت پیامبران (ﷺ) تفکر نماید، خواهد دانست که منظور از ارسال فرستادگان و نازل کردن کتاب‌ها، بازگرداندن خلائق به اقرار به توحید و مبدأ و معاد است و هرآنچه به غیر از این، بیهوده و عبث است».^(۲)

۳. اطاعت همه مردم از آنان (فرستادگان)

- «... هدف از ارسال فرستادگان و بعثت پیامبران، اطاعت همه مردم از آنان می‌باشد. وقتی برخی از مردم با سوءاستفاده از آزادی خودشان بدی کنند و از پیامبران اطاعت نکنند توبیخ و سرزنش متوجه خود آنان خواهد بود و نه هیچ‌کس دیگری».^(۳)

- «حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ (و ما هیچ فرستاده‌ای را نفرستادیم مگر آنکه به اذن خدا از او اطاعت شود). آنچه در این آیه بیان شده این است که هدف نهایی از ارسال فرستادگان، اطاعت و

۱- شیخ جعفر سبحانی، عقیده الصحيحة علی ضوء مدرسة اهل البيت (ﷺ)، ص ۱۲۰

۲- تفسیر رازی، ج ۱۸، ص ۱۳۸

۳- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۳۰۵

فرمان برداری از آنان می‌باشد»^(۱).

- «هدف نهایی از ارسال فرستادگان این است که از آنان اطاعت شود؛ به این ترتیب که در هر آنچه به آن فرمان داده و از آن نهی شده‌اند تسلیم کسانی باشند که برایشان فرستاده شده‌اند و اینکه آنان گرامی داشته شوند؛ گرامی داشتنی همچون بزرگداشت اطاعت‌شونده توسط اطاعت‌کننده»^(۲).

۴. آزمون آفریدگان به واسطه آنها

- «حکمت ارسال فرستادگان بر آنان پنهان مانده است؛ یعنی اینکه امتحان آفریدگان و عبادتشان در گرو تصدیق فرستادگان است تا ایمانشان بر اساس دقت نظر و استدلال باشد؛ پس هر کس چنین کند پاداش و ثواب خواهد داشت و هر کس از این کار روی گردان شود عتاب و عقاب...»^(۳).

- «برخی می‌گویند: خداوند فرستادگانش را به سوی دشمنانش فرستاد و آنان را تنها به این دلیل مبعوث داشت تا دوستانش را از دشمنانش متمایز نماید»^(۴).

۵. رحمت و مهربانی بر بندگان

- «معنایش این است: ما قرآن را فرستادیم؛ زیرا شأن ما ارسال فرستادگان به سوی بندگانمان - از سر رحمت و مهربانی به آنان - است»^(۵).

۱- اضاء علی الصحیحین، شیخ محمدصادق نجمی، ص ۱۹۴

۲- تیسیر الکریم الرحمن فی کلام المنان، عبدالرحمن بن ناصر سعدی، ص ۱۸۴

۳- سیرة الحلبيّة، حلبی، ج ۱، ص ۴۹۷

۴- تفسیر السلمي، سلمی، ج ۲، ص ۳۴

۵- تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، ج ۳، ص ۳۲۱

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۴۰

- «یعنی: قرآن را فرستادیم، زیرا رَویة معمول ما، ارسال فرستادگان با کتاب‌هایی به سوی بندگان از سرِ لطف و رحمت بر آنان است».^(۱)

۶. بشارت و انذار دادن

- «﴿فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ...﴾ (پس خداوند پیامبرانی را مژده‌دهنده و بیم‌رسان برانگیخت...)». ظاهر این آیه نشان می‌دهد که خداوند سبحان آنان را تنها برای بشارت و انذار دادن و فرستادن کتاب (که همان وحی است) فرستاده است؛ تا برای مردم، اعتقاد حق و عمل حق را بیان نمایند؛ به عبارت دیگر برای اینکه مردم را به اعتقاد راستین و عمل راستین هدایت کنند؛ و این همان غرض خداوند سبحان در مبعوث داشتن آنان است».^(۲)

- «بدان که هدف از ارسال فرستادگان، انذار به گناهکاران و بشارت به اطاعت‌کنندگان است».^(۳)

- «﴿وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ﴾ (و ما فرستادگان را جز مژده‌دهنده و بیم‌رسان نمی‌فرستیم)؛ که سخن آغازین برای بیان هدف از ارسال فرستادگان می‌باشد؛ یعنی افرادی را که از آنان اطاعت نمودند، به پاداش بزرگی که خداوند، برای آنان آماده کرده است، بشارت می‌دهند و افرادی را که از آنان سرپیچی نمودند، به عذاب دردناکی که نزد خداوند است، انذار می‌دهند؛ همچنین گفته شده: بشارت‌دهندگان در دنیا به وسعت روزی و

۱- تفسیر البیضاوی، ج ۵، ص ۱۵۸

۲- تفسیر المیزان، سید طباطبایی، ج ۲، ص ۱۱۷

۳- تفسیر رازی، ج ۲۱، ص ۷۶

در آخرت به پاداش و ثواب».^(۱)

۷. هدایت و ایمان آوردن مردم به حق

- «شصتم: سخن حق تعالی: ﴿وَ إِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (و آن هنگام که به موسی، کتاب و فرقان [جداکننده حق از باطل] عطا کردیم تا هدایت شوند). از این آیه و دیگر آیات مشابه متوجه می‌شویم که غرض خداوند متعال از ارسال فرستادگان و مخاطب قرار دادن توسط زبان فرستاده و وضع کردن کتاب و آیات، هدایت امت به سوی حق می‌باشد».^(۲)

- «اینکه ارسال فرستادگان و دادن آیات روشن [به آنها] به منظور دعوت به حق، جهت برآورده شدن ایمان دل‌ها بوده است».^(۳)

- «هدف نهایی از ارسال فرستادگان و نازل کردن کتاب‌ها، هدایت مردم و حفظ و بازداشتن آنان از گمراهی است. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ﴾ (او همان کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد).^(۴)

۸. برپا داشتن عدل و داد توسط عموم مردم

- «گفته شد که هدف الهی از ارسال فرستادگان و فرستادن کتاب‌ها و میزان به همراهشان این است که مردم عدالت را به پا دارند و در جامعه عادل

۱- فتح القدیر، شوکانی، ج ۲، ص ۱۱۷

۲- کتاب الالفین، علامه حلی، ص ۳۵۴

۳- تفسیرالمیزان، سید طباطبایی، ج ۲، ص ۳۰۹

۴- منهاج الصالحین، شیخ وحید خراسانی، ج ۱، ص ۲۳۵

زندگی کنند...»^(۱).

- «برپاداشتن عدل و داد توسط عموم مردم که هدف نهایی از ارسال فرستادگان و فرو فرستادن کتاب‌هاست. ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (به‌راستی که ما فرستادگان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو نازل کردیم تا مردم عدالت را بر پا دارند)»^(۲).

- «هدف از ارسال فرستادگان و نازل کردن کتاب‌های آسمانی و قوانین محکم الهی را این آیه شریفه بنیان نهاده است: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾ (به‌راستی که ما فرستادگان خود را با دلایل روشن فرستادیم)؛ بنابراین هدف این است که کارهای مردم بر پایه عدل بر پا داشته شود»^(۳).

۹- از بین رفتن اختلاف و دشمنی‌ها بین بندگان

- «دلیل ششم: عقل و نقل حکم می‌کنند که مصلحت در برانگیخته شدن فرستادگان و فرستادن کتاب‌ها، از بین بردن اختلاف و دشمنی‌های بین بندگان است تا نظام زندگی و آخرتشان [معاد] کامل شود»^(۴).

- «قرآن اهداف بعثت پیامبران را در موارد زیر خلاصه می‌کند: ... ۴- حکم کردن در دشمنی‌ها و حل اختلافات؛ همان‌طور که می‌فرماید: ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ

۱- تفسیر المیزان، سید طباطبایی، ج ۱۹، ص ۱۷۱

۲- منهج الصالحین، شیخ وحید خراسانی، ج ۱، ص ۴۷۹

۳- مجموعه الرسائل، شیخ لطف‌الله صافی، ج ۲، ص ۴۷۲

۴- فوائد المدینة و الشواهد المکیة، محمدامین استرآبادی، ص ۲۵۵

لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»^(۱) (مردم امتی واحد و یکدست بودند؛ پس خداوند پیامبرانی را مژده‌دهنده و بیم‌رسان برانگیخت و همراهشان کتاب را به‌حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه باهم اختلاف داشتند داوری کنند...)».

۱۰. ترکیه و تهذیب

- «قرآن اهداف برانگیخته‌شدن پیامبران را در موارد زیر خلاصه می‌کند: ... ۲- متوقف کردن مردم بر معارف و رسالات الهی و بر راه تزکیه و تهذیب؛ همان‌طور که می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...﴾^(۲) (او همان کسی است که در میان اُمّی‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را پاکشان گرداند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد...)»^(۳).

۱۱. تعلیم و نزدیک کردن به اطاعت

- «سوم: علتی که باعث ارسال فرستادگان می‌شود اعلام خطاب خداوند متعال می‌باشد؛ پس به اطاعت نزدیک و از معصیت دور می‌شوند، کتاب و معانی آن را می‌فهمند، به مسائل مُجمل، تأویل‌شده، مجازات و مشترکات آن هدایت می‌شوند و آنچه نمی‌دانستند را خواهند دانست»^(۴).

- «و به این دلیل که بعثت فرستادگان برای بیان چیزی است که مردم به

۱- عقیده الاسلامیة فی ضوء مدرسة اهل البيت، شیخ جعفر سبحانی، ص ۱۲۰

۲- جمعه، ۲

۳- همان منبع

۴- کتاب الالفین، علامه حلی، ص ۱۰۷

آن نیازمند هستند».^(۱)

– «ارسال فرستادگان و نازل کردن کتابها برای بیان چیزی است که تنها از طریق شارع فهمیده می‌شود؛ مانند وجوب نمازهای پنج‌گانه و راهنمایی به هرآنچه عقل نمی‌تواند به‌تنهایی آن‌ها را درک کند؛ مانند وجود به وجود آورنده قدیم (جل جلاله و عمّ نواله)».^(۲)

۱۲. ارشاد مردم [نسبت] به مصالح و مفاسد واقعی و دستیابی به سعادت دودنیا

– «همان‌طور که دانستیم، هدف از ارسال فرستادگان و بعثت انبیا، ارشاد مردم [نسبت] به مصالح و مفاسد واقعی و مقدماتی که به‌واسطه آن، امکان تربیت مردم و تزکیه‌شان به آنچه کمال شایسته جایگاه انسانی و خوشبختی دو دنیا است را فراهم می‌آورد».^(۳)

– «و فایده ارسال فرستادگان، قطعاً به‌دست آوردن خوشبختی و سعادت بندگان و از بین بردن بدبختی‌شان در دین و دنیا و آخرت آنان است».^(۴)

۱۳. تبلیغ

– «شصت و یک: سخن حق تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا﴾ (او همان کسی است که در میان اُمّی‌ها، پیامبری از خودشان برانگیخت). وجه استدلال این آیه: منظور از بعثت فرستادگان، تبلیغ است و حق تعالی با سخن خود به این مطلب اشاره می‌فرماید: ﴿يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ﴾ (تا آیات او

۱- اصول السرخسی، ابوبکر سرخسی، ج ۲، ص ۱۰۱

۲- تفسیر آلوسی، ج ۲۳، ص ۱۸۹

۳- بدایة المعارف الالهية فی شرح عقائد الامامية، سید محسن خرازی، ج ۱، ص ۲۵۱

۴- تیسیر الکریم الرحمن فی کلام المنان، عبدالرحمن بن ناصر سعدی، ص ۷۳۵

را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه و پاک گرداند»^(۱).

– «مبعوث داشتن فرستادگان به این جهت است که واسطه‌ای برای تبلیغ هستند»^(۲).

۱۴- یادآوری نعمت‌های خداوند

– «بنابراین هدف از برانگیخته شدن پیامبران در طول تاریخ، یادآوری نعمت‌های خداوند سبحان به انسان بوده است و اینکه آنان را به مُلزم بودن به عهد و میثاق فطرت، دعوت کنند و دعوت‌های پیامبران پیشین را زنده نمایند»^(۳).

۱۵- رهبری جامعه بسوی تکامل

– «زندگی اجتماعی بشر در این دنیا نمی‌تواند جدا از رهبر یا بی‌نیاز از آن باشد؛ زیرا مشخص کردن مسیر مجموعه‌ای معین، همواره نیازمند رهبر است و به‌طور معمول طی طریق در راه تکامل بدون وجود رهبر امکان‌پذیر نیست. این همان راز فرستادن پیامبران و انتخاب اوصیایی برای آنان است»^(۴). این‌ها برخی از نظرات مطرح‌شده در بیان غرض از ارسال فرستادگان بود.

۲۰۲۰۱- دو نکته در مورد سخنان آن‌ها

پس از مطالعه هدف‌های پیش‌گفته‌شده در سخنان علما می‌توانیم به دو نکته

۱- کتاب الالفین، علامه حلی، ص ۳۹۳

۲- تهذیب الاصول، تقریر بحث سید خمینی للسخانی، ج ۲، ص ۲۰۷

۳- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم الشیرازی، ج ۱، ص ۲۹۱

۴- همان منبع، ج ۹، ص ۶۸

اشاره‌ای داشته باشیم:

اول: هرآنچه گفته شد بر استقرای ناقص بنا نهاده شده است و یک فرد محقق با جست‌وجو در کتاب‌های علمای تفسیر و عقاید مسلمانان از فرقه‌های مختلف می‌تواند نظرات و سخنان دیگری را بیابد که به این ترتیب فهرست نظرات نیز طولانی‌تر خواهد شد.

دوم: به هیچ‌وجه نمی‌توان هیچ‌کدام از آنچه را که به عنوان هدف ارسال گفته شد صحیح شمرد؛ هرچند که بیان‌کنندگان آن‌ها به‌زعم خود به آیات قرآنی استدلال می‌کنند که هدف از فرستادن را بیان می‌دارد؛ و این به دلیل وجود اختلافی است که در این میان وجود دارد. آیاتی که اینان به عنوان دلیلی بر سخنانشان گواه می‌گیرند در واقع استدلال به متشابه است، درحالی‌که ما می‌دانیم در استدلال به عقاید از این کار منع شده است. حق تعالی می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْعِزْمِ الْأَلْبَابِ﴾^(۱) (او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن، آیات محکم است - که این‌ها ام‌الکتاب (اصل و اساس کتاب) هستند - و بخشی دیگر آیات متشابه؛ ولی کسانی که در قلب‌هایشان انحراف است به جهت فتنه‌انگیزی و به جهت تفسیر و تأویل از آیات متشابه آن پیروی می‌کنند. این در حالی است که تأویل آن‌ها را جز خدا و ثابت‌قدمان در دانش نمی‌دانند؛ که می‌گویند: ما به آن ایمان آوردیم، همه از سوی پروردگار ماست؛ و جز خردمندان یادآور نمی‌شوند).

به‌عنوان نمونه‌ای برای وجود اختلاف در نظرات پیشین عرض می‌کنم: چه تفاوت بزرگی وجود دارد بین اینکه غرض از ارسال، «هدایت و ایمان» باشد و

اینکه غرض، «امتحان مخلوقات با فرستادگان» یا «اتمام حجت بر آنان» باشد! چه مردم هدایت بشوند یا نشوند، ایمان بیاورند یا نیاورند!

چه تفاوت بزرگی است بین اینکه هدف از فرستادن، «تعلیم و تزکیه» باشد و اینکه هدف، «تبلیغ مردم» یا «بشارت به آنان و اندازشان» باشد، چه مردم آموزش ببینند یا تعلیم نبینند، تزکیه برایشان حاصل بشود یا نشود!

و به همین ترتیب! هیچ فرد منصفی اختلاف بین اهداف و اغراضی که گفته شد را انکار نمی‌کند. حال چگونه عاقلانه خواهد بود که برای یک مسئله (ارسال فرستادگان) چند غرض وجود داشته باشد، به طوری که با یکدیگر ارتباط نیز نداشته باشند؛ به خصوص با توجه به اینکه آنان فرستادگان الهی هستند! یعنی از سوی خداوند سبحان فرستاده شده‌اند؛ می‌خواهد فرستادن آنان به طور مستقیم انجام شده باشد یا با واسطه قرار دادن فرستادگان دیگر بوده باشد!

این وضعیتی است نادرست و یک فرد یگانه‌پرست نمی‌تواند چنین اعتقادی داشته باشد. توضیحات بیشتر در بطلان سخنان آنان خواهد آمد.^(۱)

۱- به بحث: «۲-۳-۲- نمی‌توان همگی این موارد را به‌عنوان غرض از ارسال پذیرفت» از محور دوم مراجعه کنید.

۳.۱. قاعده لطف و غرض امر ارسال امر نظر علمای شیعه

نظراتی که علمای شیعه به عنوان غرض از ارسال بیان می‌دارند و پیش‌تر تقدیم شد در حقیقت مستند به دلیلی عقلی است که به «قاعده لطف» بازمی‌گردد؛ قاعده‌ای که بسیاری از علمای «عقاید و اصول» شیعه، تعدادی از مسائل دینی و اعتقادی را بر آن بنا نهاده‌اند؛ از جمله این مسائل مشخص کردن غرض از ارسال الهی است. این قاعده همان‌طور که مشخص است و خودشان بیان می‌دارند، یک قاعده عقلی است.

۱.۲.۱. بیان این قاعده

شیخ طوسی در توضیح این قاعده می‌گوید:

«لطف در عرف متکلمان عبارت است از آنچه به انجام واجب تشویق می‌کند یا از کار ناپسند بازمی‌دارد».^(۱)

و شیخ جعفر سبحانی می‌گوید:

«قاعده لطف، نقشی در کلام شیعه دارد و قواعد و احکامی از آن سرچشمه می‌گیرد. خلاصه این قاعده به‌قرار زیر است: اگر غرض ناشی از تکلیف، جز با انجام کاری که بنده را به اطاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کند حاصل نگردد، بر خداوند سبحان لازم است که به انجام این کار اقدام نماید».^(۲)

۲.۳.۱. برخی امر آنچه بر این قاعده بنا نهاده شده است

برخی از مسائل دینی که طبق تصور آنان بر «قاعده لطف» بنا نهاده شده است:

۱- وجود پاداش هنگام موافق بودن با تکالیف و عقاب هنگام مخالفت با آن:

۱- الاقتصاد، شیخ طوسی، ص ۷۷

۲- رسائل و مقالات، شیخ جعفر سبحانی، ص ۳۲

«آنچه قاعدهٔ لطف در تمامی تکالیف - یعنی قرار دادن ثواب و پاداش در موافقت و عقاب در مخالفت - اقتضا می‌کند، در تمایل به پذیرفتن آن کافی است و به چیز دیگری نیاز نیست».^(۱)

۲- تشویق به آنچه صلاح بندگان و بازداشتن از آنچه فسادشان در آن است: «همان‌طور که قاعدهٔ لطف، مقتضای حرکت شارع به سوی آنچه صلاح بندگان و بازداشتن بنده از آنچه فساد در آن است می‌باشد، لذا در راستای تحقق آنچه تشویق شده و آنچه باز داشته شده است، عقاب را نیز به دنبال خواهد داشت، برای ترک آنچه در آن صلاح است و [نیز برای] انجام آنچه در آن فساد است».^(۲)

۳- حجیت داشتن اجماع با قطع و یقین به اینکه سخن معصوم (علیه السلام) نیز آن را شامل می‌شود با این توجیه که:

«... وجود ملازمت و همراهی عقلی قطعی در اتفاق نظر داشتن جماعتی در مسئله‌ای با اینکه طبق قاعدهٔ لطف - آن نظر، رأی امام (علیه السلام) نیز هست؛ و توضیح آن، چنین است که اگر علما بر مسئله‌ای اتفاق نظر پیدا کنند که خلاف نظر شریف ایشان باشد، ایشان باید آن‌ها را از آن نظر باز دارد؛ که اگر باز ندارد یا نهی وی دانسته نشود، یقین خواهیم کرد که این مسئله با نظر شریف ایشان موافقت دارد...».^(۳)

۴- وجود احکام و قضاوت بین مردم:

«...همان‌طور که قاعدهٔ لطف، وجود احکامی بین مردم و از سوی خداوند را می‌طلبد، وجود سرپرستی را نیز می‌طلبد که در موارد اختلاف بین آنان

۱- منهاج الفقاهة، سید محمدصادق روحانی، ج ۲، ص ۲۶۲

۲- نهایة الدراية فی شرح الکفاية، شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، ج ۲، ص ۹۸

۳- حاشیة علی کفاية الاصول، تقریر بحث بروجرودی للحجتی، ج ۲، ص ۸۱

قضاوت کند تا دعوا و دشمنی از میان برداشته شود...»^(۱).

۵- از بین بردن سختی و مشقت:

«...آن‌ها قاعدهٔ لطف را به آنچه به اطاعت نزدیک می‌کند و از سرپیچی بازمی‌دارد تفسیر کرده‌اند و طبق حکمت، به وجوب آن معتقدند. شکی نیست که سختی و مشقت از جمله مواردی است که مکلف را به مخالفت نزدیک می‌کند و از اطاعت بازمی‌دارد که در نتیجه با این قاعده منافات خواهد داشت»^(۲).

۶- واجب کردن تعلیم‌دادن بر عالم:

«با توجه به مقتضای قاعدهٔ لطف، بر شارع واجب است که تعلیم‌دادن را نیز بر عالم واجب کند تا محرکی به سوی او شود و سرمنزلی که نادان به آن می‌رسد از دست نرود...»^(۳).

این‌ها برخی از تطبیق‌های عمومی برای قاعدهٔ لطف از نظر علمای شیعه بود.

اما در مورد بنا نهادن «ارسال فرستادگان و حجت‌های الهی» بر این قاعده، برخی از نظرات آن‌ها به‌قرار زیر است:

- سید خوبی:

«آنچه شیخ طوسی - خداوند رحمتش کند- از قاعدهٔ لطف به آن استناد کرده، این است که لطف از مولا [خداوند] سبحان و متعال بر بندگانش واجب است؛ با ارشاد و راهنمایی‌شان به سوی روش‌های سعادت و صلاح که آنان را

۱- کتاب القضاء، سید گلپایگانی، ج ۱، ص ۱۴

۲- هدایة المسترشدين، شیخ محمدتقی رازی، ج ۲، ص ۷۳۷

۳- تقریرات المجدد الشیرازی، المولی علی الروزدری، ج ۲، ص ۳۶۶

به خداوند متعال نزدیک و بر حذر داشتشان از محل‌های سقوط به هلاک و فساد که آنان را از خداوند متعال دور می‌نماید. این همان دلیل ارسال فرستادگان و نزول کتاب‌ها و تنصیب امام (علیه السلام) می‌باشد...»^(۱)

- شیخ مفید ضمن بیان حدیث از معصوم می‌گوید:

«...در هر زمانی باید امام معصومی باشد وگرنه قطعاً زمان از امام معصوم خالی خواهد شد، باوجود اینکه وجود امام لطف است و لطف بر خداوند متعال در هر زمانی واجب می‌باشد»^(۲)

- شیخ طوسی:

«...امامت لطف است و لطف در هر زمانی بر خداوند متعال واجب است»^(۳)

- شیخ طبرسی:

«واجب بودن [وجود] امام با دلایل قطعی در هر زمانی ثابت شده است؛ زیرا این نکته، لطفی در انجام واجبات و بازداشتن از اعمال قبیح و ناپسند است و ما ضرورتاً می‌دانیم که باوجود پیشوایی باعظمت، صلاح در میان مردم بسیار و فساد اندک خواهد شد...»^(۴)

- علامه حلی:

«تنها به این دلیل [وجود] امام واجب است که (وی) لطفی است که به اطاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کند»^(۵)

۱- مصباح الاصول، تقریر بحث خوبی للبهسودی، ج ۲، ص ۱۳۸

۲- نکت الاعتقادیة، شیخ مفید، ص ۴۴

۳- الرسائل الاعتقادیة، شیخ طوسی، ۹۸

۴- اعلام الوری باعلام الهدی، شیخ طبرسی، ج ۱، ص ۳۱۳

۵- کتاب الالفین، علامه حلی، ص ۱۹۷

- سید محسن امین:

«همان طور که بر خداوند متعال از باب لطف بر بندگانش واجب است که فرستاده‌ای به سویشان بفرستد تا برایشان حلال را از حرام مشخص و با عدالت بین آنان داوری کند و از حدود مرزهایشان محافظت نماید، به همین ترتیب بر او واجب است که پس از پیامبر، امامی منصوب کند تا به این کارها اقدام نماید»^(۱).

- سید محمدباقر صدر:

«... به این ترتیب ارسال فرستاده یا تنصیب کسی که جانشین وی شود بر خداوند متعال واجب خواهد بود، به دلیلی لطفی که بر خودش نسبت به بندگانش واجب کرده است»^(۲).

- شیخ محمدحسین مظفر:

«ارسال فرستاده و قرار دادن حجت‌ها و بر پا داشتن دلایل روشن، لطفی از سوی خداوند -جل شأنه- است»^(۳).

- شیخ ناصر مکارم شیرازی:

«و در علوم عقاید و کلام نیز از «قاعده لطف» در اثبات لزوم بعثت پیامبران و لزوم وجود امام در هر زمانی استفاده می‌شود...»^(۴).

وی همچنین در تفسیر آیه ﴿حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ (تا آن دلیل روشن برای آنان بیاید) می‌گوید:

۱- اعیان الشیعة، سید محسن امین، ج ۱، ص ۵۱

۲- فدک فی التاریخ، سید محمدباقر صدر، ص ۱۸۲

۳- علم الامام، شیخ محمدحسین مظفر، ص ۲۸

۴- الأمتل فی تفسیر کتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم شیرازی، ج ۹، ص ۶۸

«این آیه به قاعده لطفی که علم کلام در موردش سخن می گوید اشاره دارد و بیان می دارد که خداوند برای هر قومی، دلایل روشنی برمی انگیزد تا حجت را بر آنان کامل کند»^(۱).

- شیخ محمدرضا مظفر:

«و ما معتقدیم که قاعده لطف لازم می کند، آفریننده ای که بر بندگانش لطف دارد، فرستادگانی را برای هدایت بشر و انجام رسالت اصلاحی مبعوث بخشد تا آنان سفیران خداوند و جانشینانش باشند»^(۲).

و در عنوان «۱۴- نبوت لطف است» باز هم شیخ مظفر می گوید:

«پس واجب است که خداوند متعال در میان مردم از سر رحمت و مهربانی و لطف به آنان «فرستاده ای از میان خودشان بفرستد تا آیات را بر آنان بخواند و آنان را تزکیه کند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد» و آنان را از آنچه فسادشان در آن است باز دارد و به آنچه صلاح و خوشبختی شان در آن است بشارت دهد. جز این نیست که لطف از سوی خداوند متعال لازم است؛ چراکه لطف بر بندگان از کمال مطلق اوست و او بخشنده بزرگوار- بر بندگانش لطف دارد؛ پس وقتی که محل، قابلیت و آمادگی پذیرفتن فیض، بخشش و لطف را داشته باشد، ناگزیر باید خداوند متعال لطف خود را افاضه نماید؛ چراکه در محضر رحمت خداوند هیچ بخلی و در بخشش و کرم او هیچ نقص و کمبودی راه ندارد»^(۳).

بنابراین از نظر آنان- قاعده لطف فقط ارسال فرستادگان را واجب نمی کند، بلکه به طور کلی- نبوت، امامت و بعثت الهی را نیز باعث می گردد؛ این از یک جهت، از

۱- منبع پیشین، ج ۲۰، ص ۳۶۱

۲- عقائد الامامیه، شیخ محمدرضا مظفر، ۴۹

۳- منبع پیشین، ص ۵۱

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۵۴

سوی دیگر قاعده لطف همان طور که دانستیم- به نظر آنان حتمی بودن نزدیکی به اطاعت و دوری از معصیت را در بطن خود دارد، و این حتمی بودن آن گونه که آنها بیان می‌دارند- ضرورت وجود حجت الهی (پیامبر، فرستاده یا امام) را در هر زمانی و بعثت او را واجب می‌گرداند.

در پرتو این فهم آنان، نظراتی که پیش‌تر در رابطه با غرض از ارسال گفته شد برای کسانی که به قاعده لطف معتقد هستند و به آن ایمان دارند از این قاعده سرچشمه گرفته است؛ قاعده‌ای که تمامی نوع بشر در زمان‌های مختلف مساوی هستند؛ که در غیر این صورت هر فرصت و مجالی که اجازه پذیرفتن جدایی و تمایز بین قومیت‌ها یا زمان‌ها از نظر ارسال و برانگیختن را فراهم آورد- طبق نظر آنها- قاعده لطف را نقض کرده است.

۳.۳.۱- بررسی قاعده لطف

به چند دلیل امکان پذیرفتن «قاعده لطف» وجود ندارد:

اول: عدم وجود دلیل قطعی، شرعی یا عقلی- که برای اثبات مسائل عقیدتی موردنیاز است- در این خصوص.

به‌عنوان نمونه‌ای برای وضعیت دلایل این قاعده، پرسشی را که سید خویی در این باب پاسخ داده است بیان می‌نماییم:

«پرسش ۱۴۰۳: قاعده لطف که در اصول، از جهت صغریایی و کبرایی مورد بحث قرار دادید- با توجه به آنچه در مصباح الاصول است- در بحث شما با شیخ طائفه که همه اصحاب ما به واسطه آن بر وجوب امامت استدلال نمودند به این دلیل که جزو صغراهای آن است. آیا با آنچه قرآن کریم بر آن دلالت دارد که خداوند نسبت به بندگان لطف دارد می‌توان بر این کبری استدلال نمود و در نتیجه امامت جزو صغراهایی باشد که این کبری- که از

کتاب عزیز برگرفته می‌شود. بر آن دلالت دارد؟ یا لطفی که در قرآن کریم به آن اشاره شده غیر از آن لطف مصطلحی است که مسئله وجوب امامت جزو صغراهای آن می‌باشد؟

خویی: بله؛ این همان طور است که نگاشته شده و دلالت بر درستی استدلال به این قاعده نمی‌کند. اگر این قاعده صحیح باشد. و همان طور که شما گمان بردی این آیه شریف بر دلایل احکام دلالتی ندارد.^(۱)

دوم: کسی شک ندارد که مجموعه‌هایی از انسان‌ها وجود دارند که خداوند عزوجل فرستاده‌ای به سوی آنان نفرستاده است؛ به‌عنوان مثال سرخ‌پوست‌هایی هستند که صدها یا هزاران سال در آمریکا زندگی می‌کرده‌اند درحالی‌که چوب، سنگ، بت و پرندگان را می‌پرستیدند؛ و همچنین اقوامی هستند که هزاران سال در جنگل‌های آفریقا زندگی می‌کرده‌اند درحالی‌که خداوند هیچ فرستاده‌ای الهی به سوی آنان نفرستاده است. آنان بت‌پرست بوده‌اند و طبیعتاً به تصحیح و بازگشت به پرستش و توحید خداوند یا هدایت و ایمان و تعلیم و تزکیه و... سایر اهدافی که قاعده لطف - که پیش‌تر بیان شد - به آن‌ها اشاره دارد نیاز دارند. آیا به نظر کسانی که به این قاعده اعتقاد دارند خداوند متعال با عدم ارسال به سوی این افراد با لطف واجب مخالفت کرده است؟!

در حقیقت همین پرسش به‌تنهایی - در باطل کردن این قاعده واهی کفایت می‌کند.

سوم: اگر در مورد برخی از خبرهای غیبی فرستادگان خداوند که بداء در آن‌ها اتفاق افتاده و آن‌گونه که آن‌ها خبر داده‌اند اتفاق نیفتاده است به تحقیق بپردازیم، چه‌بسا این مطلب بنا بر ظاهر - برخی را به سرپیچی و انکار سوق دهد. آیا نظر کسانی که به این قاعده چنگ می‌زنند بر این است که آوردن این خبرها با قاعده لطف در

تضاد می‌باشد!

مثالی از این موارد: شیخ صدوق با سند از امام صادق علیه السلام روایت کرده است... تا اینکه می‌فرماید:

«...اما به تأخیر انداختن نوح علیه السلام: چون او از خداوند برای قوم خود درخواست عقوبت کرد خداوند عزوجل روح‌الأمین علیه السلام را با هفت هسته خرما فرستاد و به او گفت: ای پیامبر خدا! خداوند تبارک و تعالی به تو می‌گوید: این‌ها خلائق و بندگان من هستند و آن‌ها را با صاعقه‌ای از صاعقه‌های خود نابود نمی‌کنم، مگر پس از محکم کردن دعوت و استوار ساختن حجت؛ پس بار دیگر تلاش خود را در دعوت قومت به کار ببند - که من برای این کار به تو پاداش خواهم داد- و این هسته‌ها را بکار که فرج و خلاصی تو زمانی خواهد بود که آن‌ها برویند، رشد کنند و میوه به بار آورند و این را به مؤمنان پیرو خود بشارت بده.

چون پس از زمانی طولانی درخت‌ها روییدند، پوست گرفتند، دارای ساقه و شاخه شدند، میوه دادند و به بار نشستند، از خداوند سبحان و متعال درخواست کرد تا آن وعده را عملی سازد، اما خداوند تبارک و تعالی فرمان داد تا از هسته‌های این درخت‌ها بکارد و دوباره صبر و تلاش کند و حجت را بر قومش استوار نماید. او این مطلب را به طوائفی که به او ایمان آورده بودند خبر داد و سیصد تن از آنان از دین برگشتند و گفتند: اگر مدّعی نوح حق بود در وعده پروردگارش خلافتی واقع نمی‌شد.

سپس خداوند تبارک و تعالی هر دفعه دستور می‌داد که بار دیگر هسته‌ها را بکارد تا آنجا که نوح نیز هفت مرتبه آن‌ها را کاشت و به این ترتیب هر مرتبه طائفه‌ای از طوائفی که به او ایمان آورده بودند از دین برگشتند تا جایی که هفتاد و چند نفر بیشتر باقی نماندند. آنگاه خدای تبارک و تعالی وحی فرمود که ای نوح! هم‌اکنون صبح روشن از پس شب تار دمید و حق محض و صاف از ناخالص و کدر آن جدا شد، زیرا تمام کسانی که طینت خبیثی داشتند از دین بیرون رفتند که اگر من درحالی که این طوائف از دین بیرون شده را باقی گذاشته بودم کفار را نابود می‌کردم به وعده خود درباره

مؤمنانی که در توحید اخلاص پیشه کرده بودند و به رشته نبوت تو چنگ زده بودند وفا نمی‌کردم؛ زیرا من وعده کرده بودم که آنان را در زمین جانشین کنم و دینشان را استوار سازم و ترسشان را به ایمنی مبدل گردانم تا با رفتن شک از قلب‌هایشان عبادت من خالص شود؛ و چگونه این جانشینی و استواری و تبدیل خوف به امن و ایمنی ممکن باشد درحالی که ضعف یقین از دین بیرون‌شدگان و پلیدی طینت و بدی درون آنها - که از نتایج نفاق است - و گمراه‌شدن آنها را می‌دانستم. اگر آنها رایحه سلطنت مؤمنان را آن هنگام که ایشان را جانشین زمین می‌سازم، بر تخت سلطنت می‌نشانم و دشمنانشان را نابود می‌کنم استشمام می‌کردند، باطن نفاقشان را مستحکم و دشمنی با برادرانشان را آشکار می‌کردند و در طلب ریاست و فرماندهی با آنها می‌جنگیدند و به تنهایی به امرونهی می‌پرداختند. باوجود فتنه‌انگیزی و جنگ و نزاع بین ایشان، چگونه تمکین و استواری در دین و اعلاهی امر مؤمنان ممکن خواهد بود؟! هرگز چنین نیست ﴿وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاعْتَيْنَا وَ وَحِينَا﴾ (و [اکنون] در حضور ما و طبق وحی ما کشتی را بساز).

امام صادق (علیه السلام) ادامه می‌دهد: «قائم (علیه السلام) نیز این چنین است زیرا ایام غیبت او طولانی می‌شود تا حق محض و ایمان خالص از ناخالصش با از دین بیرون رفتن هرکسی از شیعیان که طینت ناپاکی دارد مشخص شود؛ کسانی که ممکن است چون استخلاف و تمکین و امنیت منتشرشده در عهد قائم (علیه السلام) را احساس کنند نفاق پیشه کنند».^(۱)

چهارم: قطعی نبودن این قاعده. ازجمله مواردی که به این مطلب اشاره می‌کند شناخت افراد بسیاری است که این قاعده را رد می‌کنند:

۱- علمای سایر مذاهب اسلامی قاعده لطف را رد می‌کنند. نظر آنها این است که اصل مبعوث‌داشتن فرستادگان الهی، موردی شدنی و امکان‌پذیر است و آن گونه که

قاعده مذکور بیان می‌کند واجب نیست. آن‌ها نمی‌پذیرند که این کار بر خداوند واجب بوده باشد. گزیده‌ای از سخنان آنان:

قاضی جرجانی در شرح مواقف ایجی:

«مقصد سوم در امکان مبعوث داشتن. دلیل ما در این باب، اثبات نبوت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد. آنچه بر وقوع دلالت دارد بدون شک بر امکان نیز دلالت دارد. فلاسفه می‌گویند: با توجه به آنچه گفته شد، این موضوع از نظر عقلی واجب است؛ اینکه نظام کامل تر - که لطف ازلی باعث آن می‌شود - بدون وجود پیامبری که وضع‌کننده قوانین عدل است کامل نمی‌شود. برخی از معتزله گفته‌اند که بر خداوند واجب است و برخی از آنان توضیح دادند که اگر خداوند بداند که از میان امتش [افرادی] ایمان می‌آورند - برای اصلاح آنان - فرستادن پیامبر به سوی آنان واجب خواهد بود، ولی اگر چنین دانسته نشود فرستادن واجب نخواهد بود؛ بلکه برای از بین بردن عذر و بهانه‌هایشان نیکو خواهد بود...»^(۱)

ابن حجر عسقلانی:

«اصل این است که بر خداوند چیزی واجب نیست»^(۲).

بدرالدین عینی:

«چیزی بر خداوند واجب نیست»^(۳).

۱- شرح المواقف، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۱۸۱

۲- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج ۳، ص ۱۸۱

۳- عمدة القاری، بدرالدین عینی، ج ۱، ص ۱۸۱

ثعالبی:

«عقیده این است که عقلاً چیزی بر خداوند متعال واجب نیست»^(۱).

نسفی:

«...پاداش آن بر خداوند واقع شده است»؛ یعنی با وعده خداوند، پاداش به دست خواهد آورد که این تأکیدی بر وعده دادن است. هیچ چیزی به جهت هیچ یک از آفریدگان خداوند بر خداوند واجب نیست»^(۲).

۲- بزرگان اخیر علمای شیعه نیز این قاعده را رد کرده اند؛ از جمله: سید خوبی در بررسی حجیت اجماعی که به قاعده لطف استناد داده شده است می گوید:

«اول: در این قاعده اشکال وجود دارد: این قاعده به خودی خود کامل نیست؛ زیرا لطف به گونه ای که ترک آن ناپسند و انجامش از خداوند سبحان محال باشد بر خداوند متعال واجب نیست، بلکه هر آنچه از خداوند متعال صادر می شود تنها فضل و رحمت بر بندگانش است»^(۳).

شیخ ضیاءالدین عراقی در سخن خود در مورد این اجماع های گفته شده، می گوید: «اما در آنچه به قاعده لطف استناد داده شده است مانند اجماع های وارد شده در سخن شیخ (قدس سره) و کسانی که از او در این روش دنباله روی می کنند فرصتی برای توقف وجود دارد؛ به جهت ضعیف بودن اصلی که بنا نهاده شده است»^(۴).

شیخ رضا همدانی در رد حجیت اجماعی که به این قاعده استناد داده شده است

۱- تفسیر ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد ثعالبی، ج ۲، ص ۱۹۱

۲- تفسیر نسفی، عبدالله بن احمد نسفی، ج ۱، ص ۲۴۴

۳- مصباح الاصول، تقریر بحث خوبی للبهسودی، ج ۲، ص ۱۳۸

۴- نهایة الافکار، شیخ ضیاءالدین عراقی، ج ۳، ص ۹۷

می گوید:

«...به این دلیلی که امکان دارد همه آنان به قاعده لطف تکیه کرده باشند که ما قائل به آن نیستیم.»^(۱)

سید شوشتری:

«پس از باطل بودن قاعده لطف، ادعای اجماع از نظر مسبب بودن - حجت نیست.»^(۲)

سید مصطفی خمینی:

«قاعده لطف کامل نیست؛ نه در باب نبوت و نه در باب امامت. شرح این مطلب در مکان دیگری خواهد بود...»^(۳)

شیخ محمد طاهر آل راضی:

«اجماع به ملازمت عقلی از باب قاعده لطف، به دلیل باطل بودن قاعده لطف، باطل است.»^(۴)

علمای شیعه و اهل سنت دیگری نیز وجود دارند و امکان متهم کردن تمامی این علما در مخالفتشان با دلیل عقلی قطعی نسبت به «قاعده لطف» وجود ندارد. فکر می کنم بررسی های انجام شده برای باطل کردن این قاعده موهوم و در نتیجه هرآنچه بر آن بنا نهاده شده است - کافی باشد؛ از جمله اینکه «لطف» همان اصلی است که در سخنان علما - اهداف گفته شده برای ارسال (فرستادگان) به آن استناد داده می شود.

۱- مصباح الفقیه، رضا همدانی، ج ۱، ق ۲، ص ۵۸۱

۲- منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة، سید محمدجعفر مروج، ج ۴، شرح ص ۳۷۳

۳- تحریرات فی الاصول، سید مصطفی خمینی، ج ۶، ص ۳۵۹

۴- بدایة الوصول فی شرح کفایة الاصول، شیخ طاهر آل شیخ راضی، ج ۵، ص ۲۹۶

۴.۱. خالی نبودن زمین امر حجت

علمای شیعه امامیه به خالی نبودن زمین از حجت معتقد هستند و آنان بر این مطلب، دلیل عقلی و نقلی دارند؛ اما استناد دلیل عقلی، به قاعده لطف - که گفته شد - می باشد.

شیخ مفید در مورد وجود امام مهدی (علیه السلام) چنین می گوید:

«دلیل بر این مطلب این است که در هر زمانی باید امام معصومی باشد و گرنه زمان از امام معصوم خالی می شود؛ علی رغم اینکه این لطف است و لطف بر خداوند متعال در هر زمانی واجب می باشد»^(۱)

شیخ طوسی می گوید:

«...در هر زمانی باید امام معصومی باشد؛ زیرا امامت لطف است و لطف بر خداوند متعال در هر زمانی واجب»^(۲)

شیخ کاشف الغطا می گوید:

«سخن نهایی: اگر در بحث های امامت بر واجب بودن وجود امام در هر زمانی دلایل آورده شد؛ اینکه زمین از حجت خالی نمی شود و اینکه وجودش لطف است و عمل کردنش لطف دیگری است...»^(۳)

اما دلیل نقلی: شیخ کلینی رحمته الله در کتاب کافی بابی را با عنوان «زمین از حجت خالی نمی شود» اختصاص داده است که در آن ۱۳ روایت وجود دارد؛ از جمله:

۴- احمد بن مهران از محمد بن علی از حسین بن ابوعلا که می گوید: **به اباعبدالله**

امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: زمین بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: «خیر».

۱- النکت الاعتقادیة، شیخ مفید، ص ۴۴

۲- الرسائل العشر، شیخ طوسی، ص ۹۸

۳- اصل الشيعة و اصولها، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء، ص ۲۲۸

۸- علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از محمد بن فضیل از ابو حمزه از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) که فرمود: «به خدا قسم! خداوند زمین را از زمان گرفتن [جان] آدم (علیه السلام) رها نکرده است مگر اینکه در آن امامی باشد که به واسطه او به سوی خداوند هدایت می‌نماید و او حجتش بر بندگانش است و زمین بدون امامی که حجت خداوند بر بندگانش است باقی نمی‌ماند».^(۱)

- شیخ صدوق با سند از فضل بن شاذان نقل می‌کند که گفت: مأمون از علی بن موسی الرضا (علیه السلام) درخواست کرد تا برایش در مورد اسلام به صورت موجز و مختصر- بنگارد. ایشان (علیه السلام) [این گونه] نگاشت: «... زمین در هر زمان و هر لحظه‌ای از حجت خداوند متعال بر آفریدگانش خالی نمی‌شود که آن‌ها همان عروة الوثقی [دست‌آویز استوار]، امامان هدایت و حجت بر اهل دنیا هستند تا اینکه خداوند زمین و هر آنچه در آن است را به ارث ببرد».^(۲)

در مبحث بعدی میزان ارتباط تنگاتنگ بین این مورد اعتقادی و مشخص کردن غرض از ارسال واضح خواهد شد.

۵.۱- زمان‌های فترت و غرض از ارسال الهی

حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةِ مَنِ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۳) «ای اهل کتاب! بی‌تردید فرستاده ما - که برای شما بیان و روشن می‌کند- پس از دوران فترت [و نبود] فرستادگان به سوی شما آمد تا نگوئید برای ما هیچ بشارت‌دهنده و بیم‌رسانی نیامد. به یقین بشارت‌دهنده و بیم‌رسان به سویتان آمد؛

۱- مراجعه کنید به الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸

۲- عیون اخبار الرضا (علیه السلام) شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۳۰

۳- مائده، ۱۹

و خدا بر هر چیزی تواناست».

و همان‌طور که این آیه اشاره می‌فرماید، در بودن دوره‌های فترت هیچ تردیدی وجود ندارد.

فاصله میان ادريس و نوح (علیه السلام)، میان نوح و هود (علیه السلام)، میان صالح و ابراهيم (علیه السلام) و میان عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فترت بوده است.^(۱)

۱.۵.۱. معنای فترت

فترت در لغت یعنی ضعف و شکسته شدن.

ابن‌منظور می‌گوید:

«فَتْرٌ، فترت: شکسته شدن و ضعف. فتر الشیء و الحر، و فلان یفتر و یفتر

فتورا و فتارا: بعد از گرم بودن ساکن شد و پس از شدیدبودن نرم شد».^(۲)

در مورد معنای دینی آن تقریباً اجماع علمای اهل سنت بر این است که فترت را به قطع شدن حجت (فرستادگان و پیامبران) و وحی تفسیر کرده‌اند. علمای شیعه در بیان این قطع شدن دچار اختلاف شده‌اند که در ادامه خواهد آمد.

۱.۵.۲. سخنان علما در مورد معنای «فترت‌های بین فرستادگان»

علما در مورد بیان معنای فترت نظرات متفاوتی ارائه کرده‌اند:

– از جمله: خالی بودن زمان فقط از پیامبر:

شیخ طوسی می‌گوید:

۱- برخی از علما فترت بین نوح و هود (علیه السلام) را ۸۰۰ سال، بین صالح و ابراهیم (علیه السلام) را ۶۳۰ سال و بین عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را ۵۰۰ سال مشخص کرده‌اند؛ و آن‌گونه که برخی از روایات در منابع شیعه به این مطلب دلالت دارند و بخاری از سلمان فارسی روایت کرده‌اند که ۶۰۰ سال بوده است. مراجعه کنید به: شرح اصول کافی، مازندرانی، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲- لسان العرب، ابن‌منظور، ج ۵، ص ۴۳

«...این ارتباط دادن آن‌ها به فترت‌های بین فرستادگان باطل است؛ زیرا فترت عبارت است از خالی بودن زمان از نبی و ما نبوت را در هر حالی واجب نمی‌دانیم و در این مطلب دلالتی بر خالی بودن زمان از امام وجود ندارد»^(۱) و چه بسا سخن او در تفسیرش به این نکته اشاره دارد؛ آنجا که می‌گوید:

«...»پس از دوران فترتی از فرستادگان» یعنی انقطاع فرستادگان، و در این مطلب دلالتی بر این نکته وجود دارد که در دوران فترت، نبی (پیامبر)^(۲) وجود ندارد و فترت به نظر همه مفسرین - به معنای قطع شدن بین دو نبی (پیامبر) است»^(۳).

و همچنین این سخن شیخ طبرسی، آنجا که می‌گوید:

«...»پس از دوران فترتی از فرستادگان» یعنی انقطاع فرستادگان و مُندرس شدن دین و کتاب‌ها. در این آیه دلالتی بر این مطلب وجود دارد که در دوران فترت، پیامبری وجود ندارد. بین عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم فترت وجود دارد، درحالی که پیش از آن در بنی اسرائیل، نبوت متصل بوده است»^(۴).

- از جمله: خالی بودن زمان از حجت؛ چه پیامبر باشد چه فرستاده یا امام باشد. شیخ محمد صالح مازندرانی می‌گوید:

«فترت بازه زمانی بین دو فرستاده از فرستادگان خداوند است که رسالت، وحی و امام عادل و حکم‌کننده بین مردم منقطع شده است. این وضعیت،

۱- غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۲۱

۳- در این کتاب، لفظ عربی «نبی» به «پیامبر» ترجمه شده است؛ البته شاید این لفظ فارسی معنای دقیق «نبی» را نرساند، لذا به این نکته توجه شود. (مترجم)

۳- تبیان، شیخ طوسی، ج ۳، ص ۴۷۹

۴- تفسیر مجمع‌البیان، شیخ طبرسی، ج ۳، ص ۳۰۶

قطع شدن خیر و مرگ جان‌ها بر اثر بیماری نادانی است.»^(۱)

سید میرداماد استرآبادی می‌گوید:

«فترت: زمان قطع شدن وحی که بین هر دو پیامبری می‌باشد.»^(۲)

و چه بسا سخن سید محمدباقر صدر رحمته الله علیه به همین معنا اشاره دارد؛ آنجا که فترت را به خالی بودن تفسیر می‌کند و می‌گوید:

«...از اینجاست که اسلام پس از فترت و فاصله‌ای میان فرستادگان و

خالی بودن مستمر که چند قرن به طول انجامید آمد.»^(۳)

به نظر آن‌ها دوران فترت، دورانی است که از پیامبر، فرستاده و امام خالی بوده باشد و همانند آن‌ها در تفسیر «فترت» به قطع شدن فرستادگان، پیامبران و وحی به‌طور کلی از علمای اهل سنت بسیار هستند.^(۴)

– از جمله: خالی بودن زمان فقط از فرستاده. نظرات کسانی که این نظر را پذیرفته‌اند به چند شاخه تقسیم می‌شود:

الف- خالی بودن تمام زمان فترت از هر فرستاده‌ای.

سید مرتضی می‌گوید:

«...فترت به فرستادگان اختصاص دارد و عبارت است از، زمانی که

فرستاده‌ای در آن وجود ندارد و این نکته تنها کسانی را ملزم می‌کند که ادعا

۱- شرح اصول کافی، مازندرانی، ج ۲، ص ۲۸۹

۲- الرواشح السماویة، میرداماد محمدباقر حسینی استرآبادی، ص ۴۵

۳- بحث حول المهدی، سید محمدباقر صدر، ص ۱۱۶

۴- به‌عنوان مثال مراجعه کنید به: جامع البیان، ابن جریر طبری، ج ۶، ص ۲۲۷؛ تفسیر البیضاوی، البیضاوی، ج ۲، ص ۳۱۰؛ تفسیر سمرقندی، ج ۱، ص ۴۰۴؛ تفسیر سمعانی، ج ۲، ص ۲۴؛ تفسیر بغوی، ج ۲، ص ۲۳؛ زاد المسیر، ابن جوزی، ج ۲، ص ۲۵۶؛ تفسیر قرطبی، ج ۶، ص ۲۱؛ تفسیر ثعالبی، ج ۲، ص ۳۳۶؛ تفسیر واحدی، ج ۱، ص ۳۱۵؛ تفسیر نسفی، ج ۱، ص ۲۷۶؛ المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز، ابن عطیة اندلسی، ج ۲، ص ۱۷۲ و دیگران.

می‌کنند در هر زمانی که حجت وجود دارد، این حجت، فرستاده است؛ اما اگر او از ادعای بودن حجت فراتر نرود و اینکه حجت می‌تواند فرستاده باشد یا فرستاده نباشد، این سخن علیه وی نخواهد بود...»^(۱)

سید عبدالله شبر می‌گوید:

«...» پس از دوران فترتی از فرستادگان [منظور] در دوران نبود ارسال فرستاده؛ زیرا بین او و عیسی عليه السلام فرستاده‌ای نبود؛ بلکه سه پیامبر از بنی‌اسرائیل و یکی نیز از عرب به نام خالد بن سنان عبسی بودند»^(۲)

ب- فقط خالی بودن زمان نزدیک به بعثت «فرستاده بعدی» از فرستادگان. شیخ ناصر مکارم شیرازی می‌گوید:

«...قرآن کریم وقتی می‌فرماید: «پس از دوران فترتی از فرستادگان» تنها وجود فرستادگان را در این مدت نفی می‌کند و این با اعتقاد به وجود اوصیایی برای فرستادگان در این مدت منافاتی ندارد»^(۳)

منظور از «این مدت» به‌طور کلی زمان فترت نیست، بلکه زمانی نزدیک به بعثت فرستاده بعدی می‌باشد؛ آنجا که وی می‌گوید:

«...اما آنچه در قرآن در سوره یس آیه ۱۴ آمده است و آنچه مفسران بیان می‌کنند بر این دلالت دارند که حداقل سه تن از فرستادگان در فاصله زمانی بین عیسی عليه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شدند. برخی نیز گفته‌اند چهار تن از پیامبران در این مدت مبعوث شدند. در هر صورت باید فترت و فاصله‌ای بین وفات این فرستادگان و محمد پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته باشد و به همین دلیل

۱- الشافی فی الامامة، شریف مرتضی، ج ۳، ص ۱۵۱

۲- تفسیر شبر، سید عبدالله شبر، شرح ص ۱۳۶

۳- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم شیرازی، ج ۳، ص ۶۶۴

قرآن از این دوران با عبارت «پس از دوران فترتی از فرستادگان» به خالی بودن از فرستادگان تعبیر کرده است...»^(۱).

توضیح: کسانی که شیخ مکارم شیرازی آن‌ها را فرستاده می‌داند، سید عبدالله شبیر در شمار پیامبران منظور می‌کند، درحالی که هردوی آن‌ها از تفسیر فترت و خالی بودن آن دوران از فرستادگان سخن به میان می‌آورند!

ج- خالی بودن زمان از فرستادگان اولوالعزم.
شیخ ناصر مکارم شیرازی می‌گوید:

«وقتی به فترت از زمان مسیح (علیه السلام) تا آمدن رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) نگاه کنیم می‌بینیم که از حجت الهی خالی نیست، بلکه این دوران، فترتی برای آمدن اولوالعزم می‌باشد»^(۲).

تفاوت این سخن شیرازی با سخن پیشین روشن است. نظر وی در سخن پیشین بر این پایه بود که فاصله زمانی نزدیک به بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به طور کامل از فرستادگان خالی است - چه فرستادگان اولوالعزم و چه دیگران - درحالی که سخن اخیر او بر این پایه استوار است که تمام دوران فترت از فرستادگان اولوالعزم خالی است.

د- خالی بودن زمان از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
سید طباطبایی می‌گوید:

«معنای فترت، مبعوث نشدن پیامبری است که دارای شریعت و کتاب باشد؛ اما به طور کلی فترت از نبوت و خالی بودن تمام این دوران - که نزدیک به شش قرن است - محقق شدن چنین شرایطی را ما نمی‌پذیریم»^(۳).

همچنین وی سخن راغب را بی‌آنکه توضیحی بر آن ارائه دهد - نقل می‌کند:

۱- منبع پیشین

۲- همان منبع، ج ۱۴، ص ۱۳۳

۳- تفسیر المیزان، سید طباطبایی، ج ۱۶، ص ۲۴۴

«...پس از دوران فترتی از فرستادگان» یعنی سکونی که از آمدن رسول خدا خالی است».^(۱)

۳.۵.۱. آیا بین فترت و هدف امر ارسال، تناقض یا ناسازگاری وجود دارد؟

چه بسا کسی بگوید: اصل این پرسشی که مطرح شده، اشتباه است؛ به دلیلی ساده: اینکه خداوند متعال خودش را به داشتن حکمت توصیف کرده است و قطعاً از مبعوث و ارسال کردن، هدفی را مدنظر دارد؛ همان طور که قرآن کریم - و همچنین روایات شریف - بر وقوع فترت بین فرستادگان تأکید دارند؛ پس چگونه تصور وجود تناقض یا ناسازگاری بین هدف ارسال الهی و فترتی که خداوند سبحان در کتابش به آن تصریح فرموده است وجود خواهد داشت؟!

بنده می‌گویم: عدم وجود تناقض و ناسازگاری بین غرض از ارسال و دوره‌های فترت، مطلبی است که فرد مؤمن به کتاب خداوند به هیچ وجه در آن شکی ندارد. از علمای عقاید که بیان این مسائل را بر عهده دارند انتظار می‌رود تصور صحیحی ارائه دهند که مورد بدیهی مطرح شده در این اعتراض را مدنظر داشته باشد؛ ولی به واقع دور از ذهن است که می‌بینیم حاصل جمع سخنان علمای بزرگ - که در مباحث پیشین ارائه شد - در نهایت به تناقض، پریشانی یا اختلاف می‌انجامد!

توضیح این مطلب: ما پیش‌تر هنگام پرداختن به سخنان آن‌ها از چند نکته آگاه شدیم؛ از جمله:

۱- مشخص کردن غرض از ارسال که از جمله آن‌ها عبارت‌اند از: توحید خداوند، عبادت او، امتحان، رحمت و مهربانی بر بندگان، هدایت آن‌ها، آموزش آن‌ها، تبلیغ آنان، تزکیه آن‌ها، تذکر و یادآوری به ایشان، رهبری آن‌ها به سوی تکامل، برپایی عدالت بین آن‌ها و ...

۲- مستند کردن این اهداف به قاعدهٔ عقلی لطف.

۳- این قاعده، هرآنچه بنده را به سوی اطاعت نزدیک و از معصیت دور می‌کند واجب می‌گرداند؛ از این جمله: واجب بودن وجود حجت الهی در هر زمانی و برای هر قومی.

به نظر آن‌ها نتیجه عبارت است از: عقل با توجه به لطف- مبعوث داشتن حجت الهی را برای همهٔ مردم در همهٔ زمان‌ها واجب می‌کند؛ برای تعلیم و آموزش آن‌ها، هدایت، تزکیه، تذکر و یادآوری به آن‌ها و ... سایر اهداف؛ این از یکسو. از سوی دیگر، ما سخنان ایشان را در بیان معنای فترت شنیدیم که به‌طور کلی بین این سخن که زمان فقط از پیامبر خالی است و اینکه زمان به‌طور کلی از حجت خالی است و اینکه زمان فقط از فرستاده خالی است در نوسان می‌باشد.

حال که این مطلب روشن شد:

برای کسی که «فترت» را به قطع شدن فرستادگان و پیامبران (حجت) تفسیر می‌نماید، ناسازگاری و تناقضی در نهایت روشنی وجود خواهد داشت:

اول: چگونه می‌توان بین اعتقاد به اینکه دورانی به‌عنوان مثال حدود ۶۰۰ سال که فاصلهٔ زمانی بین عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله) است- از حجت خالی باشد- که قطعاً لازمهٔ این اعتقاد، ایمان به عدم ضرورت وجود حجت در هر زمانی می‌باشد- و اعتقاد به واجب بودن وجود حجت بین مردم در هر زمانی جمع بست و اینکه خالی بودن زمین از حجت- حتی به‌اندازهٔ یک لحظه- با لطف الهی منافات دارد! آیا این چیزی جز جمع بین نقیضین نخواهد بود؟!

دوم: خالی بودن زمان از حجت چگونه با ایمان به اینکه غرض از ارسال حجت‌های الهی، هدایت آفریدگان یا تزکیه یا تبلیغ یا یادآوری به آنان یا برپایی عدالت بینشان و سایر اهدافی که گفته‌اند قابل جمع است؟ کدام‌یک از این اهداف محقق خواهد شد درحالی‌که همان‌طور که فرض نمودند- دوران [فترت] خالی از حجت الهی است! آیا این ناسازگاری و تناقض روشن نیست؟!

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۷۰

مگر اینکه گفته شود غرض از ارسال در مورد مردم [زمان] فترت تعطیل است و شامل آنان نمی‌شود؛ که این نظر به وضوح به دلیلی قطعی نیاز دارد.

● اما کسانی که به قاعدهٔ لطف اعتقاد دارند و فترت را به خالی بودن زمان از پیامبر تفسیر می‌کنند مانند شیخ طوسی، طبرسی و چه بسا دیگران - چنین پاسخ داده می‌شوند:

اول: سخن آنان مبنی بر این نکته است که معنای «فرستاده‌ها» در این آیه^(۱) فقط مخصوص پیامبران است و معنای کلی را که به طور مطلق شامل حجت‌های الهی می‌شود در بر نمی‌گیرد و روشن است که این خود نیازمند دلیل قطعی است.

دوم: شیخ طوسی رحمته الله پیشتر از قاعدهٔ لطف در بحث‌های کلامی شیعی است و همان طور که گفته شد - قاعدهٔ لطف باعث واجب کردن هر چیزی می‌شود که بنده را به سوی اطاعت نزدیک و از معصیت دور می‌نماید و همان طور که پیش‌تر گفتیم - همین قاعده محوری است که غرض از ارسال به صورت‌های مختلف - گرد آن می‌چرخد. پس حکمت در اینکه زمان فترت تنها از پیامبر و نه سایر حجت‌ها - خالی است چیست؟ درحالی‌که به نظر آنان و طبق آنچه قاعدهٔ لطف بیان می‌دارد غرض از مبعوث داشتن پیامبران موجود است!

سوم: مخالفت آن با متون دینی روشنی که دلالت دارند بر اینکه در زمان فترت بین عیسی علیه السلام و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامبرانی بوده‌اند و دست‌کم یک پیامبر به نام خالد بن سنان عیسی بوده است.

شیخ صدوق از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمودند: «دختر خالد بن سنان عیسی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پیامبر به او فرمود: ای دختر برادرم، مرحبا بر تو! و با او مصافحه کرد، او را به خود نزدیک و عبایش را برایش پهن

۱- یعنی این سخن حق تعالی: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ...﴾ (ای اهل کتاب! بی‌تردید فرستادهٔ ما در دوران فترتی از رسولان به سوی شما آمده...). (مائده، ۱۹)

کرد. سپس او را کنار خود نشاند و فرمود: این دختر پیامبری است که قومش او را از دست دادند؛ یعنی خالد بن سنان عیسی و اسم دخترش محیاء، دختر خالد بن سنان بود.^(۱)

چهارم: این گفته به طور کامل با فهم برخی از بزرگان علمای شیعه -مانند سید مرتضی و دیگران- تناقض دارد؛ آنجا که آنان فترت را به خالی بودن زمان از فرستادگان به معنای مصطلح آن تفسیر کردند، نه حجت الهی که طبیعتاً شامل حال پیامبران نیز می شود.

• اما کسی که به قاعده لطف اعتقاد دارد و «فترت» را تنها به خالی بودن زمان از «فرستاده» تفسیر می نماید و نه به طور کلی خالی بودن زمان از حجت که شامل پیامبر و وصی می شود- این گمان که وی با این اعتقاد می تواند ایمان به فترت و ایمان به خالی نبودن زمین از حجت را توأماً داشته باشد^(۲) - سخن او نیز به چند دلیل ناسازگار است و صحیح نیست:

اول: او باید اثبات کند که منظور از «فرستادگان» در این آیه^(۳) همان معنای مصطلحی است که «فرستاده» به «پیامبر» و «امام» تقسیم می شود و تا زمانی که دلیل قطعی بر این مطلب آورده نشود، تفسیر این فرد نسبت به اینکه فترت، خالی بودن از فرستاده -جدا از پیامبر یا وصی بودن- است تنها مصادره به مطلوب می باشد؛ به خصوص پس از اینکه متون، لفظ «فرستاده» را بر اوصیا نیز اطلاق می کنند؛ مانند

۱- کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۶۶۰

۲- «پرسش: برخی متعرض شده اند که می توان به وجود چنین فترت هایی اعتقاد داشت و در عین حال به این عقیده دینی معتبر از نظر ما نیز معتقد بود که جامعه بشری نمی تواند حتی یک لحظه - خالی از فرستاده یا امامی تعیین شده از سوی خداوند سبحان و متعال بود؟ پاسخ: قرآن حکیم وقتی می فرماید ﴿عَلَىٰ فِتْرَةٍ مِنَ الرَّسُولِ﴾ (پس از دوران فترتی از فرستادگان) تنها وجود فرستادگان در آن دوران را نفی می کند ولی نافی وجود اوصیای فرستادگان در آن زمان ها نیست». الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم

شیرازی، ج ۳، ص ۶۶۴

۳- مائده، ۱۹

اوصیای پیامبر کریم ما ﷺ و همچنین اوصیای عیسی (علیه السلام) به عنوان نمونه‌ای از این متون:

حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يَزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۱) (او همان کسی است که در میان اُمّی‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد؛ که آنان پیش از این قطعاً در گمراهی آشکاری بودند * و نیز بر مردمی دیگر که هنوز به آن‌ها ملحق نشده‌اند؛ و او عزیز و حکیم است).

یعنی: در میان دیگرانی از آنان، فرستاده‌ای در میانشان مبعوث خواهد داشت که آیات را برایشان می‌خواند، آنان را پاک می‌گرداند و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد؛ درست مانند افراد بی‌سواد پیشین که فرستاده‌ای از بینشان برانگیخت و همین نقش را عهده‌دار شد. حال اگر محمد ﷺ همان فرستاده خدا به‌سوی افراد بی‌سواد پیشین باشد، پس فرستاده به‌سوی افراد بی‌سواد دیگری که پس از وفات پیامبر اکرم و بازگشت وی به‌سوی پروردگار کریمش می‌باشند، چه کسی غیر از مردی از خاندان کریم وی خواهد بود؟!^(۲)

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^(۳) (و هر امتی فرستاده‌ای دارد. پس هنگامی که فرستاده‌شان آید در میانشان به عدالت داوری شود و به آن‌ها ستم نخواهند شد).

عیاشی از جابر می‌گوید: از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) در مورد تفسیر آیه ﴿وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ﴾

۱- جمعه، ۲ و ۳

۲- به این دلیل که حجت‌های الهی پس از پیامبر اکرم ﷺ از خاندان و عترت ایشان خارج نمی‌شود، همان‌طور که روایت وصیت مقدس در شب وفات ایشان و همچنین حدیث ثقلین این مطلب را در بر دارد و همچنین روایات بسیاری که بیان می‌کنند امامت از فرزندان حسین (علیه السلام) خارج نمی‌شود و سایر روایات.

۳- یونس، ۴۷

رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ ﴿١﴾ (و هر امتی فرستاده‌ای دارد. پس هنگامی که فرستاده‌شان آید در میانشان به عدالت داوری شود و به آن‌ها ستم نخواهند شد) پرسیدم. ایشان فرمود: «تفسیر باطنی آیه این‌گونه است: در هر قرنی از این امت، فرستاده‌ای از آل محمد، به سوی قرنی که او برایشان فرستاده شده است خروج می‌کند. اینان اولیا و فرستادگان هستند و اما این سخن خداوند که: ﴿فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾ به این معناست که فرستادگان بر اساس عدل حکم می‌کنند و ستم نمی‌نمایند، همان‌گونه که خداوند فرموده است.﴾^(۲)

و حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ﴾^(۳) (آن هنگام که دو فرستاده به سوی آنان فرستادیم و آن‌ها آن دو را انکار کردند و با سومی آنان را تقویت کردیم، پس همگی گفتند: ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم).

در تفسیر قمی از ابو حمزه ثمالی آمده است که از امام باقر (علیه السلام) در مورد تفسیر این آیه پرسیدم. ایشان فرمود: «خداوند دو مرد را به سوی مردم شهر انطاکیه فرستاد...»^(۴). برخی از علما گفته‌اند که آن دو از سوی عیسی (علیه السلام) فرستاده شده بودند. از جمله:

- شیخ علی حائری:

«این شهر، انطاکیه است و فرستادگان همان فرستادگان عیسی به سوی مردم آنجا بودند که آنان را به‌عنوان دعوت‌کننده به سوی حق گسیل داشت، درحالی که آن مردم بندگان بت‌ها بودند»^(۵).

۱- یونس، ۴۷

۲- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳

۳- یس، ۱۴

۴- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۱۳

۵- الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، شیخ علی یزدی حائری، ج ۲، ص ۲۷۴

– مازندرانی:

«... همان طور که در سخن حق تعالی است: ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾ (آن هنگام که دو فرستاده به سوی آنان فرستادیم) باینکه این دو، فرستاده خداوند متعال نبودند بلکه فرستادگان عیسی (علیه السلام) بودند...»^(۱)

– شیخ جعفر سبحانی:

«مفسران بیان می کنند که این دو فرستاده به طور مستقیم از سوی خداوند فرستاده نشدند بلکه فرستادگانی از سوی مسیح (علیه السلام) بودند همانند فرستاده سوم- و از آنجا که مبعوث شدن مسیح به دستور خداوند سبحان است کار مسیح به خداوند سبحان نسبت داده شده و می فرماید: ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾ (آن هنگام که دو فرستاده به سوی آنان فرستادیم)»^(۲)

دوم: آیه اخیر ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾ (آن هنگام که دو فرستاده به سوی آنان فرستادیم) علاوه بر اینکه دلالت بر اطلاق لفظ «فرستاده» بر اوصیای فرستادگان دارد، بر وجود فرستادگان الهی در دوران فترتی که بین عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی الله علیه و آله) بوده است نیز تأکید دارد؛ دوره‌ای که علمای مسلمان در فترت بودنش اختلافی ندارند؛ دوره‌ای که نزدیک شش قرن به درازا کشیده است. آری چه بسا در این نکته اختلاف وجود داشته باشد که آیا فرستنده سه فرستاده، خداوند عزوجل است یا عیسی (علیه السلام) ولی در هر حال این‌ها فرستادگان الهی هستند؛ به همین دلیل باطل بودن تفسیر فترت به خالی بودن زمان از فرستادگان -آن گونه که نظر سید مرتضی، سید عبدالله شبر و شیخ مکارم شیرازی در یکی از سخنان پیشینش و افراد دیگر می‌باشد- روشن می‌شود. و چه بسا به همین دلیل برای این فرد اخیر سخن دیگری یافتیم که فترت را فقط

۱- شرح اصول کافی، محمد صالح مازندرانی، ج ۶، ص ۶۶

۲- الامثال فی القرآن الکریم، شیخ جعفر سبحانی، ص ۲۳۱

به خالی بودن زمان از آمدن فرستادگان اولوالعزم و نه کس دیگر تفسیر می کند. این سخن تقریباً همانند مطلبی است که سید طباطبایی از راغب اصفهانی نقل می کند که فترت را به خالی بودن زمان از رسول خدا ﷺ تفسیر می نماید و پوشیده نیست که آن حضرت آخرین پیامبر اولوالعزم است.

ولی امثال این سخنان را به هیچ وجه نمی توان پذیرفت؛ چراکه:

- ۱- به طور کامل خالی از هرگونه دلیل اند و ظنیات و گمانه هایی بیش نیستند.
 - ۲- این نظر تفسیر فترت را فقط به خالی بودن زمان از فرستادگان اولوالعزم منحصر می کند، درحالی که متن دینی دلالت دارد که فترت میان دیگران نیز واقع می گردد.
- کلینی با سند از ابو حمزه نقل می کند که بر ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و به ایشان عرض کردم: آیا شما صاحب الامر هستید؟ فرمود: «خیر» عرض کردم: فرزند شماست؟ فرمود: «خیر». عرض کردم: فرزند فرزند شماست؟ فرمود: «خیر». عرض کردم: او کیست؟ فرمود: «کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که لبریز از ظلم و ستم شده است. او در زمان فترت امامان خواهد بود، همان طور که رسول خدا ﷺ در زمان فترت فرستادگان مبعوث شد»^(۱).

این روایت صراحت دارد بر اینکه همان طور که فترت بین فرستادگان واقع شده است بین امامان نیز واقع خواهد شد.

حال که دانستیم بین «امامان» و «مبعوث شدن صاحب الامر» فترتی وجود دارد و سخن امام باقر (علیه السلام) در روایت پیشین عیاشی را به آن ضمیمه کنیم «برای هر قرنی از این امت فرستاده ای از آل محمد می باشد» - یعنی آل محمد (علیهم السلام) جزو فرستادگان هستند - می توانیم دلیل دیگری برای وجود فرستادگانی در زمان فترت افزون کنیم.

سوم: برخی از کسانی که فترت را به خالی بودن از فرستادگان تفسیر کرده اند - مانند

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۷۶

شیخ مکارم شیرازی- در بحث پیشین غرض از ارسال^(۱) این نظر را اختیار کردند که غرض، اطاعت همه مردم از فرستادگان یا رهبری مردم به سوی تکامل می‌باشد؛ این از یک‌جهت، از سوی دیگر، از او شنیدیم که فترت را در سخن اخیر خودش این‌گونه بیان می‌کند که فترت، مدت زمانی است که بین مرگ آخرین فرستاده عیسی (علیه السلام) و مبعوث شدن محمد فرستاده خدا ﷺ می‌باشد.^(۲) آیا نظر وی بر این است که این بازه زمانی- طولانی یا کوتاه- نیاز به فرستادگانی ندارد که مردم از آنان اطاعت نمایند؟! یا در این بازه زمانی به‌عنوان مثال- مردم به رهبری نیازمند نیستند؟! چرا؟! و تفاوت این مردم با بقیه مردم در چیست؟!

یک مورد باقی می‌ماند: اینکه گاهی گفته می‌شود: برخی روایات وجود دارند که فترت را به «قطع شدن فرستادگان» تفسیر نموده‌اند و ظاهر آن‌ها خالی بودن آن زمان‌ها از فرستادگان را می‌رساند.^(۳)

و پاسخ آن: درنهایت، ظاهر چنین فهمی را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا با متون بسیار دیگری که برخی از آن‌ها را بیان نمودیم در تضاد می‌باشد و دیدیم که برخی از آن‌ها قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله هستند و پوشیده نیست که در صورتی که ظاهر [مطلب]، با مطلب قطعی مخالفت داشته باشد برگرفته نخواهد شد، بلکه اگر ممکن باشد تأویل می‌شود و گرنه به اتفاق نظر کنار گذاشته می‌شود.

از جمله تأویلات ممکن این است که می‌توانیم بگوییم: منظور از انقطاع در این

۱- به سخن ۳- ۱۴ در بحث پیشین «غرض از ارسال از نظر علما» مراجعه کنید.

۲- سخن او در بخش پیشین که می‌گوید: «در هر صورت باید فترت و فاصله‌ای بین وفات این فرستادگان و محمد پیامبر ﷺ وجود داشته باشد و به همین دلیل قرآن از این دوران با عبارت «پس از دوران فترتی از فرستادگان» به خالی بودن از فرستادگان تعبیر کرده است». الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، ج ۳، ص ۶۶۴

۳- مانند آنچه در تفسیر قمی در مورد سخن حق تعالی بیان شده است: ﴿عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾ علی (علیه السلام) می‌فرماید: «انقطاع فرستادگان».

حدیث، قطع شدن روش ظهور و مشهور بودن بین مردم است که معمولاً فرستادگان در شرایط طبیعی طبق آن حرکت می‌کنند و تبدیل شدن آن به روش پوشیده و پنهان شدن، که مردم در زمان‌های فترت باعث آن می‌گردند؛ و توضیح آن به صورت مفصل در بیان معنای صحیح فترت خواهد آمد؛ به همین دلیل ما همه متون دینی آیات و روایات- را بدون کنار گذاشتن هیچ‌یک از آنها مورد استفاده قرار خواهیم داد. در پایان این محور می‌گوییم:

حقیقتی که به روشنی برای کسی که سخن علما را - که غرض از ارسال را از سویی و فترت را از سوی دیگری بیان کرده‌اند- می‌خواند، مشخص می‌شود، تناقض، ناسازگاری و پریشانی بسیار زیاد آنهاست؛ و این وضعیت به عدم وضوح این دو مسئله برای آنها اشاره می‌نماید.

در محور دوم از این تحقیق، غرض صحیح از ارسال را بیان خواهیم نمود و به معنای صحیح فترت نیز خواهیم پرداخت و خواهیم دید که بین این دو، هماهنگی و انسجام کاملی برقرار است.

۲. غرض حقیقی امر ارسال

در این محور از تحقیق از غرض حقیقی ارسال، روشنگری و سخن نهایی در این مسئله را بیان خواهیم کرد؛ البته با بهره‌گیری از دلایل قطعی غیرقابل نقض در این استدلال و سازگاری آن با زمان‌های فترت و همچنین ایمان به خالی نبودن زمین از حجت از یک‌جهت- و از سوی دیگر سازگاری این سخن نهایی با متون دینی که علمای عقاید و تفسیر، غرض‌های پیش گفته شده از ارسال را از آنها فهمیده‌اند. به علاوه سخنان علمای دین را مورد بحث قرار خواهیم داد و برخی از شبهات ملحدین را که به موضوع محل بحث ارتباط دارد پاسخ خواهیم گفت. به همین جهت دقت نظر ما بر مباحث زیر متمرکز خواهد بود:

- ۱- غرض حقیقی ارسال.
 - ۲- آیا ارسال فرستادگان، پدیده‌ای خاورمیانه‌ای است؟
 - ۳- فهم اشتباه علمای دین در مورد متون دینی که با فرستادگان و هدف از ارسال ارتباط دارند.
 - ۴- غرض حقیقی ارسال و دوره‌های فترت.
 - ۵- ختم نبوت و ارسال الهی.
- این‌ها مواردی هستند که در ادامه به اذن خداوند متعال- به آن‌ها خواهیم پرداخت.

۱.۲- غرض حقیقی ارسال فرستادگان

پس از روشن شدن باطل بودن تعریف غرض از ارسال توسط علماء، در این قسمت به بیان غرض حقیقی از ارسال فرستادگان الهی -سلام و درود خداوند بر همگی‌شان- خواهیم پرداخت.

۱.۱.۲- غرض از ارسال «از بین بردن عذر و بهانه» است

حق تعالی می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^(۱) (پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، [و بر همه اتمام حجت شود؛] و خداوند توانا و حکیم است).

خداوند سبحان می‌فرماید: علت ارسال فرستادگان، از بین بردن عذر و بهانه است، حتی اگر عذر و بهانه‌ای دروغین توسط فرد دروغ‌گو آورده شود؛ که عبارت ﴿لَوْ لَا﴾

(چرا این گونه نیست) در آیات زیر این نکته را آشکار می‌نماید:

﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِّن قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَنَخْزِي﴾^(۱) (و اگر آنان را پیش از آن با عذابی هلاک می‌کردیم قطعاً می‌گفتند: ای پروردگار ما! چرا فرستاده‌ای به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آنکه خوار و رسوا شویم آیات تو را پیروی کنیم).

﴿وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲) (هرگاه [پیش از فرستادن پیامبری] مجازات و مصیبتی بر اثر اعمالشان به آنان می‌رسید، می‌گفتند: پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟).

این نکته‌ای است که روایات شریف نیز بر آن تأکید می‌نمایند:

کلینی با سند از جعفر بن محمد از کرام نقل می‌کند که ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اگر مردم، دو تن بودند، قطعاً یکی از آنها امام می‌بود» و فرمود: «آخرین کسی که می‌میرد امام است تا هیچ‌کس در برابر خداوند عزوجل دلیل نیاورد که او را بدون حجت الهی رها نموده است».^(۳)

صدوق با سندش از ابوبصیر روایت کرده است که مردی از ابوعبدالله امام صادق (علیه السلام) پرسید: چرا خداوند پیامبران و فرستادگان را به‌سوی مردم مبعوث داشت؟ ایشان فرمود: «تا پس از این فرستادگان، مردم را در برابر خداوند دلیل و حجتی نباشد و نگویند بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای برای ما نیامد؛ و نیز حجت خداوند علیه آنان باشد. آیا از خداوند عزوجل نشیدی که از نگهبانان جهنم و احتجاج آنها در برابر اهل آتش با پیامبران و فرستادگان چنین حکایت می‌فرماید: ﴿الْمَ يَأْتِكُمْ نَذِيرًا لَوْ بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ﴾ (مگر

۱- طه، ۱۳۴

۲- قصص، ۴۷

۳- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۳

بیم‌دهنده الهی به سراغ شما نیامد؟ می‌گویند: آری، بیم‌دهنده به سراغ ما آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند هرگز چیزی نازل نکرده و شما در گمراهی بزرگی هستیدا!». ^(۱)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در گفتار خود به کمیل بن زیاد می‌فرماید: «خداوندا! آری. زمین از قائمی برای خداوند - که حجت است - خالی نمی‌شود؛ که وی یا آشکار و مشهور است و یا ترسان و پنهان؛ تا حجت‌ها و دلایل روشن خداوند باطل نگردند...». ^(۲)

و از آن حضرت (علیه السلام) در خطبه‌ای که ایراد می‌فرماید آمده است: «... آن کسی که آفریدگانش را برای پرستش خودش آفرید و آن‌ها را بر اطاعت خود توانا فرمود از این جهت که (حجت را) در میانشان قرار داد و عذرشان را با حجت‌ها از بین برده است - تا آن کس که هلاک می‌شود با دلیل روشن هلاک شود و آن کس که رهایی می‌یابد با منت او رهایی یابد و فضل و بزرگی - اول و آخر - تنها از آن خداوند است». ^(۳)

جا دارد یادآوری شود که «از بین بردن عذر و بهانه» به‌عنوان علت حقیقی برای ارسال، ارسال به‌سوی همه اقوام بشر در هر زمانی را لازم نمی‌کند - که همه علمای مسلمان به این مطلب اذعان دارند - بلکه غرض الهی مذکور حتی در مورد کسانی که فرستادگان الهی به سویشان نیامده‌اند نیز محقق می‌شود؛ که در ادامه روشن خواهد شد.

۲.۱.۲. از بین بردن عذر و بهانه، ارسال به‌سوی همه مردم را لازم نمی‌کند

پیش‌تر دیدیم که قاعده لطفی که اغلب علمای عقاید شیعه به آن اعتقاد دارند ارسال فرستادگان به‌سوی همه اقوام در همه زمان‌ها را اقتضا می‌کند و پیش‌تر برخی

۱- علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۲۱

۲- نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷

۳- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۴۱، ح ۷

جملات آن‌ها که این مطلب را به اثبات می‌رساند بیان کردیم.

اما چنین اعتقادی به هیچ‌وجه درست و استوار نمی‌شود؛ زیرا همان‌طور که گذشت- این قاعده فی‌نفسه باطل است و همچنین وقتی وضعیت مردم در اعصار و زمان‌های مختلف را مورد تحقیق قرار می‌دهیم - اگر به عدم ارسال فرستادگان به سوی برخی اقوام یقین پیدا نکنیم- نمی‌توانیم به مبعوث شدن فرستادگان به سوی برخی از اقوام بشری یقین حاصل کنیم؛ بنا به اسباب و عللی که بعداً خواهد آمد.^(۱) نمونه‌هایی از این اقوام عبارت‌اند از:

الف- سرخ‌پوستان که اقوامی هستند که بیش از هزاران سال در آمریکا زندگی می‌کرده‌اند و در فرهنگ آن‌ها چیزی به نام «دین آسمانی» نمی‌توانیم بیابیم و تنها بر نظام‌های پیچیده پیشین تکیه می‌کنند و آداب و عقایدی دارند که به روح و روح بزرگ ایمان دارند و بسیاری از حیوانات نظیر پرندگان، اژدها، روباه، گاو میش، کرکس و سایر حیوانات- را مقدس می‌شمارند. این قبایل معمولاً اقدام به ساختن «توتم»^(۲) می‌کنند و از طریق آن به روح پیشینیان نزدیکی می‌جویند!

ب- قبایلی که از صدها و حتی هزاران سال پیش در جنگل‌های آفریقا پخش شده‌اند و تاکنون نیز برخی از قبایل بت‌پرست در غرب آن وجود دارد، قبایلی مانند ایفی (Ewe) در توگو، آکان (Akan) در غنا و مندی (Mende) در سیرالئون؛ و رفتارشان نیز به‌طور معمول بر پرستش گذشتگان استوار است. آن‌ها مجموعه خاصی از اعتقادات و آداب پیچیده‌ای دارند که به هیچ‌وجه به دین و رسالت‌های آسمانی ارتباطی ندارد.

و به غیر از این‌ها، افراد دیگری نیز در دیگر مناطق وجود دارند.

مردمی مانند این‌ها، بت‌پرستانی هستند که به هیچ‌وجه به دین خدا ایمان ندارند و

۱- به مبحث «۲-۲-۳- درنگی بر پاسخ‌های ارائه‌شده» از این محور نگاه کنید.

۲- توتم: موجودی که تمثیل سمبل قبیله است و می‌تواند گیاه باشد یا جماد و از آنجا که بنیان‌گذار یا حامی قبیله است توسط آنان مقدس شمرده می‌شود.

هزاران سال در مناطق مشخصی از این زمین زندگی می‌کرده‌اند، درحالی‌که ارسالی برایشان انجام نشده است. طبق قاعدهٔ لطف، آیا خداوند متعال با عدم ارسال به‌سوی افرادی مانند این گروه‌ها، با آنچه بر او واجب بوده مخالفت کرده است؟! هرگز چنین نیست و خداوند بسی والاتر است از چنین نسبت‌هایی!

اما استدلال به ارسال به‌سوی همهٔ گروه‌های بشری بی‌هیچ استثنایی - که افراد ذکرشده در موارد بالا را نیز شامل می‌شود - بر اساس آیات قرآنی - که علمای مسلمان به چنین عملی اقدام کرده‌اند - فراتر از استدلال به متون متشابه نیست؛ که در مباحث بعدی^(۱) روشن خواهد شد.

به‌هرحال تناقض بین غرض از ارسال که علمای مسلمان معین کرده‌اند و عدم ارسال به‌سوی برخی از جوامع بشری پوشیده نیست؛ زیرا همهٔ مواردی که در مشخص کردن غرض از ارسال بیان کرده‌اند دربارهٔ خودشان محقق شده است، فرقی نمی‌کند این غرض، توحید خداوند باشد یا پرستش او، سعادت انسان در دنیا یا وارد شدنش به بهشت در آخرت، تعلیم انسان و تزکیه و تهذیب او و یا نیاز او به رهبری که دستش را برای رفتن به‌سوی کمال بگیرد و... سایر مواردی که بیان کرده‌اند. جوامع بشری که به آن‌ها اشاره شد هیچ‌کدام از این‌ها را دارا نیستند و در نتیجه آنان - طبق آنچه [علمای مسلمان] برای غرض از ارسال معین کرده‌اند - نیازمند ارسال فرستادگان هستند. اگر این‌ها به‌واقع همان غرض حقیقی باشند، چرا برای آن‌ها فرستاده‌ای ارسال نشده است تا هدف مذکور محقق گردد؟

حقیقت این است که آن‌ها نمی‌توانند از این گودال خارج شوند، مگر اینکه بی‌هدف بودن یا ظلم و ستم را به ساحت فرستنده [= خداوند] نسبت دهند، خداوند بسی والاتر است از چنین نسبتی! یا اینکه به‌اشتباه خود در مشخص کردن غرض از ارسال اعتراف کنند و آنچه را که ما در بیان غرض واقعی بیان نمودیم بپذیرند؛ یعنی

۱- به مبحث «۲-۴-۴- سخن نهایی در پاسخ به شبههٔ ملحدان» از این محور نگاه کنید.

«از بین بردن عذر و بهانه».

این هدف -یعنی از بین بردن عذر و بهانه جویان- همیشه در همه دوره‌ها و در مورد همه مردم مکلف بر این زمین، بی‌هیچ استثنایی محقق شده است؛ می‌خواهد ارسال در عمل برایشان واقع شده باشد یا انجام نشده باشد. توضیح این مطلب در چند نکته روشن خواهد شد:

۱- خداوند سبحان با علم و عدل و حکمت توصیف می‌شود و هیچ یگانه‌پرستی نسبت به این مطلب تردیدی ندارد و به‌طور کلی جهل و ستم و سفاهت از ساحت وی منتفی است.

۲- در مورد علم: خداوند سبحان هرچیزی را می‌داند و بر هرچیزی احاطه دارد و حتی به مقدار ذره‌ای از او پوشیده نیست. حق تعالی می‌فرماید: ﴿عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^(۱) (دانای غیب است. هم‌وزن ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین از او پوشیده نیست، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است).

و حتی هرچیزی را پیش‌ازاینکه اتفاق بیفتد می‌داند که چگونه خواهد بود. شیخ صدوق رحمته الله با سندش از حسین بن بشار از ابوالحسن علی بن موسی‌الرضا علیه السلام روایت می‌کند که وی می‌گوید: از ایشان پرسیدم: آیا خداوند هرچیزی را که به وجود نیامده است می‌داند که اگر به وجود بیاید چگونه خواهد بود؟ یا نمی‌داند تا وقتی که به وجود بیاید؟ فرمود: «خداوند متعال به اشیا، پیش از بودنشان داناست. خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (ما از آنچه می‌کردید نسخه برمی‌داشتیم) و به اهل آتش می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾ (و اگر دوباره بازگردانده شوند قطعاً به آنچه از آن منع شده بودند

برمی‌گردند و آنان دروغ‌گو هستند). خداوند عزوجل می‌داند که اگر آنان را بازگرداند آنان قطعاً به آنچه از آن بازداشته شده‌اند بازمی‌گردند؛ و هنگامی که فرشتگان سخنی را عرض داشتند به آنان فرمود: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟ و حال آنکه ما با ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را مقدس می‌داریم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). خداوند عزوجل همواره پیش از چیزها و قبل از اینکه آن‌ها را بیافریند، به آن‌ها آگاهی داشته است؛ پس برتر است پروردگار متعال ما [و] بسی والا است. او چیزها را آفرید و همان‌طور که بوده‌اند پیش از آن‌ها به آن‌ها آگاهی داشته است. این چنین است که پروردگار ما همواره دانای شنوای بیناست»^(۱).

۳- نوع انسان هر انسانی- در این دنیا بیهوده آفریده نشده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾^(۲) (آیا پنداشتید شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟) بلکه او آفریده شده است تا پس از امتحان و آزمایش به‌سوی پروردگارش بازگردد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾^(۳) (ما انسان را از نطفه‌ای درهم‌آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم).

۴- جهان ما که در آن زندگی می‌کنیم تنها جهانی نیست که انسان در آن مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرد؛ بلکه عالمی پیش از این جهان بوده است که بدون استثنا همهٔ نفس‌ها در امتحان آن وارد شده‌اند؛ که به‌عنوان عالم ذر یا میثاق شناخته می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ

۱- توحید، شیخ صدوق، ص ۱۳۶

۲- مؤمنون، ۱۱۵

۳- انسان، ۲

أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١﴾ (و آن هنگام که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: «گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این غافل بودیم).

این عالم همان عالمی است که محمد و آل محمد (علیهم السلام) در روایات بسیاری به آن اشاره فرموده‌اند؛ از جمله:

کلینی با سندش... از زراره از اباجعفر امام باقر (علیه السلام) روایت کرده است که می‌گوید: ... دربارهٔ این سخن خداوند عزوجل: ﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...﴾ ﴿٢﴾ (و آن هنگام که پروردگار تو از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: «گواهی دادیم»...) از ایشان پرسیدم. فرمود: «از پشت آدم، فرزندان او را تا روز قیامت بیرون آورد و آنان همچون ذره‌ای خارج شدند. آنان را مطلع گرداند و خودش را به آنان نشان داد، که اگر این‌گونه نبود هیچ‌کس پروردگارش را نمی‌شناخت...» ﴿٣﴾

قمی با سندش... از حسین بن نعیم صحاف روایت کرده است که می‌گوید: از امام صادق (علیه السلام) دربارهٔ این سخن خداوند: ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ (پس برخی از شما کافرند و برخی مؤمن) پرسیدم. فرمود: «خداوند ایمانشان به ولایت ما و کفرشان به رهاکردن آن را در روزی که میثاق از آنان گرفت دانست، درحالی‌که آنان در عالم ذر و در صلب آدم (علیه السلام) بودند» ﴿٤﴾

صفار با سندش... از علی بن معمر از پدرش روایت کرده است که گفت: از امام

۱- اعراف، ۱۷۲

۲- اعراف، ۱۷۲

۳- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۳، ح ۳

۴- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۳۷۱

صادق (علیه السلام) درباره سخن خداوند تبارک و تعالی: ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأُولَى﴾ (این بیم‌دهنده‌ای از بیم‌دهندگان نخستین است). پرسیدم. (ایشان فرمود): «یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) که آنان را در عالم ذر اول به اقرار به خداوند دعوت نمود».^(۱)

شیخ نعمانی با سندش...: از علی بن ابوحمزه از ابوعبدالله (علیه السلام) که فرمود: «اگر قائم به پا خیزد مردم او را انکار می‌کنند، زیرا وی در قالب جوانی رشید به سوی آنان بازمی‌گردد، تنها کسی بر [عهد] وی ثابت قدم می‌ماند که خداوند، میثاقش را در ذر اول گرفته باشد».^(۲)

همچنین طبری با سند از علی از ابن عباس آورده است. سخن خداوند: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ﴾ (و زمانی که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت) می‌گوید: «خداوند آدم را آفرید. سپس فرزندان او را مانند ذره‌ای از پشتش بیرون آورد. به آنان فرمود: پروردگار شما کیست؟ عرض کردند: خداوند پروردگار ماست؛ سپس آنان را به پشتش بازگرداند تا اینکه هرکسی که از او میثاق گرفته شد متولد شود، نه در میان آنان افزوده می‌شود و نه از آنان کم، تا هنگامی که ساعت بر پا شود».^(۳)

بنابراین همه نفس‌های انسانی در عالم ذر و پیدایش نخستین، توسط خداوند سبحان مورد امتحان واقع شدند و میثاق، بر اساس آن گرفته شد؛ ولی به خاطر اینکه امتحان دوم محقق شود، وقتی به این جهان آمدند آنچه در عالم ذر بر آنها سپری شد و امتحان نخستین در پیدایش آغازین را از یاد بردند و از آن غافل شدند.

۵- تأکید می‌شود که تعدد جهان‌های آفرینش و امتحان‌ها به این دلیل نیست که

۱- بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۱۰۵

۲- غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۹۴

۳- جامع‌البیان، ابن جریر طبری، ج ۹، ص ۱۵۳، دکتر حکمت بن بشیر بن یاسین، استاد کرسی پژوهش‌های قرآنی در دانشگاه ملک عبدالعزیز، به حسن بودن و نیکویی سند حدیث اعتراف کرد. نگاه کنید به: تفسیر الصحیح، ج ۳، ص ۷۴؛ دار الجوزی، چاپ اول، سال ۱۴۳۳ هجری.

به خداوند عزوجل بازمی‌گردد؛ به‌خصوص پس‌ازاینکه دانستیم خداوند سبحان قبل و بعد از هست‌شدن هرچیزی به آن آگاه بوده است؛ بنابراین علت، تنها به خود انسان بازمی‌گردد.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خبری طولانی آمده است که فرمود: «...اما سخن حق‌تعالی: ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ (و هم‌وزن ذره‌ای نه در زمین و نه در آسمان- از پروردگار تو پوشیده نیست). این‌چنین است که هیچ‌چیزی از پروردگار ما پنهان نیست. چگونه آن‌کس که چیزها را آفریده، نداند چه آفریده است درحالی‌که او آفریننده داناست».^(۱)

۶- ارسال‌کننده (مُرْسِل) باصفت حکیم رحیم عادل توصیف می‌شود؛ بنابراین اگر بداند گروه‌هایی در زمان‌ها و مکان‌های مختلف وجود دارند که آمادگی پذیرش فرستاده‌اش را دارند، ارسال فرستادگانش به‌سوی آنان و رسانیدن حق به آن‌ها و هدایت الهی، به‌طور کامل با حکمت موافقت خواهد داشت، اما اگر یقین داشته باشد که برخی از آنان به‌هیچ‌وجه فرستاده‌اش را نمی‌پذیرند، و وضعیت آن‌ها روی‌گردانی از او و حق و هدایتی است که وی خواهد آورد، در این حالت، نفرستادن به‌سوی آنان با حکمت فرستنده و رحمت و عدالتش منافاتی ندارد، به‌خصوص اگر ارسال‌کننده، از قبل وضعیت آن‌ها را بداند و حتی اگر نتیجه آن را در امتحان پیشین از آنان دریافت کرده باشد، بنابراین ارسال به‌سوی آنان تنها تحصیل حاصل است [به دست آوردن نتیجه‌ای که قبلاً حاصل شده] و نه چیز دیگر؛ همان‌طور که ارسال به‌سوی کسی که وضعیتش مانند این روی‌گردان‌ها از فرستادگان در مناطق دیگر است، فراتر از این نخواهد بود که صرفاً تفضل و متنی از سوی فرستنده است، بدون اینکه استحقاق آن را داشته باشند؛ و همچنین برای اتمام‌حجت بر آنان و دیگران است و نیز برای ساکت‌کردن آنان و از بین بردن عذر و بهانه‌شان که اگر من برای شما نیز می‌فرستادم وضعیت شما

همانند وضعیت این افراد می‌بود، بی‌هیچ تفاوتی. و این سخن حق تعالی ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَا نَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^(۱) (و اگر خداوند خیری در آن‌ها می‌یافت، [حرف حق را] به گوششان می‌رساند؛ ولی اگر حق را به گوش آن‌ها برساند، سرپیچی کرده و روی‌گردان می‌شوند) به همین مطلب اشاره دارد.

حال که این نکته روشن شد کسی که در مناطق دور از سرزمین رسالت‌ها زندگی می‌کند مانند [ساکنان] بیابان‌های آفریقا یا آمریکای شمالی و جنوبی یا افراد دیگر- و در این دنیا فرستاده‌ای به‌سوی آنان فرستاده نشده است، این فرد: - جزو کسانی است که قطعاً خداوند سبحان وضعیتش را می‌داند که پایش چه خواهد شد، حتی پیش‌ازاینکه او را بیافریند.

- وی جزو افرادی است که در عالم ذر مورد امتحان قرار گرفته است و وضعیت و استحقاق و نتیجه‌اش در این [امتحان] را می‌داند.

- برای این شخص در نفرستادن به سوی او و برگزیدن گمراهی به‌جای هدایت بهانه‌ای نخواهد بود؛ زیرا اگر خداوند سبحان خیری در او می‌دید قطعاً فرستاده‌ای به‌سوی او می‌فرستاد و حق را به او می‌شنوید؛ ولی باین‌وجود و برای اتمام حجت و از بین بردن بهانه‌ی وی، به‌سوی کسانی که شبیه او هستند در مکان‌های دیگری فرستاده‌ای ارسال فرمود درحالی‌که موضع آنان، روی‌گردانی و برگزیدن گمراهی بود؛ به‌این ترتیب -درهرحال- بهانه‌ای پذیرفته نخواهد بود.

ملاحظه: نکات مذکور به‌طور خلاصه- از گفته‌های سید احمدالحسن (رحمته‌الله علیه) برگرفته شده است که متن آن‌ها در ادامه خواهد آمد.^(۲)

به‌این ترتیب روشن می‌شود که «از بین بردن عذر و بهانه»، ارسال فرستاده به‌سوی

۱- انفال، ۲۳

۲- نگاه کنید به مبحث: «۲-۲-۴- سخن نهایی در پاسخ به شبهه ملحدان» از این محور.

همه نوع بشر بر این زمین را لازم نمی‌کند و این غرض تنها موردی است که با وجود عدم ارسال به‌سوی برخی از اقوام بشری خدشه‌ای به آن وارد نمی‌گردد. در مباحث بعدی توضیحات بیشتری در رابطه با این موضوع ارائه خواهد شد.^(۱)

۳.۱.۲. يك شبهه و پاسخ

گاهی گفته می‌شود: آنچه شما در بیان غرض حقیقی ارسال فرستادگان یعنی «از بین بردن عذر و بهانه» بیان کردید، قبلاً توسط برخی علما بیان شده، مانند آنچه در سخن شیخ جعفر سبحانی آمده است و می‌گوید:

«قرآن اهداف بعثت پیامبران را در موارد زیر خلاصه می‌کند: ... ۵- اتمام حجت بر بندگان؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^(۲) (پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند؛ و خداوند، توانا و حکیم است).»^(۳)

حال شما چه مورد جدیدی بر مطالبی که این علما بیان کرده‌اند افزوده‌اید؟ پاسخ به این شبهه: علی‌رغم اینکه این گفته به‌خودی‌خود صحیح است ولی به دو دلیل از گوینده‌اش پذیرفته نمی‌شود:

اول: گوینده‌اش آن را در میان چند غرض برای ارسال بیان کرده و در مورد شیخ جعفر سبحانی به‌طور خاص- وی آن را در سخن خود به‌عنوان پنجمین غرض قرار داده و آن را به‌عنوان دلیل اصلی و یگانه علت برای ارسال الهی بیان نکرده است. دوم: گوینده این سخن جزو کسانی است که به قاعده لطف اعتقاد دارد (قاعده‌ای

۱- نگاه کنید به مبحث: «۲- آیا ارسال فرستادگان، پدیده‌ای خاورمیانه‌ای است؟» از این محور.

۲- نساء، ۱۶۵

۳- العقیده الاسلامیه علی ضوء مدرسة اهل البيت (علیهم السلام)، شیخ جعفر سبحانی، ص ۱۲۰

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۹۰

که پیش‌تر دانستیم۔ ملزم‌کننده ارسال به‌سوی هر گروهی و در هر زمانی می‌گردد؛ این در حالی است که همان‌طور که توضیح دادیم۔ بیان اینکه علت ارسال فرستادگان «از بین بردن عذر و بهانه» است، الزامی نمی‌آورد که ارسال به‌سوی همه گروه‌ها صورت پذیرد. حال این افراد چگونه توانسته‌اند این دو اعتقاد را باوجود تناقض آشکار بینشان۔ یکجا گرد آورند؟!

۱.۲.۴. اشارات مروایی که به‌غرض حقیقی ارسال اشاره دارند

دیدیم که غرض حقیقی از ارسال، «از بین بردن عذر و بهانه» است و همان‌طور که توضیح دادیم، این غرض حتی با عدم ارسال به‌سوی برخی از مردم در مکان‌های مشخصی در این زمین نیز محقق می‌شود؛ و این یعنی علی‌رغم اینکه امتحان الهی بر این زمین شامل همه می‌شود ولی ارسال فرستاده‌ها برای تحقق این امتحان الزاماً باعث ارسال به‌سوی تمامی بنی‌بشر نمی‌گردد؛ بلکه چه‌بسا با انتخاب بخشی از مردم و جاری‌ساختن این امتحان بر آنان از طریق ارسال فرستاده‌ها به‌طور خاص۔ به‌سوی آنان، [این مسئله] به اجرا درآید؛ و همین فرستادن، عذر و بهانه افرادی شبیه آنان، که به‌طور خاص فرستاده‌ای به‌سویشان فرستاده نشده است را از بین می‌برد.

برخی از روایات به این معنا اشاره دارند؛ از جمله:

– عیاشی از علی بن حسین علیهما السلام درباره سخن حق تعالی: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت. گفتند: آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟) روایت کرده است: «به خداوند پاسخ داده، عرض کردند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟) و این را تنها به دلیل آنچه پیش‌تر آفریده شده بود۔ یعنی جن فرزند جن [جن بن جن] – بر زبان

رانند؛ آفرینشی که گذشته بود. ﴿وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾ (و حال آنکه ما با ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم) و به این ترتیب آنان برای پرستش خداوند که انجام داده بودند بر خداوند منت نهادند و خداوند نیز از آنان روی‌گردان شد؛ سپس همه نام‌ها را به آدم آموخت و به فرشتگان فرمود: ﴿أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ﴾ (مرا از اسامی این‌ها خبر دهید). عرض کردند: ما دانشی نداریم. فرمود: ای آدم! نام‌هایشان را به آنان خبر بده. او نیز به آنان خبر داد؛ سپس به آنان فرمود: برای آدم سجده کنید. آنان نیز سجده کردند و در حین سجده با خودشان گفتند: گمان نمی‌کردیم خداوند آفریده‌ای بیافریند که در نظرش باکرامت‌تر از ما باشد. ما نگهبانان خداوند و همسایگان او و نزدیک‌ترین آفریدگان نزد او هستیم. وقتی سرشان را بالا آوردند، [آدم] فرمود: خداوند پاسخی را که به من دادید و آنچه را که پنهان می‌دارید می‌داند؛ اینکه گمان کردید خداوند مخلوقی باکرامت‌تر از ما نزد خودش نیافریده است. وقتی فرشتگان دانستند که به خطا افتاده‌اند به عرش پناه آوردند. آنان گروه اندکی از فرشتگان بودند، یعنی همان کسانی که گرد عرش بودند و این همه فرشتگان نبودند که عرض کردند: «گمان نمی‌کردیم که خداوند آفریده‌ای بیافریند که نزد خودش باکرامت‌تر از ما باشد». آنان همان افرادی بودند که به سجده دستور داده شدند؛ پس به عرش پناه آوردند و دست به دعا برداشتند و او [نیز] با انگشت خود اشاره‌ای کرد و آن را چرخاند. آنان تا روز قیامت گرد عرش پناه می‌برند...»^(۱)

توضیح: فرشتگانی که در محضر تنصیب خلیفه بودند، همه فرشتگان نبودند؛ بلکه تنها گروهی از آنان بودند و آن‌ها همان کسانی بودند که گرد عرش بودند - یعنی عده‌ای از آنان - ولی باین وجود، سخن و موضع‌گیری آنان، سخن و موضع‌گیری همه فرشتگان شمرده شد. این بدان معناست که برپاداشتن دلیل و حجت بر آفریدگان و از بین بردن عذر و بهانه آنان، الزاماً باعث ارسال به‌سوی آنان و اینکه تکتک آنان در

ساحت آزمایش با فرستادگان قرار بگیرند و پاسخ گویند نمی‌گردد؛ بلکه چه‌بسا این امتحان بر عده‌ای از آنان جریان یابد و عذر و بهانه‌ی شبیه آنان توسط همین عده از بین برود؛ زیرا خداوند سبحان آگاهی دارد که اقامه‌ی حجت بر این افراد به معنای برپاداشتن دلیل و حجت بر همه است.

و به این ترتیب موضوعیت داشتن این پرسش از بین می‌رود: اینکه چرا عذاب نازل شده بر نقطه‌ای از زمین - که در نتیجه‌ی تکذیب فرستاده‌ی الهی است - شامل همه یا بیشتر مردم می‌شود، درحالی که برخی از آنان حتی دعوت وی را نیز نشنیده‌اند؟ ولی حقیقت این است که اگر پاسخی از این «برخی از افراد» موجود می‌بود چیزی فراتر از پاسخ آن عده‌ای که نپذیرفتند و با تکبر به فرستاده پاسخ گفتند نمی‌بود!

به هر حال اشاره‌ی این روایت به نتیجه‌ای که در بیان غرض حقیقی از ارسال یعنی «از بین بردن عذر و بهانه» رسیدیم پوشیده نیست.

- نعمانی با سندش... از مفضل بن عمر روایت کرده است که گفت: ابو‌عبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خبری که درکش کنی بهتر از ده خبری است که تنها روایت کنی. هر حقی، حقیقتی دارد و هر درستی، نوری». سپس فرمود: «به خدا سوگند! ما کسی را در زمره‌ی شیعیان خودمان نمی‌دانیم مگر اینکه سخنی بر او عرضه شود و او آن را درک کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر منبر کوفه فرمود: پس از شما فتنه‌های تاریک کور پنهانی خواهد بود که تنها فرد پنهان از آن رهایی خواهد یافت. عرض شد: این فرد کیست؟ فرمود: کسی که مردم را می‌شناسد ولی مردم او را نمی‌شناسند. بدانید که زمین از حجت خداوند عزوجل خالی نمی‌شود؛ که اگر زمین یک لحظه از حجت خدا خالی شود قطعاً اهلیش را در خود فرو خواهد برد. آن حجت، مردم را می‌شناسد ولی آنان حجت را نمی‌شناسند؛ درست مثل یوسف که مردم را می‌شناخت ولی آنان او را نمی‌شناختند. سپس فرمود: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (ای دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را به

ریشخند می گرفتند»^(۱).

توضیح: این روایت از دوران غیبت حجت از مردم سخن می گوید و از آنجاکه کار بیهوده و عبث از حکیم سبحان صادر نمی شود، علی رغم اینکه این حجت غایب است و مردم او را نمی شناسند، اما غرض از ارسال محقق می شود. «آن حجت، مردم را می شناسد ولی آنان حجت را نمی شناسند». ولی به هیچ وجه نمی توان اهدافی را که علما بیان کردند به عنوان غرض از ارسال فرستادگان پذیرفت؛ زیرا چگونه هدایت مردم یا تعلیم یا تزکیه یا یادآوری آنان به دست فرستاده الهی یا رهبری شان توسط او یا دعوت آنان به توحید و پرستش خداوند و... سایر مواردی که بیان کردند مورد انتظار باشد، درحالی که مردم شخصیت او را نمی شناسند! بلکه همان طور که این روایت تصریح می نماید- به دلیل ستم و ظلم و اسراف نسبت به خودشان، وی از دید آنان پنهان بوده است!

در نتیجه چیزی جز «از بین بردن عذر و بهانه» به عنوان غرض حقیقی از بعثت و ارسال وی باقی نمی ماند؛ که این همان حقی است که ما آن را روشن نمودیم.

۲.۲. آیا ارسال فرستادگان، پدیده ای خاورمیانه ای است؟

دور از ذهن نخواهد بود که با توجه به آنچه در بحث پیشین بیان کردیم ملحدان اشکالی را علیه دین مطرح کنند: اینکه ادیان آسمانی و بعثت فرستادگان به طور مشخص در منطقه خاورمیانه بوده است و این به نظر آن ها- با اعتقاد به پروردگار در تضاد می باشد؛ پروردگاری که فرستادگان الهی به ایمان آوردن به او دعوت می کنند. طبیعتاً آنچه علمای دین در مشخص کردن غرض از ارسال بیان می کنند در طرح این شبهه به آنان کمک کرده است و همچنین پاسخ هایی که داده و گمان داشته اند که به اشکال ملحدان پاسخ می گویند؛ ولی به قول معروف: «تنها آب در آسیاب آنان

ریخته‌اند»^(۱) که این مطلب را در ادامه توضیح خواهیم دید.

۱.۲.۲. شبهه ملحدان به انحصار بعثت فرستادگان در مطلقه‌ای مشخص

مسئولین صفحهٔ اینترنتی الحادی «علم علیه ادیان» می‌گویند:

«تناقض سوم: پیامبران خاورمیانه

علت عدم ظهور انبیا در اروپا، امریکای شمالی و جنوبی، استرالیا و چین چیست؟ کسانی که به ادیان آسمانی توحیدی ابراهیمی دعوت کنند؛ با توجه به این سخن قرآن: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾^(۲) (و به راستی در هر امتی فرستاده‌ای فرستادیم تا خدا را پرستید و از طاغوت دوری گزینید. پس از میان ایشان کسی است که خدا او را هدایت کرده و از ایشان کسی است که گمراهی بر او سزاوار است. پس در زمین بگردید و ببینید فرجام تکذیب‌کنندگان چه بوده است).

این آیه به ما خبر می‌دهد که خداوند برای هر امتی از امت‌ها فرستاده‌ای گسیل داشته است تا آنان را به راه خداوند راهنمایی کند؛ ولی این به روشنی با تاریخ و حقایق انسان‌شناسی در تعارض است. اگر آنچه این آیه به ما خبر داده است صحیح باشد به وضوح - به این معنا خواهد بود که خداوند پیامبران را به سوی سرخ‌پوستان، قبایل اینکا و آزتک آمریکای شمالی و جنوبی، ساکنان بومی استرالیا، اروپایی‌ها، چینی‌ها، ژاپنی‌ها، فراعنه و ... نیز فرستاده است!

۱- ضرب‌المثل عربی: «زادت الطین بلة» (تنها رطوبت و خیزی گل بیشتر شد). (مترجم)

ولی حقیقت به شکلی کاملاً متناقض روشن می‌شود. آنان در قدیم چه می‌پرستیدند و در گذشته دور به چه چیزی ایمان داشتند؟...
کسی جز کسانی که در منطقه ما - یعنی منطقه خاورمیانه - وجود دارند را نمی‌یابیم که معتقد به ادیان آسمانی ابراهیمی بوده باشد...
آیا زمین برای محمد و دوست خیالی وی، تنها «خاورمیانه» است؟»

۲.۲.۲. پاسخ علمای دین به این شبهه

در اینجا به نمونه‌هایی از پاسخ علمای مسلمان از فرقه‌های مختلف - به این شبهه خواهیم پرداخت:

اول: پاسخ مرکز تحقیقات اعتقادی زیر نظر مرجعیت سید سیستانی

«پرسش: چرا بیشتر پیامبران در منطقه خاورمیانه بودند؟»

چرا خداوند سبحان در آمازون یا در مکان‌های دیگری که پیامبری وجود نداشته، پیامبرانی نفرستاده است؟ و چرا بیشتر پیامبران در منطقه خاورمیانه بودند؟ متشکرم.

پاسخ:

برادر محترم، احسان.

سلام‌علیکم و رحمة‌الله و برکاته

اینکه آن‌گونه که آن‌ها می‌گویند - خداوند به‌سوی اقوام دیگر غیر از منطقه خاورمیانه پیامبرانی را گسیل نداشته، ثابت نشده است. این سخن حق تعالی در قرآن کریم آمده است که: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^(۱)
(و هر امتی در گذشته اندازکننده‌ای داشته است)؛ و همچنین این سخن

حق تعالی: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^(۱) (و ما به عذاب نمی پردازیم مگر اینکه فرستاده‌ای مبعوث بداریم) و همچنین این سخن حق تعالی: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اْعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (و به راستی در هر امتی فرستاده‌ای فرستادیم تا خدا را بپرستید و از طاغوت دوری گزینید).^(۲)

ولی می‌توان گفت که نبوت‌ها در منطقه خاورمیانه - نه در دیگر مکان‌ها - بیشتر ظهور داشته و تأثیرگذار بوده‌اند؛ و این به مقتضای وجود بشر و تراکم بیشتر آنان در این منطقه و تمدن و فرهنگ آنان می‌باشد؛ با وجود اسباب و همچنین عدم وجود موانع بین پیامبران و انجام رسالت آنان در مناطقی که مبعوث شده‌اند. با وجود تمامی این‌ها می‌توان چنین برداشت کرد که بعثت پیامبران به سوی همه امت‌ها بوده است؛ با توجه به آیاتی که گفته شد و همچنین سخن خداوند متعال از فرستادگانی که درباره‌شان خبر نمی‌دهد ولی همان‌طور که در آیه دیده می‌شود - به سوی مردمانی در زمین فرستاده شده‌اند: ﴿وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾^(۳) (و فرستادگانی را که پیش‌تر برای تو آنان را حکایت نمودیم و فرستادگانی که ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم).

در پناه خدا باشید». ^(۴)

دوم: پاسخ الازهر - مصر

«بعثت فرستاده در خاورمیانه

مفتی / عطیه صقر - مه ۱۹۹۷

۱- اسراء، ۱۵

۲- نحل، ۳۶

۳- نساء، ۱۶۴

۴- پاسخ در این لینک در دسترس است: <http://www.aqaed.com/faq/۴۹۵۶>

مبادی / قرآن و سنت

پرسش: حکمت بعثت همه فرستادگان در منطقه خاورمیانه چیست؟

پاسخ:

مشخص است که خداوند سبحان، فرستادگان بسیاری را گسیل داشته؛ زیرا حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ﴾^(۱) (ما پیش از تو رسولانی فرستادیم؛ سرگذشت گروهی از آنان را برای تو باز گفته، و گروهی را برای تو بازگو نکرده‌ایم)؛ و این سخن حق تعالی: ﴿وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾^(۲) (و هر امتی در گذشته اندازکننده‌ای داشته است). از این متون می‌فهمیم که جایز است خداوند سبحان فرستادگانی را در غیر از منطقه خاورمیانه گسیل داشته باشد. متخصصان می‌گویند: سرآغاز توسعه و پیشرفت بشر در این منطقه بوده است و این به دلیل مساعدبودن شرایط جوی آن، بسیاربودن برکت‌های از جمله آب، گیاهان و دیگر موارد بوده است؛ و همچنین وجود عواملی که به جمع شدن مردم و پیدایش مجموعه‌های پایدار یا حداقل مجموعه‌های همکاری، کمک می‌کنند. به‌طورمعمول این‌گونه است که این ارتباطات اجتماعی تأثیر بزرگی بر اندیشه و رفتاری دارند که باعث می‌شود وحدت اجتماعی فراگیر شود؛ از همین رو در روزگاران گذشته نیاز به ارسال فرستاده‌ای که گمراهان در عقیده و سلوک را هدایت کند به وجود آمد. فرستاده برای افراد پراکنده نمی‌آید، بلکه برای گروه‌های متحد مرتبط به یکدیگر می‌آید تا مردم را علیه خداوند دلیلی نباشد: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

۱- غافر، ۷۸

۲- فاطر، ۲۴

لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ﴿١﴾ (فرستادگانی مژده رسان و بیم‌دهنده تا مردم را پس از این فرستادگان، در برابر خدا عذر و بهانه و حجتی نباشد). ﴿٢﴾

سوم: پاسخ سلفی‌ها

در سایت سلفی «اسلام، پرسش و پاسخ - با نظارت شیخ محمد صالح المنجد» آمده است:

«۱۳۸۷۷: آیا پیامبرانی وجود دارند که به‌سوی مردم آفریقا و اروپا فرستاده شده باشند؟

پرسش: چرا همگی پیامبران در یک منطقه از جهان آشکار شدند و چرا پیامبری در مناطق دیگری مثل اروپا آشکار نشده است؟

پاسخ:

الحمد لله

اول:

از جمله موارد بیان‌شده در دین ما: خداوند متعال حجت را بر بندگانش با ارسال فرستادگان و نازل کردن کتاب‌ها اقامه کرده و این ارسال تنها برای یک امت و تنها برای یک قاره نبوده است، بلکه ارسال، به‌سوی همه مردم برای مکان و زمان‌های مختلف بوده است. همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ ﴿٣﴾ (و هر امتی در گذشته اندازکننده‌ای داشته است) و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا

۱- نساء، ۱۶۵

۲- فتاوی‌الازهر، ج ۸، ص ۹۷. منبع: وزارت اوقاف مصر http://www.islamic_council.com

۳- فاطر، ۲۴

الطَّاعُوتِ ﴿۱﴾ (و به راستی در هر امتی فرستاده‌ای فرستادیم تا خدا را بپرستید و از طاغوت دوری گزینید).

به همین دلیل این از عدالت خداوند متعال است که این‌گونه حکم فرموده، کسی که دعوت پیامبران و فرستادگان به او نرسیده است عذاب نشود؛ همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ ﴿۲﴾ (و ما به عذاب نمی‌پردازیم مگر اینکه فرستاده‌ای مبعوث کنیم) و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْكُفْرَىٰ يَظْلِمُ وَاَهْلَهَا غَافِلُونَ﴾ ﴿۳﴾ (این بدان سبب است که پروردگارت هیچ‌گاه [مردم] شهرها و آبادی‌ها را به‌خاطر ستم‌هایشان در حال غفلت و بی‌خبری هلاک نمی‌کند).

ولی خداوند متعال خبر همه فرستادگان را برای ما حکایت نکرده است؛ تنها خبر برخی از آنان را حکایت کرده و خبر بیشترشان را برای ما حکایت نکرده است؛ همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ (و فرستادگانی را که پیش‌تر برای تو آنان را حکایت نمودیم و فرستادگانی که ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم).

لذا این گفته که پیامبران فقط در یک منطقه از جهان بوده‌اند سخن ناصحیحی است؛ بلکه خداوند فرستادگان را به‌سوی همه مردم گسیل داشته است...

دوم:

مشخص است که بیشتر تمدن‌هایی که در طول تاریخ بر پا شده‌اند در این سرزمین‌ها ساکن بوده‌اند؛ یعنی منطقه‌ای که به «منطقه حوضه مدیترانه» و

۱- نحل، ۳۶

۲- اسراء، ۱۵

۳- انعام، ۱۳۱

مناطق نزدیک به آن معروف است؛ که شامل شام، مصر، عراق و جزیره العرب می‌باشد و در نتیجه تراکم ساکنان عمدتاً در این سرزمین‌ها بوده است و این شرایط به‌واقع برای اینکه بیشتر فرستاده‌ها به‌سوی مردم این سرزمین‌ها فرستاده شده باشند بسیار مناسب بوده است.

اما حکمت اینکه خداوند متعال برای ما تنها داستان‌های پیامبران و فرستادگان این مناطق و نه سایر مناطق را تعریف کرده است:

۱- درس‌ها و پندها در داستان این پیامبران و فرستادگان بزرگوار، بزرگ‌تر از دیگر فرستادگان است.

طاهر بن عاشور (خداوند رحمتش کند) می‌گوید:

«خداوند حکایت کردن نام‌های بسیاری از فرستادگان را به دلیل بسنده نمودن به کسانی که داستان‌شان را برای پیامبر (صلی الله علیه و سلم) بیان کرده، ترک گفته است؛ زیرا کسانی که نام برده شده‌اند بزرگ‌ترین فرستادگان و پیامبران هستند؛ داستان‌هایی سرشار از عبرت...»^(۱)

۲- از آنجا که این فرستادگان در منطقه عرب و اطراف آن وجود داشتند، اخبارشان برای عرب و اهل کتاب ساکن در این منطقه شناخته شده بود و این نکته در اقامه شدن دلیل بر این افراد و تأثیرگذاری پند و اندرز از آنچه بر اینان گذشته، نیرومندتر است.

و خداوند داناتر است»^(۲)

این‌ها برخی از پاسخ‌های علمای مسلمان بر شبهه مطرح شده با سمت‌وسوهای مختلفشان بود.

۱- التحریر و التنویر، ج ۶، ص ۳۵

۲- پاسخ در این لینک در دسترس است: <http://islamqa.info/AR/> ۲۸۷۷

در حقیقت این شبهه ملحدان از فهم اشتباه آیات قرآن کریم و همچنین ناآگاهی اساسی از صفات فرستنده و غرض او از ارسال فرستادگان و حتی از آفرینش تمامی آفریدگان سرچشمه می‌گیرد؛ باین‌وجود آنچه برای آنان مهم است ضربه‌زدن به دین الهی با هر وسیله ممکن می‌باشد؛ به همین دلیل آنان را چنین می‌بینیم که از هیچ چیز کم‌اهمیتی برای تحقق آنچه در سر دارند و حکمی که از پیش رانده‌اند کوتاهی نمی‌کنند و درعین حال هر چیز اصلی که برخلاف خواسته‌شان باشد را نادیده می‌گیرند و از همین رو هیچ چیز عجیب‌وغریبی در خصوص این موضوع در آنان نمی‌بینم.

ولی آنچه واقعاً غریب و دور از ذهن می‌نماید این است که خواننده پاسخ‌های علمای دین، اذعان و تسلیم مطلق آنان را با آن معنایی که از آیات قرآن برداشت کرده‌اند درمی‌یابد؛ به این صورت که معنای سخن حق تعالی: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ (و به راستی در هر امتی فرستاده‌ای فرستادیم تا خدا را بپرستید و از طاغوت دوری گزینید) و این سخن او: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (و هر امتی در گذشته اندازکننده‌ای داشته است). حتی نزد ملحدان و علمای دین چنین رخ داده است، به این معنا که خداوند سبحان فرستادگانش را به‌سوی همه بنی‌بشر در همه مکان‌ها و همه زمان‌ها گسیل داشته است.

پوشیده نیست که این فهم از سوی علمای دین به مشخص کردن غرض از ارسال فرستادگان توسط آن‌ها ارتباط پیدا می‌کند، وقتی ما پیش‌تر صحیح‌نبودن غرضی را که آن‌ها مشخص کرده‌اند بیان نمودیم، به‌هیچ‌وجه این فهم مستند به آن غرضی که از اساس نادرست بوده را نمی‌توانیم بپذیریم؛ این از یک‌جهت.

از سوی دیگر: از جمله مواردی که ملحدان در شبهه خود به منحصر کردن ادیان در منطقه خاورمیانه و مبعوث‌نشدن فرستادگان در مناطق مذکور در این شبهه انجام

علت امرسال فرستادگان (علت امرسال مرسل) ۱۰۲

داده‌اند، عدم وجود دلایل تاریخی و انسان‌شناسی^(۱) مرتبط با فرستادگان و دعوت‌هایشان در آن مناطق است و این سخن از نظر علمی صحیح است. آیا عاقلانه است که میراث تاریخی و تمدن انسانی از رخدادی به بزرگی بعثت فرستاده‌ای الهی به‌سوی مثلاً سرخ‌پوستان و قبایل آرتک و اینکاها یا ساکنان بت‌پرست جنگل‌های آفریقا نادیده گرفته شود و درعین‌حال از نشانه‌هایی بر اتفاقاتی که در همان مناطق رخ داده و اهمیتشان بسیار کمتر بوده است محافظت به عمل آمده باشد!

به‌علاوه دیده‌ایم که حتی گذر هزاران سال برای از بین رفتن یا نادیده گرفتن الواح تمدن سومری و گل‌نوشته‌هایش کافی نبود [و تأثیری نداشت]؛ الواحی که به ایمان سومری‌ها (اعضای اولین تمدنی که انسانیت درک کرده است) به دین الهی^(۲) و به

۱- آنترپولوژی (anthropology) یا علم انسان‌شناسی: علمی که به کارهای انسان، رفتارها، جوامع و تمدن‌هایش می‌پردازد.

۲- سید احمدالحسن رحمته‌الله پس از بیان بسیاری از متون سومری می‌فرماید: «... حماسه‌ها، داستان‌ها و اشعار سومریان ثابت می‌کند که سومری‌ها، قبل از ظهور ادیان یهودی، مسیحی و اسلام، داستان دین الهی را با تمام جزئیات، شخصیت‌ها و نمادهایش به‌طور کامل در اختیار داشته‌اند. در الواح گلین سومریان، خداوندگار حقیقی یکتا بر همه چیز غالب است. آن‌ها دارای عقاید، ارزش‌های اخلاقی، آرمان‌های مقدس، عبادت و شیوه‌های آن، روش‌های پیروزی بر شیطان و بر دنیا و بر منیت و حب ذات هستند؛ بنابراین، سومریان تمام دین از الف تا یاء- را در اختیار داشته‌اند. این‌ها را از کجا آورده‌اند؟ این مجموعه پیچیده و کامل را که به‌طور ناگهانی در تاریخ سرزمین بین‌النهرین پدیدار شده است، از کجا آورده‌اند؟

واقعیتی که برای افراد عاقل همچون خورشید تابان، روشن و نمایان است این است که یک جهش فرهنگی و تمدنی، فرهنگ و تمدن سومریان را برای ما پدیدار ساخته است. هرکس می‌خواهد باوجود آنچه به آن‌ها اشاره شد منکر این مطلب شود به خودش مربوط است و خودش می‌داند؛ همان‌طور که اشاره شد فرضیه‌ها و نظریه‌هایی برای تفسیر این جهش فرهنگی ارائه شده است؛ که اگر این‌طور نبود کار به طرح نظریه آمدن موجوداتی از فضا نمی‌کشید!

شگفتا و حیرتا از کسانی که برای شرح این جهش فرهنگی به ورود موجودات فرازمینی با مرکب‌ها و قدرت‌های کیهانی‌شان که البته هیچ اثری از آن‌ها بر زمین نمی‌بینیم استناد می‌کنند، ولی نمی‌پذیرند که نفس

برکت آموزه‌های پیامبرانی همچون نوح و ابراهیم (علیهم السلام) تأکید می‌ورزند؛ هرچند همان‌طور که پس از بعثت هر فرستاده الهی متعارف است. مورد تحریف واقع شده باشند. باستان‌شناسانی^(۱) که پیوسته حتی تا حال حاضر با این الواح و گل‌نوشته‌هایی که کشف کرده و پیوسته کشف می‌کنند جامعه انسانی را یاری می‌دهند، آنان را چه شده که این مرتبه ناتوان شده‌اند؟! از اینکه در جنگل‌های آفریقا یا آمریکای شمالی گوشه‌ای از چیزی را که به وجود آموزه‌هایی شبیه به آن آموزه‌ها تأکید داشته باشند کشف کنند.

با توجه به اینکه شرط نیست که مواردی شبیه این آموزه‌ها متعلق به زمان‌های بسیار دور باشد بلکه همین که هم‌زمان با سید مسیح (علیه السلام) یا اندکی پیش از او باشد نیز کفایت می‌کند «زیرا پیامبر ما محمد (صلی الله علیه و آله) آخرین پیامبران و فرستاده‌هاست و بین او و عیسی (علیه السلام) فترت بوده است» و اگر این زمان با تمدن سومر و اکد و پیامبرانی که در سرزمین میان دو رود مبعوث شده‌اند مقایسه شود نسبتاً نزدیک شمرده می‌شوند.

به‌علاوه اگر مورخان و انسان‌شناسان ملحد - آن‌گونه که برخی از علمای دین و پیروانشان ادعا می‌کنند - در بی‌توجهی به تدوین و ثبت دلایلی از این‌دست با هم تبانی کرده باشند، آیا زمین و طبیعت و آثار باستانی نیز با آنان هم‌دست شده‌اند؟ به‌طوری‌که نه در این مناطق و نه در لایه‌های زمین - نه فراتر از آن - به هیچ چیزی هرچند ساده و جزئی - که امکان مبعوث‌شدن فرستادگان الهی را در آنجا قوت بخشد نمی‌توان دست‌یافت؟!

این ادعایی است که امکان پذیرفتن آن از نظر علمی نزدیک به صفر است؛ ولی

آدم در بدنش دمیده، یا به آن متصل شد، سپس تکامل یافت و به سطحی بالاتر در ایجاد، سازماندهی و توانایی اندیشیدن و درک کردن ارتقا یافت». (توقفگاه‌هایی برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام))

۱- Archaeology یا باستان‌شناسی: شاخه‌ای از انسان‌شناسی است که به جوامع و فرهنگ‌های بشری پیشین تمرکز دارد.

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۰۴

با این حال می‌بینیم که علمای دین به این نکته و پاسخ به آن به کلی توجهی نشان نمی‌دهند و گویی آنچه را که می‌شنوند نمی‌فهمند؛ با وجود اینکه سخن در مورد مسئله عقیدتی خطیری است که با دین الهی و رسالات آسمانی ارتباط تنگاتنگی دارد و حتی جزو مقوله‌های بزرگ ملحدان در انکار دین استوار شمرده می‌شود!

از نظر سوم: اینکه منطقه خاورمیانه مهد تمدن‌هاست و در نتیجه تراکم ساکنان را دربردارد - که پاسخ علمای دین این مطلب را می‌رساند - چه‌بسا بتواند در بهترین حالت توجیهی برای زیاد بودن فرستاده‌ها در آنجا باشد؛ ولی همان‌طور که روشن است، این مسئله، عدم وجود دلایل علمی برای بعثت فرستادگان در مناطق گفته‌شده در اشکال ملحدان را توجیه نمی‌کند.

همان‌طور که بیان‌کردن برخی از فرستادگان توسط قرآن کریم که در این آیه کریمه ﴿وَرَسُولًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ (و فرستادگانی را که پیش‌تر برای تو آنان را حکایت نمودیم و فرستادگانی که ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم) آمده است و علمای دین در پاسخ خود به آن استشهاد نموده‌اند، ارسال فرستادگانی را که نامی از آن‌ها برده نشده است، در مناطق موردنظر مذکور در این اشکال را ثابت نمی‌کند - زیرا بین این دو مطلب هیچ ملازمی وجود ندارد - و در عین حال دست‌یافتن به آثار و دلایل تاریخی که باعث اثبات بعثت آنان در آن مناطق می‌شود را نفی نمی‌کند؛ البته اگر در آنجا بعثتی اتفاق افتاده باشد.

از نظر چهارم: متون قرآنی را که علمای دین به آن‌ها استشهاد نموده‌اند و با همان فهمی درک کرده‌اند که ملحدان به دین الهی اشکال و طعنه وارد کرده‌اند محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) با بیانی دیگر توضیح دادند؛ بیانی که به‌طور کامل با غرض حقیقی ارسال همخوانی دارد؛ که این مطلبی است که اکنون به آن خواهیم پرداخت.

۶.۲.۲. سخن‌نهایی در پاسخ به شبهه ملحدان

گفتیم: علمای دین و ملحدین از سخن حق تعالی: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ

رَسُولًا ﴿ و به راستی در هر امتی فرستاده‌ای مبعوث داشتیم) و ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ﴾ (و هر امتی فرستاده‌ای دارد) و ﴿وَأَنَّ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (و هر امتی در گذشته اندازکننده‌ای داشته است) چنین متوجه شدند که خداوند سبحان فرستاده‌هایش را به‌سوی همهٔ مردم، در همهٔ مکان‌ها در زمان‌های مختلف گسیل داشته است.

پیش‌تر توضیح دادیم که چنین فهمی در مورد علمای دین - با غرض نادرست از ارسال - که آن‌ها مشخص نموده‌اند - همخوانی دارد و از آنجاکه سخن آنان نادرست و غرض حقیقی از ارسال «از بین بردن عذر و بهانه» است، لازمهٔ امتحان مردم بر این زمین و اتمام حجت بر آنان بعثت فرستادگان در همهٔ مکان‌ها به‌سوی آنان نیست؛ بلکه گاهی با انتخاب عده‌ای از آنان و ارسال فرستادگان به سویشان این امتحان به اجرا می‌رسد که به‌این ترتیب عذر و بهانهٔ افراد مشابه آنان در دیگر مناطق از بین می‌رود. این نکته را به تفصیل در مبحث «از بین بردن عذر و بهانه، باعث فرستادن به‌سوی همهٔ بشر نمی‌شود» بیان کردیم.

بنابراین لازم است آیات گفته‌شده به شکلی فهمیده شود که با این غرض صحیح همخوانی داشته باشد و این دقیقاً همان تفسیری است که امامان حقیقی دین - یعنی محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) - از این آیات دارند. لازم بود علمای دین پیش از اذعان به فهم ملحدان از این آیات به این بزرگواران (دروود خداوند بر آنان) مراجعه می‌کردند زیرا آنان هم‌تراز و ترجمان قرآن هستند - تا معنای موردنظر از این آیات دانسته شود. حال ببینیم آل محمد (علیهم‌السلام) منظور و مراد از این آیات را چگونه بیان فرموده‌اند:

- از جابر: از اباجعفر، امام باقر (علیه‌السلام) در مورد تفسیر آیهٔ ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (و هر امتی فرستاده‌ای دارد. پس هنگامی که فرستاده‌شان آید در میانشان به عدالت داوری شود و به آن‌ها ستم نخواهند شد) پرسیدم. ایشان فرمود: «تفسیر باطنی آیه این‌گونه است: در هر قرنی از این امت، فرستاده‌ای از آل محمد، به سوی قرنی که او برایشان فرستاده شده است خروج

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۰۶

می‌کند. اینان اولیا و فرستادگان هستند...»^(۱).

بنابراین منظور از «هر امتی» امتهایی هستند که در طول یکدیگر، زمانی پس از زمانی و قری پس از قری از پی هم می‌آیند، به‌گونه‌ای که هیچ مقطع زمانی در زندگی انسان، از وجود فرستاده الهی در امتی که [این فرستاده] در بین آنان است به‌طور کلی خالی نیست. با وجود اوست که عذر و بهانه کسی که [فرستاده‌ای] در بین آنان برانگیخته شده است از بین می‌رود و همچنین عذر و بهانه افراد مشابه آنان که در مکان‌های دیگری هستند؛ مانند جنگل‌های آفریقا، آمریکای شمالی، چین، استرالیا و دیگر مکان‌ها. منظور از «هر امتی» همه امت‌ها در عرض یکدیگر نیست، به این معنا که برای هر گروه بشری که در این زمین منتشر شده است فرستاده‌ای باشد؛ آن‌گونه که ملحدان و علمای دین فهمیده‌اند.

آنچه را که روایت پیشین روشن کرده‌اند روایات دیگری نیز اشاره می‌کنند؛ از جمله:

– اسماعیل بن جابر از ابو عبدالله علیه السلام که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این دین را در هر قری افراد عادل به دوش می‌گیرند که تأویل افراد باطل و تحریف غلوکنندگان و سخنان باطل جاهلان را از آن برمی‌دارند؛ همان‌طور که دم آهنگری، پلیدی آهن را برمی‌دارد»^(۲).

– یعقوب بن شعیب می‌گوید: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ (روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم). ایشان فرمود: «هر قری از این امت را به امامشان فرا می‌خوانیم». عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله در قرن خودش، علی علیه السلام در قرن خودش، حسن علیه السلام در قرن خودش، حسین علیه السلام در قرن خودش و هر امامی در قری که بین آنان است خواهد آمد؛ فرمود: «بله»^(۳).

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۷، ص ۱۵۱

۳- المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۱۳۳، ح ۴۴

- امام علی (علیه السلام): «خداوند پس از پیامبرش (صلی الله علیه و آله) از افراد نیکش، افراد خاصی را برای خودش اختصاص داد که این افراد را با بالا بردن خویش، بلند گرداند و این افراد را به رتبهٔ خویش بالا ببرد و آنان را برای هر قرنی از قرن و زمانی از زمان، دعوت‌کننده‌های به‌حق و راهنمایان به رشد به‌سوی خودش قرار داده است».^(۱)

- ابو‌البختری از ابوعبدالله (علیه السلام) که فرمود: «...ببینید این علم خود را از چه کسی می‌گیرید؟ در هر نسلی، افراد عادل‌ی از ما اهل بیت هستند که تحریف غلوکنندگان و تأویل باطل‌پیشگان و سخنان باطل جاهلان را از آن برمی‌دارند».^(۲)

- کلینی با سندش... از فضیل روایت کرده است که می‌گوید: از ابوعبدالله (علیه السلام) دربارهٔ سخن خداوند عزوجل ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (و هر قومی هدایتگری دارد) پرسیدم. فرمود: «هر امامی هدایتگر قرنی است که در میانشان است».

- ... از برید عجل‌ی از ابوجعفر (علیه السلام) دربارهٔ سخن خداوند عزوجل: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (تو فقط هشداردهنده‌ای، و هر قومی، هدایتگری دارد) پرسیدم. فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هشداردهنده است و برای هر زمانی، هدایتگری از ما وجود دارد که آنان را به‌سوی آنچه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آورده است هدایت می‌کند. هدایتگران پس از ایشان، علی است و سپس اوصیا، یکی پس از دیگری».^(۳)

- در تفسیر قمی آمده است: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن بیم‌دهنده‌ای گذشته است). فرمود: «هر زمانی امامی دارد».^(۴)

دقت کنید: «هر قرنی» «هر نسلی» «هدایتگری برای قرن» «برای هر زمانی، از ما» «هر زمانی امامی دارد» ... نه اینکه هر مکانی امام یا فرستاده‌ای دارد؛ و روشن است که همهٔ این تعبیرها با این غرض از فرستادن، [یعنی] «از بین بردن عذر و

۱- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۹۴، ص ۱۱۳

۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲

۳- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۲، ح ۱ و ۲

۴- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۲، ص ۲۰۹

بهبانه» همخوانی دارد.

یمانی آل محمد - سید احمد الحسن (علیه السلام) - سخن مفصلی در این مسئله دارد که آنچه بر علمای دین متشابه بوده را محکم و گمانشان را از بین برده است؛ و همین طور گزافه‌گویی‌های ملحدان را:

«پرسش ۲۱۷: ... گناه کسی که قرآن به او نرسیده است چیست؟»

پاسخ: منظور شما این است که گناه کسی که قرآن به او نرسیده و کافر به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله) مرده است چیست...؟ این موضوع را در یکی از کتاب‌هایم [با عنوان] «روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان»، بیان نمودم؛ چند سطر از این کتاب را برای شما نقل می‌کنم:

«روشنگری از شروع سوره یوسف:

﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^(۱)

(هنگامی که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره، و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند» گفت: «فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن، که برای تو نقشه [خطرناکی] می‌کشند؛ چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است» * و این گونه پروردگارت تو را برمی‌گزیند؛ و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد؛ و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام و کامل می‌کند، همان‌گونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ به یقین، پروردگار تو دانا و حکیم است).

در این آیات مسیر یوسف (علیه السلام) به سمت خدا آشکار می‌گردد. این مسیر، بیانی از طرف خدای دانا و حکیم برای یوسف (علیه السلام) به حقیقت ارتقای او در عالم ذر است. حقیقتی که هنگامی که خداوند او را خلق نمود، به دلیل وجود حجاب «جسم»، یوسف (علیه السلام) از آن غفلت نمود و خداوند او را به این عالم ظلمانی (عالم اجسام) فرو فرستاد.

خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ﴾^(۱)
 (و شما از آفرینش نخست آگاه شدید، پس چرا به یادش نمی‌آورید؟)؛ یعنی شما در عالم ذر آفریده شدید و خدا شما را امتحان نمود: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾^(۲)
 (و آنگاه که پروردگارت از پشت بنی‌آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگوئید ما از آن بی‌خبر بودیم * یا نگوئید: «پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، ما هم فرزندان‌ی بعد از آن‌ها بودیم؛ آیا به سبب کاری که گمراهان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟).

در این آیه جواب کسی که می‌گوید «گناه آن‌کس که اسلام و رسالت‌های آسمانی به او نرسیده است چیست؟» مانند کسی که در میان نادانان آفریقا یا در اقصا نقاط زمین یا در مناطقی دور از منطقهٔ مرسلین (علیهم السلام) زندگی می‌کند- وجود دارد.

پاسخ: آیهٔ اول اثبات می‌کند که مردم امتحانشان را به پایان رساندند و هرکس مقام خویش را دریافت نمود و وضعیت و میزان استحقاقش

مشخص گردید. آیه دوم بیان می‌کند که آنان هیچ عذری در پیروی از گمراهی پدرانشان در این زمین ندارند و یا اینکه [بگویند] در زمینی می‌زیستند که پیامبری بر آن گام ننهاد و حق به آن‌ها نرسید و کسی حق را به آن‌ها ابلاغ نکرد؛ زیرا خداوند می‌فرماید که من شما را در عالم ذر امتحان کردم و وضعیت و استحقاقتان را دانستم، پس نگوئید: ﴿إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ (پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، ما هم فرزندان بعد از آن‌ها بودیم؛ آیا به سبب کاری که گمراهان کرده بودند ما را به هلاکت می‌رسانی؟)؛ یعنی خداوند به آن‌ها می‌گوید: من می‌دانم که اگر انبیا و اوصیا و فرستادگان هم به‌سوی شما می‌آمدند و رسالت‌های آسمان را به شما می‌رسانند، باز هم ایمان نمی‌آوردید و تصدیق نمی‌کردید: ﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْاْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾^(۱) (و اگر خداوند خیری در آن‌ها می‌دید، [حرف حق را] به گوششان می‌رساند؛ ولی اگر حق را به گوش آن‌ها برساند، سرپیچی کرده و روی‌گردان می‌شوند).

اما کسی که بگوید: چرا آن‌ها با کافرانی که در سرزمین رسالت زندگی می‌کنند در رسیدن و تبلیغ رسالت برابر نیستند؟

پاسخ به این صورت است که رساندن حق به این افراد، فضیلتی است بر کسی که فضیلت را نمی‌پذیرد و شایستگی آن را ندارد؛ درحالی‌که از پیش می‌دانی که او یقیناً نمی‌پذیرد؛ پس عرضه آن بر او، نتیجه‌اش مشخص است؛ درنتیجه اینکه هیچ ضرری ندارد که دعوت حق را به بعضی از آنان برسانی تا بیان شود که بقیه آن‌ها مانند کسانی هستند که حق بر آن‌ها عرضه شد و نپذیرفتند. عرضه حق بر بعضی، برای اتمام حجت

است؛ پس عذری برای کسی نمی‌ماند تا بگوید: ﴿إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ﴾ زیرا حق بر افراد شبیه به آن‌ها عرضه شد و آن‌ها گمراهی پدرانشان را بر هدایت فرستادگان برگزیدند: ﴿وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾^(۱) (به این ترتیب پیش از تو به هیچ قریه‌ای بیم‌دهنده‌ای نفرستادیم مگر آنکه منتعمانش گفتند: پدرانمان آیینی داشتند و ما به اعمال آن‌ها اقتدا می‌کنیم). حتی گمراهی پدرانشان را هدایت و حق قرار دادند: ﴿بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُّقْتَدُونَ﴾^(۲) (بلکه می‌گویند: پدرانمان را بر آیینی یافتیم و از مسیر آن‌ها هدایت می‌جوییم).^(۳)

این سخن نهایی در پاسخ به شبهه ملحدان است و سخنی غیر از آن هیچ ارزش دینی یا علمی ندارد؛ سخنانی که پیش‌تر از علمای دین شنیدیم و همچنین دیگران، مانند:

۱- سید طباطبایی، آنجا که می‌گوید:

«و این سخن خداوند: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ (و به راستی در هر امتی فرستاده‌ای فرستادیم) اشاره‌ای است به بعثت فرستاده، که فقط به یک امت اختصاص ندارد، بلکه سنتی الهی است که در میان همه مردم جریان دارد؛ زیرا آنان به او نیازمند هستند و هرکجا که باشند او آنان را درک می‌کند؛ همان‌طور که در آیه پیشین به عام بودن آن به شکل اجمالی- اشاره شد: ﴿كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنَ الْقَبْلِهِمْ﴾ (کسانی که پیش از آنان بودند این چنین کردند).»^(۴)

۱- زخرف، ۲۳

۲- زخرف، ۲۲

۳- سید احمد الحسن (علیه السلام) پاسخ‌های روشنگرانه، ج ۳، پرسش شماره ۲۱۷، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

۴- تفسیر المیزان، سید طباطبایی، ج ۱۲، ص ۲۴۲

۲- شیخ مکارم شیرازی؛ آنجا که می‌گوید:

«۲- هر امتی فرستاده‌ای دارد:

با دیدن این سخن خداوند عزوجل: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾ (و به‌راستی در هر امتی فرستاده‌ای فرستادیم) پرسش زیر برای ما مطرح می‌شود: اگر هر امت و مردمی فرستاده‌ای داشته باشند باید انبیا در همه مناطق جهان آشکار می‌شدند. ولی تاریخ این را برای ما نقل نمی‌کند. این چگونه توجیه می‌شود؟!

با توجه به اینکه هدف از بعثت انبیا، رساندن دعوت الهی به گوش همه امت‌هاست پاسخ روشن می‌شود؛ به‌عنوان مثال... وقتی پیامبر ﷺ در مکه یا مدینه مبعوث شد در دیگر شهرهای حجاز پیامبری نبود، ولی فرستادگان پیامبر ﷺ به آنجا می‌رسیدند و با ارسال آنان صدای رسول خدا ﷺ به گوش همه می‌رسید؛ به‌علاوه نامه‌ها و نوشته‌های بسیاری که به‌سوی کشورهای مختلف (ایران، روم و حبشه) فرستاد تا رسالت الهی را به آنان برساند...»^(۱)

وی همچنین می‌گوید:

«معنای آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (و هر امتی در گذشته اندازکننده‌ای داشته است) این است که هر امتی، بیم‌دهنده‌ای دارد ولی لازمه آن این نیست که خود وی در هر مکانی حضور پیدا کند، بلکه همین که صدای دعوت انبیای بزرگ توسط اوصیای ایشان به گوش همه بشر در جهان برسد کفایت می‌کند.»^(۲)

۱- الأمل فی تفسیر کتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم شیرازی، ج ۸، ص ۱۸۷

۲- همان منبع، ج ۱۳، ص ۹۴

۳- در «مرکز اشعاع الاسلامی» زیر نظر شیخ صالح کرباسی آمده است:
 «آیا خداوند فرستادگانی در چین فرستاده است؟ یا پیامبرانی در آنجا
 مبعوث داشته است؟ و آنان چه کسانی هستند؟...»

بنابراین آیات قرآنی به صراحت تمام تأکید می‌کنند که خداوند عزوجل هیچ
 امتی از امت‌ها را رها نکرده مگر اینکه انبیا و فرستادگانی به سوی ایشان
 گسیل داشته است. چین نیز مانند دیگر کشورها از این قاعده بیرون نیست؛
 به خصوص که کشور بزرگی است و این‌گونه نیست که خداوند (جل جلاله)
 مردم را در این کشور بزرگ، بی‌برنامه و بدون هدایت و راهنما رها کرده باشد؛
 اما پیامبری که به سوی آنان برانگیخته شد چه کسی بود؟ یا نام و خصوصیات
 فرستادگانی که خداوند آنان را به چین فرستاد چه بود؟ این مسئله‌ای است که
 راهی برای شناختش نداریم؛ زیرا احادیث در چنین جزئیاتی سکوت اختیار
 کرده‌اند.^(۱)

و سخنان دیگر شبیه یا نزدیک به این سخنان از سوی دیگر علمای دین.
پاسخ: گویندگان این سخنان، فرض را بر این گرفته‌اند که غرض از بعثت، رساندن
 دعوت الهی به همه مردم یا هدایت آنان است و دانستیم که این سخن درستی نیست؛
 علاوه بر اینکه آنان از عبارت ﴿كُلَّ اُمَّةٍ﴾ «هر امتی» این معنا را فهمیده‌اند که منظور
 همه مردمی است که در هر گوشه زمین در یک مقطع زمانی گسترده شده‌اند و
 به این ترتیب فرصتی طلایی به ملحدان تقدیم کردند تا بر قرآن و به‌طور کلی بر دین
 اشکال وارد کنند.

اگر به آنان و به‌طور خاص به شیرازی گفته شود: بسیاری از فرستادگان و اوصیای
 آن‌ها تبعید، زندانی و کشته شدند؛ و به‌عنوان مثال دعوت عیسی (علیه السلام) تا زمان

۱- مرکز اشعاع الاسلامی للدراسات و البحوث الاسلامیة، زیر نظر شیخ صالح کرباسی. این سخن، در این
 لینک در دسترس است: <http://goo.gl/wmaruU>

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۱۴

رفع شدنش، از سرزمین فلسطین تجاوز نکرد و همچنین کشتار و راندن و تبعید اوصیای محمد صلی الله علیه و آله توسط امتی که [اوصیا] در میان آنان فرستاده شدند به وسیله حاکمان و علمای آنان اتفاق افتاد و نه دیگران؛ این مطلب بر هیچ آزاده منصفی پوشیده نخواهد بود.

علاوه بر اینکه فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله در مکان‌های بسیار محدودی از این زمین به مردم رسیدند و به مناطق دوردست زمین مثلاً مردمی که در جنگل‌های آفریقا، آمریکای شمالی و جنوبی، چین و دیگر کشورها زندگی می‌کردند- نرسیدند. آیا مردمی که در این سرزمین‌ها بودند از ایمان به دعوت الهی استثنا شده بودند؟ یا اینکه به‌عنوان مثال- جهانی بودن عدالت الهی در دیوارها و مرزهای آن‌ها متوقف شد و از بین رفت؟ (که این از ساحت خداوند سبحان بسی به دور است) و در حقیقت من نمی‌دانم آن‌ها چه پاسخی خواهند داد.

و سخنانی از این دست که هیچ ارزش دینی و علمی ندارند و از فهمی نادرست برمی‌آیند:

الف- تلاشی که برخی از علمای دین و پیروان آنان نمودند تا سعی کنند که بین آنچه در رسالت‌های آسمانی مثل اسلام- وجود دارد و تقلیدها و عادت‌های رایج قبایل سرخ‌پوست و ساکنان جنگل‌های آفریقا، آمازون، استرالیا و دیگر مناطق، نقطه اشتراکی ایجاد کنند با این امید که پوسته‌ای برای اثبات ارسال الهی به مناطق آنان ایجاد نمایند!

ب- چه‌بسا برخی از نویسندگان مسلمان به شکل تلویحی- به نبوت بودا یا به‌عنوان مثال کنفوسیوس^(۱) در چین اشاره‌ای دور کرده باشند.

ج- علت خالی بودن این مناطق از دلایل تاریخی و انسان‌شناسی که ارسال را ثابت

۱- فیلسوف چینی که در سال ۵۵۱ ق. م در ولایت «لو» در شمال چین متولد شد و در سال ۴۷۹ ق. م مذهبی را ایجاد کرد که همه رفتارهای چینی در رفتار اجتماعی و اخلاقی را دربرداشت.

کند این بوده است که مورخان به سلطان، خانواده پادشاه، جنگ‌ها و اقتصاد اهتمام می‌ورزیدند و به انبیا و فرستادگان اهتمام نمی‌ورزیدند!

این‌ها تنها گمانه‌ها و سخنانی هستند که از دلیل دینی و -درعین‌حال- علمی عاری هستند و ارزش چندانی ندارند و -با تأسف فراوان- به داستان‌های خیالی و افسانه‌های قومی بی‌پایه و اساس نزدیک‌تر هستند؛ از این‌رو توقفی بر آن‌ها نمی‌کنم.

۳.۲. فهم اشتباه علمای دین امر متونی که به فرستادگان ارتباط دارند

همان‌طور که -در بحث پیشین- روشن کردیم که معنای آیات ﴿كُلُّ أُمَّةٍ﴾ (هر امتی) و ﴿إِن مِّنْ أُمَّةٍ﴾ (از هر امتی) به فرستادگان ارتباط دارد و دلیل و برهانی بر همخوانی آن با غرض حقیقی از ارسال یعنی «از بین بردن عذر و بهانه» را بیان داشتیم، شناخت کلی معنای صحیح متون مرتبط با فرستادگان -چه قرآنی و چه روایی و [نیز] آنچه علمای دین برداشت کرده‌اند که اشاره به غرض از بعثت آنان و به دنبال آن تعدد غرض‌ها دارد آن‌گونه که در محور پیشین دیدیم -بدون انگشت گذاشتن بر غرض حقیقی از ارسال و سپس بازگشت به فهم یکپارچه سایر متون با این غرض حقیقی از ارسال امکان‌پذیر نخواهد بود.

و تنها با چنین سیر معرفتی است که می‌توان به‌صورت کلی بر انسجام و همخوانی مجموعه اعتقادات مربوط به فرستادگان -که از جمله آن‌ها غرض از ارسال آنان است- محافظت نمود و این دقیقاً موردی است که علمای دین به‌طور کامل نسبت به آن ناآگاه هستند که در نتیجه نظراتشان دچار اضطراب و پریشانی و حتی گاهی دچار تناقضاتی نیز شده است و ما این نکته را بارها در آنچه گفته شد شاهد بودیم و در مباحث آتی نیز خواهیم دید.

۱.۳.۲. نمونه‌هایی از متون مرتبط به فرستادگان

در محور اول از این تحقیق مهم‌ترین متون دینی که علما از آن‌ها برای بیان غرض از ارسال و علتش بهره جستند بیان گردید و در اینجا برای شرح و توضیح بیشتر، موارد مهم آن‌ها را یادآوری می‌کنم:

به‌عنوان مثال: از این سخن حق تعالی: ﴿فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾^(۱) (پس فرستاده‌ای از خودشان در میانشان فرستادیم تا خدا را بپرستید که شما را جز او معبودی نیست. آیا پروا نمی‌کنید؟) علمای دین چنین برداشت کرده‌اند که غرض از ارسال، پرستش خداوند است.

و از این سخن حق تعالی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾^(۲) (و ما هیچ فرستاده‌ای را نفرستادیم مگر آنکه به اذن خدا از او اطاعت شود...) و: ﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ...﴾^(۳) (روزی که خدا فرستادگان را گرد آورد و بفرماید: چه پاسخی به شما داده شد؟...) چنین فهمیدند که غرض، اطاعت مردم از فرستادگان یا امتحان به‌واسطه آن‌هاست.

و از این سخن حق تعالی: ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ...﴾^(۴) (و فرستادگان را جز مژده‌دهنده و بیم‌رسان نمی‌فرستیم...) و ﴿إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾^(۵) (بر عهده تو جز رساندن پیام نیست) و این سخن حق تعالی: ﴿لَتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾^(۶) (تا گروهی را انذار کنی که پیش از تو هیچ

۱- مؤمنون، ۳۲

۲- نساء، ۶۴

۳- مائده، ۱۰۹

۴- انعام، ۴۸

۵- شوری، ۴۸

۶- سجده، ۳

انذارکننده‌ای برای آنان نیامده است، شاید هدایت شوند) و ﴿رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ﴾^(۱) (پروردگارا! در میان آن‌ها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آن‌ها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند؛ زیرا تو توانا و حکیمی) و این سخن حق تعالی: ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^(۲) (و ما تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای جهانیان) و ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^(۳) (بهراستی ما فرستادگان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند) و این سخن حق تعالی ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾^(۴) (مردم امتی واحد و یکدست بودند؛ پس خداوند پیامبرانی را مژده‌دهنده و بیم‌رسان برانگیخت و همراهشان کتاب را به‌حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه باهم اختلاف داشتند داوری کنند) علما چنین برداشت کردند که غرض از ارسال، بشارت‌دادن و انذار مردم یا تبلیغ آن‌ها یا هدایتشان یا تعلیم و تزکیه آنان یا رحمت به آنان یا برپاداشتن عدالت توسط آنان یا برطرف کردن اختلاف از میانشان و موارد دیگر از این دست بوده است.

۲.۳.۲. نمی‌توان همگی این موارد را به‌عنوان غرض از ارسال پذیرفت

پرسش مهمی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا عاقلانه است که در عمل - همه این متون غرض از ارسال را بیان کنند و در نتیجه - آن‌گونه که علمای دین متوجه شده‌اند - به تعداد این متون غرض‌های متعددی برای ارسال داشته باشیم؟

۱- بقره، ۱۲۹

۲- انبیاء، ۱۰۷

۳- حدید، ۲۵

۴- بقره، ۲۱۳

پاسخ: نگاهی - هر چند سریع و گذرا - به چنین برداشت‌هایی سبب می‌شود که به‌طور قطع پاسخ دهیم: نه! به چند دلیل:

اول: تعدد غرض از ارسال از نظر علمای دین چه معنایی می‌دهد؟

آیا منظور آن‌ها این است که آن غرضی که هدف از ارسال است، مجموع غرض‌هایی است که آن‌ها بیان کرده‌اند؟ یا همین که هدف، یکی از آن‌ها باشد - حتی اگر سایر اهداف محقق نشده باشند - کافی خواهد بود؟

و اگر وضعیت این چنین باشد به‌طور دقیق کدام یک از این غرض‌ها کفایت خواهد کرد؟ یا اینکه هر کدام از این موارد کافی خواهد بود، نه به‌طور مشخص یکی از آن‌ها؟ پوشیده نیست که هر کدام از این موارد را که انتخاب کنند - از آنجاکه مسئله‌ای عقیدتی است - باید به‌طور قطعی و یقینی مبنی بر استدلال باشد و تا هنگامی که استدلال قطعی بیاورند، نظر آن‌ها در بیان غرض‌های مختلف برای ارسال، مانند سخنی بدون دلیل و طبیعتاً ناصحیح خواهد بود؛ به‌خصوص در مسئله‌ای که به فرستادگان الهی اختصاص دارد.

دوم: وجود تعارض و ناسازگاری بین برخی از غرض‌های گفته شده.

به‌عنوان مثال: اینکه هدف از ارسال «ابلاغ و رساندن»^(۱) باشد به این معناست که تنها رساندن رسالت به مردم توسط شخص فرستاده شده، در محقق شدن غرض از ارسال کفایت خواهد کرد؛ اما اینکه غرض، هدایت مردم، تزکیه یا تعلیم آن‌ها باشد معنایش این خواهد بود که تنها رساندن رسالت به آن‌ها کفایت نمی‌کند و در نتیجه فرستاده باید تلاش بیشتری برای هدایت یا تزکیه و تعلیم آن‌ها به خرج دهد تا غرض از فرستاده شدنش محقق گردد. حال چطور امکان‌پذیر است که همهٔ موارد گفته شده غرض از ارسال الهی تلقی گردند؟!

۱- این منظور می‌گوید: «و ابلاغ: رساندن است. تبلیغ نیز به همین صورت است. اسمی که از آن گرفته شده

سوم: شکی نیست که اقوامی مانند سرخپوستان در این زمین زندگی می‌کرده‌اند و وضعیت ظاهری آنان گواهی می‌دهد که به بشارت و انذار یا تبلیغ یا هدایت یا تعلیم و تزکیه یا رحمت یا برپایی عدل یا برطرف کردن اختلاف یا پرستش خداوند و دیگر اهداف ارسال (از نظر علما) نیازمند هستند. حال اگر موارد گفته‌شده، هدف و غرض حقیقی از ارسال باشند به مقتضای عدالت و رحمت آن معبود سبحان، ارسال به‌سوی این افراد همانند دیگر افرادی که فرستادگانی به سویشان آمده بود. صورت می‌پذیرفت، ولی دلیل قطعی از هر دو دسته دینی و علمی که بیان نمودیم. عدم ارسال به‌سوی آنان را ثابت می‌کند و این به‌طور قطع و یقین آشکار می‌کند که غرض از ارسال باید چیز دیگری غیر از آنچه آن‌ها می‌گویند باشد.

چهارم: در حقیقت بسیاری از متون پیش گفته‌شده به گوشه‌ای از وظایف فرستاده و نه هدف از ارسال او اشاره دارند و تفاوت بزرگی بین این دو مطلب وجود دارد. اگر به‌عنوان مثال وظیفه شما تعلیم و آموزش مردم باشد و یا اینکه هدف شما رسیدن به رضایت و خوشنودی خداوند سبحان باشد، آیا تفاوت بین این دو را احساس نمی‌کنید؟ درست است که وظیفه باید در مسیر هدف باشد ولی هرگز به این معنا نخواهد بود که وظیفه و هدف یک‌چیز هستند.

حال اگر در سخنان علما با ایشان همسو شویم مبنی بر اینکه بشارت‌دادن، انذار، تبلیغ مردم، هدایت، تعلیم، تزکیه، تذکر و یادآوری، برپایی عدل و ...، هدف از ارسال باشد، دیگر چه وظیفه‌ای برای فرستاده باقی می‌ماند تا هنگام بعثت به‌سوی مردم بین آنان به انجام برسانند؟! در حقیقت آنان وظیفه فرستاده و هدف از فرستاده‌شدنش را باهم مخلوط کرده‌اند. مثال قرآنی و روایی از این خلط مبحث آنان را ببینید:

می‌گویند: برپا کردن عدالت توسط مردم یکی از غرض‌هاست؛ زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾ (به‌راستی ما فرستادگان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو نازل کردیم تا مردم به عدالت برخیزند...) ولی در حقیقت این مورد تنها یکی از

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۲۰

وظایف فرستاده الهی در وضعیتی خاص می‌باشد - اینکه مردم او را برای حکومت و برپایی عدالت در میان خود تمکین دهند - و به صورت مطلق وظیفه وی محسوب نمی‌شود؛ اما غرض از ارسال او در هر وضعیتی محقق می‌شود، چه مردم برای برپایی عدالت، وی را تمکین دهند یا تمکینش ندهند.

از جابر از ابوجعفر، امام باقر (علیه السلام) که فرمود: «... اما این سخن خداوند که: ﴿فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ﴾ به این معناست که فرستادگان بر اساس عدل حکم می‌کنند و ستم نمی‌نمایند، همان‌گونه که خداوند فرموده است»^(۱).

«فرستادگان با عدالت حکم می‌کنند» به این معناست که قضاوت بر اساس عدالت، نقش و وظیفه آنهاست، نه غرض و هدف از ارسال و بعثت آنها.

همچنین می‌گویند: این سخن امیرالمؤمنین (علیه السلام): «فرستادگانش را در میان آنان گسیل داشت و انبیایش را در پی یکدیگر به سوی آنان فرستاد تا عهد و میثاق فطرتش را از آنان بگیرند و نعمت فراموش شده‌اش را به آنان یادآوری کنند و با تبلیغ بر آنان استدلال نمایند و عقل‌های دفن شده را برایشان برانگیزانند»^(۲) بر این دلالت دارد که یادآور شدن آنها به نعمت‌های خداوند، هدف از ارسال می‌باشد.

ولی روشن است که این حدیث به یکی از نقش‌های فرستاده در یک مرحله معین - و نه به طور کلی - اشاره دارد. فرستاده در دوران فترت - که اندکی بعد روشن خواهد شد - این نقش را به انجام نمی‌رساند، زیرا وی اساساً پنهان است. حال اگر غرض از ارسال، یادآور شدن باشد معنایش این خواهد بود که بعثت فرستادگان در زمان‌های فترت خالی از این هدف بوده است!

وضعیت برای سایر مواردی که متن‌ها به آنها اشاره می‌کنند نیز به همین صورت است. همه این موارد در زمره وظایف فرستاده الهی قرار می‌گیرند و بسیاری از این

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۲۳

۲- نهج البلاغه، باب منتخب از خطبه‌های امیرالمؤمنین ع و دستورات ایشان / ۱

موارد وظیفه آنها در حالت‌های مشخصی - نه تحت هر شرایطی - هستند؛ اما غرض از ارسال فرستاده بی‌هیچ تردیدی محقق می‌شود، چه مردم هدایت شوند یا هدایت نشوند، چه توسط فرستاده تعلیم ببینند یا نبینند، چه با انذار و تبلیغ وی پند بگیرند یا پند نگیرند، چه آنها یادآور شوند یا نشوند.

پنجم: برخی از فرستاده‌های الهی در زمان‌های فترت مبعوث شده‌اند - که معنای صحیح فترت و نیز همخوانی آن با غرض صحیح از ارسال کمی بعد خواهد آمد - و علی‌رغم اینکه این فرستادگان پنهان بوده‌اند و خود را برای مردم آشکار نکرده‌اند به‌طورقطع و یقین غرض از ارسال الهی در زمان‌های فترت محقق شده است. در چنین وضعیتی چگونه علمای دین تحقق اهداف پیش‌گفته‌شده را انتظار دارند؟ یا آنان چنین تصور می‌کنند که بعثت الهی در چنین وضعیتی بی‌معنا و خالی از هدف و حکمت بوده است؟!

بنده معتقدم که همین مقدار بحث و بررسی کافی است، برای اثبات اینکه فهمی که علمای دین در تشخیص غرض از ارسال بر اساس متون دینی گفته‌شده داشته‌اند به‌طور کامل اشتباه بوده است و «از بین بردن عذر و بهانه» در چهارچوب بحث علمی، یگانه غرض حقیقی از ارسال می‌باشد؛ غرضی که هیچ رقیب قابل‌ذکری ندارد.

۴.۲. امر بین بردن عذر و بهانه در زمان‌های فترت

پیش‌تر به سخنان علمای عقاید در معنای «فترت» پرداختیم و دیدیم که تمام معنایی که برای آن بیان نموده‌اند با غرضی که آنها خود برای ارسال بیان کرده‌اند موافقت و سازگاری ندارد؛ که این خود به نقص در یکی از موارد زیر اشاره دارد:

- یا تفسیری که آنها از فترت ارائه داده‌اند نادرست است.
- یا علت ارسال که آنها بیان نموده‌اند صحیح نیست.
- و یا هر دو مورد.

ما در مباحث گذشته غرض حقیقی از ارسال را دانستیم و بر جزئیات صحیح‌نبودن

غرضی که علما معین نموده‌اند و باطل بودن استدلال آن‌ها بر غرض تعیین شده توقفی داشتیم. در این مبحث در صحیح نبودن تفسیر آن‌ها از معنای فترت توقفی خواهیم داشت و معنای صحیح آن را بیان خواهیم نمود؛ و خواهیم دید که فترت به معنای حقیقی‌اش به طور کامل با «از بین بردن عذر و بهانه» - که غرض حقیقی از ارسال است - سازگاری دارد.

۱.۴.۲. معنای صحیح فترت و سازگاری آن با غرض انزال ارسال

پیش از بیان معنای صحیح فترت، ابتدا اجازه دهید سخن علمای پیشین را در بیان معنای آن یادآور شویم. به طور خلاصه سخنان آن‌ها به چند دسته تقسیم می‌شود: یا معتقد به خالی بودن زمان از نبی هستند، یا خالی بودن زمان از فرستاده، و یا هر دو با هم.

در هر حال معنای صحیح فترت با شناخت مقدمات زیر روشن خواهد شد.

اول: فاعل و قابل (پذیرنده):

منظورم از فاعل آن چیزی است که «وجود» و «فعل» از طرف اوست.

و منظور از «قابل» (پذیرنده) آن چیزی است که این وجود را می‌پذیرد.

و با توجه به آنچه به مبحث ارسال ارتباط پیدا می‌کند منظور از فاعل، فرستاده الهی^(۱) است زیرا او سبب شناساندن رسالت الهی به مردم می‌باشد و قابل، انسان‌هایی هستند که این فرستاده در میان آنان مبعوث می‌گردد.

دوم: پایه‌های رسالت الهی:

هر رسالت الهی با سه رکن بر پا می‌شود: فرستنده (مُرسل)، رسالت، و فرستاده (رسول). طبیعتاً منظور بنده از رسول در اینجا - معنای لغوی آن یعنی به‌طور کلی

۱- پوشیده نیست که فاعل حقیقی، خداوند سبحان است چه ارسال به‌طور مستقیم از سوی او باشد یا به‌واسطه فرستاده دیگری که به دستور او ارسال می‌کند.

«حجت الهی» است و در نتیجه اگر مبعوث شده، یک نبی باشد رکن‌های سه‌گانه چنین خواهد شد: مُنبئ (خبردهنده)، نبوت (أنبأ و خبرها) و نبی؛ و به همین ترتیب اگر امام باشد. به این معنا که مقام خلیفه الهی در ارتباط با ماهیتِ وظیفه الهی است که بر دوش او قرار دارد.

در هر صورت شکی نیست که خلیفه الهی (می‌خواهد نبی باشد یا فرستاده یا امام) متصف به صفاتی است که او را شایسته انجام وظیفه الهی می‌نماید؛ خصوصیاتِ مانند عصمت، علم و دیگر خصوصیات کمال تا برای وی امکان انجام این وظیفه را فراهم آورد و نقص و کمبود یا کوتاهی به صورتی که باعث شکست در انجام این وظیفه شود. از سوی او متصور نگردد.

سوم: تأثیر «پذیرنده» بر ماهیت ارسال الهی:

بی‌تردید این مورد برای کسی که معتقد است زمین از حجت خالی نمی‌شود از موارد اعتقادی ثابت شده است؛^(۱) همچنین شکی نیست که حجت‌های الهی (انبیاء، فرستادگان و امامان) یا در میان مردم آشکار و ظاهر بوده‌اند و یا پنهان و ترسان از مردم؛ همان‌طور که روایات بسیاری بر این مطلب تأکید دارند. از جمله:

شیخ صدوق با سندش... از کمیل بن زیاد روایت کرده که می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) دستم را گرفت و مرا تا پشت کوفه برد. وقتی به صحرا رفت، آهی کشید و سپس فرمود: ... «این چنین است که علم با مرگ حاملانش می‌میرد. خدایا! بله؛ [با وجود] حجت، زمین از قائم خالی نمی‌شود - که وی یا ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مخفی - تا حجت‌ها و بیانات خدا باطل نگردند».^(۲)

همچنین با سند روایت شده است: ... از سلیمان بن مهران اعمش از صادق جعفر - بن محمد از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن حسین (علیه السلام) که فرمود: «... از

۱- برخی از روایاتی که بر این نکته تأکید می‌کنند ارائه شد. به مبحث «۱-۴: خالی نبودن زمین از حجت» در محور اول مراجعه کنید.

۲- کمال‌الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۲۹۱

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۲۴

وقتی که خداوند آدم را آفرید زمین از حجت خدا خالی نشده است - که او یا ظاهر و مشهور است و یا غایب پنهان- و تا زمانی که ساعت بر پا شود زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود؛ که اگر این چنین نبود خداوند پرستیده نمی‌شد». سلیمان می‌گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مردم چگونه از حجت غایب پنهان شده بهره می‌برند؟ فرمود: «همان‌طور که هنگامی که خورشید با ابر پوشیده می‌شود از آن بهره‌مند می‌گردند».^(۱)

و شیخ نعمانی با سندش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه‌ای طولانی که در کوفه ایراد فرمود روایت کرده است: «خدایا! حجت‌های تو ناگزیر باید در زمین حاضر باشند؛ حجت‌های بر خلقت یکی پس از دیگری تا مردم را به دین تو هدایت کنند و علم تو را به آنان یاد بدهند و پیروان اولیای تو که آشکار اطاعت نشده یا کتمان‌کننده ترسان مراقب هستند، پراکنده نگردند. اگر شخصیت ایشان در وضعیت آرامش موقتشان در حکومت باطل پنهان گردد هرگز از دید اولیای تو پنهان نمی‌شوند؛ کسانی که علم آنان را منتشر می‌سازند و آداب آنها را در دل‌های مؤمنان استوار می‌کنند و به آن عمل می‌نمایند. آنها با چیزی انس می‌گیرند که دروغ‌گویان از آن وحشت دارند و اسراف‌کاران در امر خداوند از آن روی برمی‌تابند. سخنی که بی‌هیچ بهایی پیمانه می‌شود؛ که اگر کسی آن را با عقلش بشنود آن را می‌فهمد، به آن ایمان می‌آورد، از آن دنباله‌روی می‌کند، روش و منهج آن را در پی می‌گیرد و با آن رستگار می‌گردد».^(۲)

از این متون می‌توان فهمید:

۱- خالی‌نبودن زمین از حجت الهی که به‌سوی مردم مبعوث شده است.

۲- نحوه عملکرد آنها عبارت است از:

- ظاهر مشهور است... یا ... ترسان گمنام.

۱- همان منبع، ص ۲۰۷

۲- غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۳۷

- ظاهر مشهور است... یا ... غایب پنهان شده.

- ظاهری است که از او اطاعت نمی‌شود ... یا... کتمان‌کننده ترسان مراقب.

پس فرستاده الهی دو نوع عملکرد دارد و سومی وجود ندارد: «یا این‌طور است و یا آن‌طور» ولی در هر حال زمین از آن‌ها خالی نیست.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «خدای سبحان خلقتش را از پیامبر فرستاده شده یا کتاب نازل شده یا حجت لازم یا چراغ بر پا، خالی نمی‌کند؛ رسولانی که اندک‌بودن تعدادشان و بسیاربودن تکذیب‌کنندگان‌شان آن‌ها را به قصور و کوتاهی نمی‌کشاند؛ کسانی که از فرد پیشین که فرد پس از خود را نام می‌برد یا کسی که در آینده می‌آید و پیشینیان او را معرفی کرده‌اند شناخته می‌شوند».^(۱)

اما پرسشی مطرح می‌شود: چه عاملی باعث می‌شود تا فرستاده و مبعوث‌شده‌ای از سوی خدا یک مرتبه آشکار و مشهور و بار دیگر پوشیده، پنهان‌شده، غایب و ترسان باشد؟

علت یا به خود فرستاده (یعنی فاعل) بازمی‌گردد یا به مردم (پذیرنده) و از آنجا که تمامی یکتاپرستان چنین اعتقاد دارند که علت به اولی بازمی‌گردد، بی‌هیچ اختلافی ثابت می‌شود که علت به عامل دوم بازمی‌گردد. متون دینی بیان می‌دارند که ظلم و ستم مردم به فرستادگان، علت دورشدن فرستاده از اقوامشان و غیبتشان از آنان بوده است.

حق تعالی درباره فرستاده‌اش محمد (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: ﴿إِلَّا تَتَّصِرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾^(۲) (اگر او را یاری نکنید قطعاً خدا او را یاری خواهد کرد؛ آن هنگام که کافران او را بیرون کردند...) و می‌فرماید: ﴿وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لَيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ *﴾

۱- نهج البلاغه، باب منتخب از خطبه‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دستورات ایشان / ۱

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١﴾ (و از دورافتاده‌ترین نقطه شهر مردی دوان دوان آمد، گفت: ای موسی! سران قوم درباره تو دسیسه می‌چینند تا تو را بکشند؛ پس خارج شو که من از خیرخواهان توام * پس موسی ترسان و نگران از آنجا بیرون رفت درحالی که می‌گفت: پروردگارا! مرا از گروه ستمکاران نجات بده) و می‌فرماید: ﴿فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ (٢) (پس پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید که آن‌ها مردمی هستند که پاکی می‌جویند) و حتی تبعید یا تهدید آن‌ها سنت ستم‌کاران با تمامی فرستادگان بوده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ﴾ (٣) (و کسانی که کافر شدند به آنان که به سویشان فرستاده شده بودند گفتند: به‌راستی شما را از سرزمین خودمان بیرون خواهیم راند، مگر اینکه به کیش ما بازگردید؛ پس پروردگارشان به آنان وحی کرد که قطعاً ستمکاران را هلاک خواهیم کرد).

حال که این نکته روشن شد، بنده عرض می‌کنم: فرستاده الهی یا حجت یا کسی که مبعوث و از سوی خداوند سبحان منصوب شده است و لازمه‌های برعهده‌گرفتن رسالت الهی - یعنی علم و دیگر خصوصیات کمال انسانی را دارد - در هر زمانی موجود است (٤) و بنا به تعبیر سخن امام صادق (علیه السلام) تا روز قیامت وجود دارد، ولی این مردم هستند که مسیر آن‌ها را به سوی ظهور و آشکارشدن یا غیبت و پنهان‌بودن سوق

۱- قصص، ۲۰ و ۲۱

۲- نمل، ۵۶

۳- ابراهیم، ۱۳

۴- تعدادی از روایات ارائه‌شده به این مطلب اشاره داشتند: برای «هر قرن»، «هر نسل». برای «هر قرنی» و برای «هر زمانی» امامی وجود دارد. به بحث «۲-۲-۴». سخن نهایی در پاسخ به شبهه ملحدان «مراجعه کنید».

می‌دهند.

به عبارت دیگر: موضع‌گیری مردم نسبت به فرستادگان الهی تأثیر کاملی در خط روشن‌کننده مسیر حرکت رسالت ایشان و رفتن به سوی یکی از دو سمت و سوی گفته شده دارد؛ و فترت، چیزی نیست جز مقطعی زمانی که در این مسیر گفته شده برای حرکت فرستادگان خداوند در این زمین واقع می‌شود و به‌طور قطع امکان ندارد که سمت و سوی رسالت در زمان خودش به سوی بالا رفتن منزلت، ظهور و مشهور شدن برود و در عین حال در جهت پنهان شدن، کتمان، مخفی شدن، استتار و مراقب بودن باقی بماند؛ زیرا همان‌طور که متون بیان می‌کنند انتخاب سومی وجود ندارد؛ بلکه همان‌طور که پوشیده نیست، این عبارت [فترت] با معنای لغوی اش نیز مناسبت دارد^(۱) و همان‌طور که دانستیم علت آن مردم یا همان «پذیرنده» است.

بنابراین در دوران فترت، مبعوث‌شده‌ای الهی وجود دارد (نبی، فرستاده یا امام) که تمامی خصوصیات بعثت و ارسال را دارد، ولی پنهان، پوشیده و در انتظار است و کار و فعالیتش بین مردم شهره نیست و فرستنده‌اش به وی فرمان تبلیغ و معرفی خودش را نداده است؛ زیرا پذیرنده‌ای برای دعوت وی وجود ندارد.

کلینی با سند از ابو حمزه روایت می‌کند که ابو جعفر امام باقر (علیه السلام) فرمود: «...بین آدم و نوح، انبیای پنهانی بوده‌اند و به دلیل همین پنهان بودن ذکر آن‌ها در قرآن نیامد و آن‌گونه که انبیای آشکار (درود خداوند بر همگی ایشان) نام برده شده‌اند نامی از ایشان نیامده و این سخن خداوند عزوجل است که می‌فرماید: ﴿وَرَسُولًا قَدْ قَصَصْنَا هُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾ (و فرستادگانی که در حقیقت آنان را پیش‌تر بر تو حکایت نمودیم و فرستادگانی که ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم) یعنی آن‌گونه که انبیای آشکار نام برده شده‌اند انبیای پنهان نام برده نشده‌اند»^(۲).

۱- «فترت: فترت: شکسته شدن و ضعف. فتر الشيء و الحر، و فلان یفتر و یفتر فتورا و فتارا: بعد از گرم بودن ساکن شد و پس از شدیدبودن نرم شد». لسان العرب، ج ۵، ص ۴۳

۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۱۱۵

فترت به آن صورتی نیست که علمای دین متوجه شده‌اند؛ کسانی که نظراتشان متعدد شد و با متون دینی و موارد استوار عقیدتی محکم، مخالفت و حتی با قاعدهٔ لطف - که خود به آن اعتقاد داشتند - تعارض ایجاد کردند. حتی با غرض از ارسالی که خود مشخص نمودند نیز رویارویی ایجاد کردند.^(۱)

به‌علاوه اینکه معنای توضیح داده‌شده برای فترت با «خالی نبودن زمین از حجت» موافقت دارد، با غرض حقیقی از ارسال نیز به‌طور کامل سازگار است.

شاید پرسش‌گری پرسد: فایدهٔ ارسال فرستاده‌ای که مردم او را نمی‌شناسند چیست؟ فایدهٔ ارسال کسی که اقدام به تبلیغ یا هدایت یا تزکیه یا رهبری یا برپایی عدالت بین آنان و موارد مشابه دیگری که به‌طور معمول فرستادگان در حالت ظهور خویش آن‌ها - یا حداقل برخی از این وظایف - را پیاده می‌کنند به انجام نمی‌رساند چیست؟

روشن است که پرسش‌گر از همان ابتدا فرض را بر این نهاده که علت ارسال در این موارد گفته‌شده نهفته است که ما باطل بودن این نکته را به‌تفصیل بیان نمودیم. حال اگر ما بدانیم که غرض حقیقی و علت ارسال فرستادگان در زمان‌های فترت از بین بردن عذر و بهانهٔ مردم و اقامهٔ حجت بر آنان است - ﴿لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (تا مردم را پس از فرستادگان در مقابل خدا عذر و حجتی نباشد) - خواهیم دانست که غرض از ارسال در دوره‌های فترت و دیگر زمان‌ها یکسان است و غیر از این نیست. نهایتاً اینکه فترت چنین می‌طلبد که به دلیل عدم وجود پذیرندهٔ دعوت، تنها برخی از وظایف فرستاده آشکار شود، همان‌گونه که ظاهرشدن امر فرستادگان چنین نمی‌طلبد که وظایفی که آن‌ها بین مردم به انجام می‌رسانند مشابه و مطابق یکدیگر باشد؛ بنابراین شکی نیست که نقش فرستاده‌ای که مردم در امر و رهبری خودشان به آن‌ها تمکین می‌دهند وظایف اضافه‌ای را می‌طلبد و مشخص

۱- برای اطلاع از جزئیات این تعارضات به انتهای بحث‌های محور اول مراجعه نمایید.

است که مرحله ظهور امر او که همراه با روی گردانی مردم از آن هاست چنین وظایفی را نمی طلبد.

ناگفته نماند که شیخ صدوق رحمته الله معنای صحیح فترت را متوجه شده است؛ آنجا که می گوید:

«... ما خبرهایی را که روایت می کنند بین عیسی و محمد صلی الله علیه و آله فترتی بوده، درحالی که نبی یا وصی در آن زمان نبوده است را رد و این مطلب را انکار نمی کنیم و می گوئیم: این اخبار صحیح هستند ولی تأویل آن ها غیر از آن چیزی است که مخالفان ما از منقطع شدن انبیا، امامان و فرستادگان علیهم السلام به سوی آن رفته اند؛ بلکه معنای فترت این است که بین این دو، فرستاده و وصی ظاهر و مشهوری همانند پیش از آن دوران- موجود نیست. کتاب نازل شده [قرآن] بر این مطلب دلالت دارد که خداوند (عزوجل) محمد صلی الله علیه و آله را در زمان فترتی از فرستادگان، انبیا و اوصیا ارسال فرمود، ولی بین او و عیسی علیه السلام انبیا و امامان پنهان و ترسانی موجود بوده اند؛ از جمله خالد بن سنان عیسی که نبی بود و به دلیل تواتر اخبار رسیده از عام و خاص- هیچ ردکننده ای وی را رد و هیچ انکارکننده ای انکارش نمی کند...»^(۱)

۲.۴.۲. غیبت فرستادگان، دورهای فترت؛ و فائده علیهم السلام نمونه ای از آن هاست

علی رغم اهمیت فرستادگان خدا در زندگی مردم و به رغم همه فداکاری های بزرگی که انجام داده اند و اینکه آن ها امیدی به منفعت شخصی برای خودشان نداشته اند بلکه منفعت به خود مردم بازمی گشته است - باکمال تأسف - بسیاری از مردم، فرستادگان را وادار به غیبت کرده اند تا جایی که این سنت الهی درباره بسیاری از آن ها آشکار شده است.

نمونه‌هایی از غیبت‌های فرستادگان را شیخ صدوق رحمته‌الله نقل کرده است؛ آنجا که می‌گوید:

«درباره غیبت ادریس نبی علیه‌السلام

نخستین غیبت‌ها، غیبت مشهور ادریس نبی علیه‌السلام بود تا آنجا که کار شیعیانش به حدی رسید که خورد و خوراک برایشان سخت شد، و [حاکم] ستمکار، عده‌ای از آنان را به قتل رساند، آن‌ها را فقیر و نیازمند گرداند و بقیه آن‌ها را دچار ترس وحشت کرد؛ سپس وی علیه‌السلام آشکار شد و وعده فرج و گشایش و قیام قائمی از فرزندانش را داد. این فرزند، نوح علیه‌السلام بود؛ سپس خداوند (عزوجل) ادریس علیه‌السلام را به سوی خود بالا برد و شیعیانش سالیان پی‌درپی و نسل‌اندرونسل چشم‌انتظار قیام نوح علیه‌السلام بودند و بر عذاب خوارکننده طاغوتیان شکیبایی می‌ورزیدند تا وقتی که نبوت نوح علیه‌السلام آشکار شد...».

سپس حدیثی طولانی از امام باقر علیه‌السلام بیان می‌کند که این مطلب را می‌رساند و پس از پایان روایاتی که درباره ظهور نوح علیه‌السلام است این‌گونه می‌گوید:

«غیبت صالح پیامبر علیه‌السلام

... از زید شحام از ابوعبدالله علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «صالح علیه‌السلام مدتی از قومش غایب شد و آن هنگام که از آنان غایب شد در مجموع میان سال، با سینه فراخ، خوش‌اندام، ریش پرپشت، با شکم لاغر، با رخسار ضعیف و چهارشانه بود، اما وقتی به سوی قومش بازگشت آن‌ها وی را نشناختند. او در حالی به سوی آن‌ها بازگشت که آن‌ها سه گروه شده بودند: ... عرض کردم: آیا در آن روز در میان آن‌ها کسی او را شناخت؟ فرمود: «خداوند عادل‌تر است از آنکه زمین را بدون عالمی رها نماید که مردم را به سوی خداوند (عزوجل) راهنمایی می‌کند. آن قوم پس از خروج صالح در فترتی هفت‌روزه بودند درحالی که در این مدت امامی نمی‌شناختند؛ ولی به

همان دینی که در دستریشان بود عمل می‌کردند. آن‌ها هم‌رأی بودند و وقتی صالح (علیه السلام) آشکار شد علیه او موضع‌گیری کردند. وضعیت قائم (علیه السلام) نیز مانند صالح است.»

غیبت ابراهیم (علیه السلام)

... از ابوبصیر از ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «... ابراهیم (علیه السلام) پیوسته در غیبت و شخصیتش پنهان بود و امرش را پوشیده می‌داشت تا زمانی که آشکار شد؛ پس به دستور خداوند - تعالی ذکره - حقیقت را بیان کرد و خداوند قدرت خود را در او آشکار کرد.»

سپس وی (علیه السلام) برای بار دوم غایب شد و این زمانی بود که طاغوت وی را از شهر تبعید کرد و فرمود: ﴿وَاعْتَرِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾ (و از شما و آنچه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم و پروردگارم را می‌خوانم. امیدوارم که در خواندن پروردگارم ناامید بازنگردم).

غیبت یوسف (علیه السلام)

اما غیبت یوسف (علیه السلام) بیست سال بود. او در آن دوران روغن استفاده نکرد، سرمه نکشید، عطر نزد و زن‌ها را لمس نکرد تا اینکه خداوند خاندان یعقوب را جمع کرد و یوسف و برادران و پدر و دایی‌اش را گرد هم آورد. او سه روز از آن دوران را در چاه، چند سال در زندان و بقیه سال‌ها را در فرمانروایی به سر بُرد. او در مصر، و یعقوب در فلسطین بود و بین آن دو نه روز فاصله بود. وضعیت‌های مختلفی در غیبتش بر او گذشت؛ از جمله اینکه برادرانش بر کشتنش جمع شدند و سپس وی را در تاریکی چاه انداختند. بعد او را به بهایی اندک و چند درهم فروختند؛ سپس مصیبت او با آزمایش زن عزیز [مصر] و بعد از آن با زندان چندساله بود. بعد از آن فرمانروایی مصر به او رسید و خداوند

تعالی ذکره۔ آموزش را سروسامان داد و تأویل رؤیایش را برایش اراده فرمود... .

غیبت موسی علیه السلام

... از سعید بن جبیر از سیدالعابدین علی بن حسین... که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی وفات یوسف علیه السلام فرا رسید شیعیان و اهل بیت خود را جمع کرد و ثنای خدا را گفت؛ سپس دربارهٔ سختی و گرفتاری که به آنها می‌رسد با آنان سخن گفت؛ که در آن مردان کشته و شکم زنان باردار پاره و کودکان ذبح می‌شوند تا اینکه خدا حق را در قائم از فرزندان لایوی بن یعقوب آشکار می‌سازد. او مردی است سبزه و بلندقامت و خصوصیات او را توصیف نمود. آنان به آنچه او گفته بود تمسک جستند و غیبت و سختی برای بنی اسرائیل اتفاق افتاد، درحالی که آنان چهارصد سال منتظر قیام قائم بودند تا اینکه مژدهٔ ولادت او را شنیدند و نشانه‌های ظهورش را دیدند و مصیبت بر آنان سخت شد و با چوب و سنگ بر آنان حمله‌ور شدند. فقیهی که با سخنانش آرامش می‌گرفتند مورد تعقیب قرار گرفت و پنهان شد. کسی را به‌سوی او فرستادند و گفتند: در سختی با سخنان شما آرامش می‌یافتیم. او آنان را به‌سوی صحرائی برد و با آنها نشست و دربارهٔ قائم و خصوصیاتش و نزدیک‌بودن امرش سخن گفت. شبی مهتاب بود، در همین حال بودند که موسی علیه السلام نزدشان آمد، درحالی که وی در آن زمان برای گردش از خانهٔ فرعون بیرون آمده بود. از موکبش کناره گرفت و به سویشان آمد درحالی که سوار بر قاطری بود و عبایی از خز بر دوش داشت. آن فقیه وقتی او را دید وی را با خصوصیاتش شناخت، برخاست و خود را روی پاهای او انداخت و آنها را بوسید؛ سپس گفت: سپاس و ستایش از آن خداوندی است که مرا نمیراند تا تو را به من نشان داد. وقتی پیروان این را دیدند فهمیدند که وی صاحب آنان

است، بر زمین افتادند و خداوند (عزوجل) را شکر گفتند. تنها این سخن را بر زبان راند: امیدوارم خداوند در فرَج شما تعجیل فرماید. بعد از آن موسی غیبت کرد و به سوی شهر مدین رفت و مدتی نزد شعیب ماند. غیبت دوم برای آنان از غیبت اول سخت تر و پندجاه و اندی سال بود».

ذکر درگذشت موسی (علیه السلام) و واقع شدن غیبت با اوصیا و حجت های پس از وی تا روزگار مسیح (علیه السلام)

... جعفر بن محمد بن عماره از پدرش برای ما حدیث نمود و گفت: به صادق، جعفر بن محمد (علیه السلام) عرض کردم: از وفات موسی بن عمران (علیه السلام) مرا با خبر فرما. فرمود: «... سپس یوشع بن نون (علیه السلام) پس از موسی (علیه السلام) امر را بر عهده گرفت، درحالی که بر دردها، آسیبها و مصیبت های سخت از سوی طاغوتیان شکیبایی می نمود، تا اینکه سه طاغوت درگذشتند؛ پس از آنان امر وی تقویت شد و دو مرد از منافقان قوم موسی (علیه السلام) همراه با صفورا دختر شعیب همسر موسی (علیه السلام) با صد هزار مرد علیه او خروج کردند. آنان با یوشع- بن نون (علیه السلام) پیکار کردند و او آنها را به قتل رساند و تعداد بسیاری از آنان را کشت و با اجازه خداوند (تعالی ذکره) دیگران را در هم کوبید و صفورا دختر شعیب را به اسارت برد و به او فرمود: در دنیا تو را بخشیدم تا با پیامبر خدا موسی (علیه السلام) دیدار کنم و از آنچه از تو و قوم تو دیدم نزد او شکایت می کنم. صفورا گفت: اوایلا! به خدا سوگند اگر بهشت برایم حلال شده باشد حیا دارم از اینکه فرستاده خدا را در آن بینم درحالی که به حجابش هتک حرمت و پس از او علیه وصی اش خروج نمودم.

پیشوایان پس از یوشع بن نون تا زمان داوود (علیه السلام) چهارصد سال پنهان شدند. آن ها یازده نفر بودند و قوم هریک از آنان در زمان خودشان با پیشوای خود رفت و آمد می کردند و آموزه های دین خود را از او می گرفتند تا اینکه امر به آخرین آنان رسید و او از آن ها پنهان شد؛ سپس برایشان آشکار شد و مؤذنه

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۳۴

داوود عليه السلام را به آنان داد و خبر داد که داوود عليه السلام همان کسی است که زمین را از جالوت و سربازانش پاک می‌کند و گشایش آنان در ظهور اوست؛ پس آنان نیز او را انتظار می‌کشیدند».^(۱)

قائم عليه السلام فرستاده‌ای از فرستادگان گران قدر خدا و همانند آن‌ها خلیفه خداست. او سنت‌هایی از آنان دارد، از جمله غیبت. نمونه‌هایی از روایاتی که بر این مطلب تأکید می‌کنند:

– نعمانی با سندش روایت می‌کند: ... از مفضل بن عمر از ابوعبدالله عليه السلام که فرمود: «صاحب این امر غیبتی دارد و در آن می‌فرماید: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾»^(۲) (و چون از شما ترسیدم گریختم؛ ولی پروردگار من به من حکمی داد و مرا در شمار فرستادگان آورد).^(۳)

– کلینی با سندش روایت می‌کند: ... از زراره که می‌گوید: از ابوعبدالله عليه السلام شنیدم که فرمود: «قائم پیش از آنکه قیام کند غیبتی دارد. او از کشته شدن می‌ترسد» و با دستش به شکم خود اشاره فرمود.

– ... از اسحاق بن عمار روایت است: ابوعبدالله عليه السلام فرمود: «قائم دو غیبت دارد: یکی از آن‌ها کوتاه و دیگری طولانی است. در غیبت اول کسی از مکان و جای او خبر ندارد مگر شیعیان خاصش، و در دیگری کسی از جای او اطلاع ندارد، مگر کارگزاران خاص او».^(۴)

و در خصوص اینکه قائم عليه السلام سنت فرستادگان را دارد روایات بسیاری وجود دارند. گفته شد که مثل او مثل صالح عليه السلام است؛ همچنین به‌عنوان مثال:

۱- کمال‌الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۱۵۴-۱۵۸

۲- شعراء، ۲۱

۳- غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۸۰

۴- کافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۸ و ۱۹ و ۲۰

- صدوق با سندش روایت می‌کند... از سدیر که می‌گوید: از ابو عبدالله (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «در قائم سنتی از یوسف وجود دارد». عرض کردم: گویا شما خبر او یا غیبتش را یاد می‌فرمایید؟ فرمود: «و آنچه این امت خوکنما انکار می‌کنند. برادران یوسف، نوادگان [و] فرزندان پیامبران بودند، باین حال یوسف را چون متاعی تجاری دیدند و او را فروختند، درحالی که آنان برادرانش بودند و او هم برادرشان بود. آن‌ها ایشان را نشناختند تا آن هنگام که خود به آنان گفت: ﴿أَنَا يَوْسُفُ وَهَذَا أَخِي﴾ (من یوسف هستم و این هم برادر من)؛ پس این امت چه چیزی را انکار می‌کنند؟ اینکه خداوند عزوجل در برهه‌ای از زمان بخواهد حجتش را از آنان پوشیده بدارد؟! روزگاری یوسف پادشاه مصر بود و بین او و پدرش مسافت هجده روز فاصله بود. اگر خداوند تبارک و تعالی می‌خواست که مکانش را به او بشناساند این توانایی را داشت. به خدا سوگند! یعقوب و فرزندان او وقتی بشارت را شنیدند نه‌روزه به مصر رسیدند؛ پس این امت چه چیزی را انکار می‌کنند؟ اینکه خداوند عزوجل با حجتش همان کاری را انجام دهد که با یوسف انجام داد؟! اینکه بین آنان رفت‌وآمد می‌کند، در بازارهایشان راه می‌رود و پای بر زیرانداز آن‌ها می‌گذارد؟! درحالی که او را نمی‌شناسند؛ تا اینکه خداوند به او اجازه دهد که خودش را به آنان بشناساند؛ همان‌گونه که به یوسف (علیه السلام) اجازه داد.»^(۱)

همچنین از او، با سندش از عبدالله بن سنان از ابو عبدالله (علیه السلام) که می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که می‌فرمود: «در قائم سنتی از موسی بن عمران (علیه السلام) وجود دارد». عرض کردم: سنت وی از موسی بن عمران چیست؟ فرمود: «پنهان بودن تولد و غیبت از قومش». عرض کردم: موسی چه مدت از خانواده و قومش غایب شد؟ فرمود: «بیست و هشت سال.»^(۲)

کسی که روایات پیشین را مطالعه کند می‌تواند مطلب زیر را متوجه گردد:

۱- کمال‌الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۱۴۵

۲- همان منبع، ص ۱۵۲

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۳۶

۱- غیبت، سنتی الهی است که در مورد بسیاری از فرستادگان خداوند اتفاق افتاده است؛ مانند ادریس، صالح، ابراهیم، یوسف، موسی و دیگر حجت‌های خداوند (درود خداوند بر همگی‌شان) و تنها قائم (علیه السلام) این‌گونه نبوده است.

۲- دو کلمه «ظهور و خروج» به‌عنوان مسیری از مسیرهای فرستادگان و همچنین «غیبت، فترت، مخفی‌شدن، کتمان و پنهان‌شدن» به‌عنوان مسیری دیگر در متون آورده شده‌اند. این دو مسیرهایی هستند که در بحث پیشین در حرکت فرستادگان شناختیم.

بنابراین شکی نیست که غیبت امام مهدی (علیه السلام) در مسیر دوم واقع می‌شود؛ به همین دلیل می‌بینیم عبارت‌هایی که در متون پیش‌گفته استفاده شده است - که درباره غیبت فرستادگان پیشین خدا سخن می‌گوید- مانند مخفی‌شدن، کتمان، پنهان‌شدن و موارد دیگر درباره مهدی (علیه السلام) نیز استفاده شده است؛ بنابراین غیبت ایشان (علیه السلام) فترت است و مدت‌زمان آن یکی از زمان‌های فترت محسوب می‌شود.

به همین دلیل کلینی با سندش روایت می‌کند: ... ابو حمزه می‌گوید: بر ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) وارد شدم و به ایشان عرض کردم: آیا شما صاحب‌الامر هستید؟ فرمود: «خیر» عرض کردم: فرزند شماست؟ فرمود: «خیر». عرض کردم: آیا فرزند فرزند شماست؟ فرمود: «خیر». عرض کردم: فرزند فرزند فرزند شماست؟ فرمود: «خیر». عرض کردم: او کیست؟ فرمود: «کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌طور که لبریز از ظلم و ستم شده است. او در زمان فترت امامان خواهد بود، همان‌طور که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمان فترت فرستادگان مبعوث شد».^(۱)

اشاره روایت، واضح می‌باشد به اینکه غیبت، فترت است؛ و وقوع آن در بین امامان دقیقاً همان‌گونه است که در بین فرستادگان و انبیا اتفاق افتاده است.

پیش‌تر دانستیم که مردم یا «قابل و پذیرنده»، خودشان علت وقوع فترت هستند.

آنان کسانی هستند که فرستاده الهی را مجبور می‌کنند به مسیر مخفی کردن خود بروند. ما باید به این حقیقت اذعان کنیم که فرستادگان خدا در فترت، به غیبت واداشته شده‌اند و غایب نیستند، آن‌ها منتظر هستند و نه منتظر (کسانی که انتظارشان کشیده می‌شود)؛ و از آنجا که امام مهدی (علیه السلام) یکی از فرستادگان فترت‌هاست روایات بسیاری را می‌یابیم که اشاره دارند به اینکه ظهور آن حضرت با آماده‌شدن پذیرنده ارتباط پیدا می‌کند؛ کسانی که شایستگی به‌دوش کشیدن رسالت الهی وی و یاری او را داشته باشند و دست‌کم هیچ‌کس نمی‌تواند ضرورت آماده‌سازی تعداد «۳۱۳ مرد» را به‌عنوان شرط ظهور امر و آغاز برپایی دولت عدل انکار کند.

ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «... آگاه باشید! هرگاه آن عده توصیف‌شده سیصدوه تن و اندی کامل شوند، آنچه شما می‌خواهید واقع خواهد شد.»^(۱)

و صدوق با سندش روایت می‌کند:... از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی که می‌گوید: به محمد بن علی بن موسی (علیه السلام) عرض کردم: امیدوارم شما همان قائم از اهل بیت محمد باشید که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده است. فرمود: «ای ابوالقاسم! هیچ‌یک از ما نیست، مگر اینکه قائم به امر خدا و هدایتگر به دین خدا باشد؛ اما آن قائمی که خداوند به‌واسطه او زمین را از اهل کفر و ناسپاسی پاکیزه و زمین را از قسط و عدل آکنده می‌نماید کسی است که ولادتش بر مردم مخفی و شخصیتش پنهان است و بردن نامش حرام. او به نام و کنیه رسول خدا خوانده می‌شود؛ و او کسی است که زمین برایش پیچیده و هر سختی‌ای برایش نرم می‌شود. اصحابش به تعداد اهل بدر (سیصدوسیزده نفر) به سویش جمع می‌شوند، هریک از گوشه‌ای از زمین و این سخن خداوند است که می‌فرماید: ﴿أَیْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (هرجا که باشید خداوند همه شما را گرد می‌آورد، که او بر هر چیز تواناست) و هرگاه این عده از مخلصین برایش گرد آیند

علت امر سال فرستادگان (علت امر سال مرسل) ۱۳۸

خداوند امرش را آشکار می‌کند، و هنگامی که حلقه کامل شود - یعنی ده هزار مرد - به اذن خدا خروج می‌کند.^(۱)

این روایت صراحت دارد که تبدیل مسیر حرکت فرستاده الهی - یعنی امام مهدی (علیه السلام) - از حالت اختفا و غیبت به حالت ظهور و خروج، متوقف بر آماده شدن «۳۱۳ مرد» به عنوان شرط ظهور امر ایشان بین مردم و همچنین متوقف بر «ده هزار مرد» به عنوان شرط خروج ایشان می‌باشد.

به عبارت دیگر: ظهور امر وی بین مردم در گرو آماده سازی ۳۱۳ مردی است که آمادگی استقبال از او را دارند و عکس آن نیز صحیح است؛ یعنی علت ظاهر نشدن امر ایشان عدم وجود این تعداد است؛ یعنی قابل و پذیرنده‌ای برای دعوت ایشان وجود ندارد!

این حقیقتی است در نهایت اهمیت؛ ولی اکنون روشن شد که این نکته، علت حقیقی غیبت کبرای ایشان و ادامه اش در طول قرن‌های متمادی را مشخص می‌کند؛ ولی باینکه خدای سبحان از قبل نسبت به وضعیت مردم در دوره‌های فترت، علم دارد و می‌داند از فرستادگانش روی گردان می‌شوند ولی حکمت او (عزوجل) چنین اقتضا می‌کند که فرستادگانش را گسیل بدارد تا حجت را بر آن‌ها تمام کند و عذر و بهانه آنان را از بین ببرد. ﴿لَئِنَّمَا يَكُونِ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (تا مردم را پس از فرستادگان در برابر خدا حجتی نباشد).

یک پرسش باقی می‌ماند: چرا خدا در زمان‌های فترت به فرستاده‌اش دستور تبلیغ نمی‌دهد؟

پاسخ: از سر لطف و مهربانی بر مردم؛ و این مطلب در ادامه روشن خواهد شد.

۳.۴.۲. وضعیت مردم در زمان فترت

شکی نیست که به قدر ذره‌ای، از علم خداوند سبحان پوشیده نمی‌ماند و حتی خداوند پیش از آفریدن آفریدگانش به وضعیت آنان آگاه است، در نتیجه او می‌داند که در زمان فترت، قابل و پذیرنده‌ای برای استقبال از فرستاده الهی وجود ندارد؛ به این معنا که اگر فرستاده‌اش به دعوت الهی مردم اقدام نماید نتیجه‌اش رد کردن و نپذیرفتن آن‌ها خواهد شد؛ اما حکمت اقتضا می‌کند که فرستاده‌ای وجود داشته باشد تا عذر و بهانه آن‌ها از میان برداشته شود؛ همان‌طور که رحمت خدا چنین اقتضا می‌کند که به فرستاده‌اش دستور تبلیغ به مردم را ندهد؛ زیرا اگر وی آنان را تبلیغ کند و آن‌ها او را نپذیرند مستحق جهنم خواهند شد و به‌طور قطع نهایت آنان به جهنم منتهی خواهد شد؛ بنابراین عدم تبلیغشان - در چنین وضعیتی - آنان را در وضعیت رهاشده برای رحمت خدای سبحان - که رحمتش در هر چیزی گسترده است - قرار می‌دهد: اگر بخواهد آن‌ها را عذاب می‌کند و اگر بخواهد توبه‌شان را می‌پذیرد و آنان را می‌بخشاید. علی‌رغم بزرگ بودن گناه و قصور و کوتاهی شدید آن‌ها در نپذیرفتن فرستادگان خدا، ولی این کوتاهی و تقصیر به این معنا نخواهد بود که آن‌ها در آتش جاودان بمانند؛ به این ترتیب علت عدم تبلیغ آن‌ها توسط فرستاده در دوران فترت، واگذار نمودن آنان به رحمت خداوند می‌باشد.

برای روشن شدن بیشتر باید ابتدا در برخی از متون که به‌طور کلی درباره گروه‌های مردم است توفقی داشته باشیم و سپس ببینیم وضعیت این گروه‌های مختلف مردم در دوران فترت چگونه خواهد بود:

۱- حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَخْرُونَ مَرْجُونَ لَأْمُرِ اللَّهِ إِمَّا يَعْذِبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^(۱) (و عده‌ای دیگر که واگذار شده به فرمان خدا هستند: یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه‌شان را می‌پذیرد، و خدا دانای حکیم است).

۲- و حق تعالی می فرماید: ﴿وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^(۱) (و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کاری شایسته را با کار بد درآمیخته‌اند؛ امید است خدا توبه آنان را بپذیرد که خداوند به راستی آمرزنده مهربان است).

۳- و حق تعالی می فرماید: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَٰئِكَ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَغْفُو عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا﴾^(۲) (مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند، نه چاره‌ای دارند، و نه راهی می‌یابند. ممکن است خداوند، آن‌ها را مورد عفو قرار دهد؛ و خداوند، عفوکننده و آمرزنده است).

۴- کلینی با سندش روایت می‌کند: ... از حمزة بن طیار که می‌گوید: ابو عبد الله (علیه السلام) به من فرمود: «مردم شش گروه هستند». راوی می‌گوید: عرض کردم: آیا به من اجازه می‌دهید بنویسم؟ فرمود: «بلی». عرض کردم: چه بنویسم؟ فرمود: «بنویس اهل وعده داده‌شده که عبارت است از اهل بهشت و اهل آتش، و بنویس: ﴿وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾ (و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کرده و کاری شایسته را با کار بد درآمیخته‌اند)». راوی می‌گوید: عرض کردم: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: «وحشی از آنان است» و فرمود: «بنویس: ﴿وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ﴾ (و عده‌ای دیگر که واگذار شده به فرمان خدا هستند: یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه‌شان را می‌پذیرد)، و بنویس: ﴿إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا﴾ (مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند، نه چاره‌ای دارند، و نه راهی می‌یابند) آن‌ها کسانی هستند که هیچ چاره‌جویی به سمت

۱- توبه، ۱۰۲

۲- نساء، ۹۸-۹۹

کفر نیابند و به هیچ راهی به سوی ایمان هدایت نشده‌اند؛ پس اینان کسانی هستند که ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ﴾ (امید است خدا از ایشان درگذرد)؛ و بنویس: اصحاب اعراف». راوی می‌گوید: عرض کردم: اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟ فرمود: «قومی که نیکی‌ها و بدی‌هایشان مساوی است که اگر آنان را وارد آتش نماید به دلیل گناهانشان و اگر آنان را وارد بهشت کند از سر رحمتش است»^(۱).

۵- و همچنین با سند روایت شده است: ... از حمزة بن طیار که می‌گوید: ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «مردم بر شش گروه هستند که همگی‌شان به سه فرقه بازمی‌گردند: ایمان، کفر و گمراهی. آنان وعده‌داده‌شدگانی هستند که خداوند بهشت و آتش را به آن‌ها وعده داد: مؤمنان، کافران، مستضعفان؛ کسانی که امید به امر خداوند دارند که یا آنان را مورد عذاب قرار می‌دهد و یا توبه‌شان را می‌پذیرد، کسانی که به گناهان خود اعتراف کردند و عملی شایسته را با عملی بد درآمیختند؛ و اهل اعراف»^(۲). پس از خواندن این متون می‌توانیم مطالب زیر را به‌طور خلاصه بیان کنیم:

اول: مردم بر شش گروه هستند و لا غیر:

- ۱- کسانی که وعده بهشت به آنان داده شده است؛ که مؤمنان هستند.
- ۲- کسانی که وعده آتش به آنان داده شده است؛ که کافران هستند.
- ۳- کسانی که به گناهانشان اعتراف کرده‌اند و کار شایسته را با بد درآمیختند.
- ۴- کسانی که به امر خدا امیدوار هستند.
- ۵- مردان، زنان و کودکان مستضعف^(۳) که چاره‌ای در برابر کفر و راهی نیز

۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۱

۲- همین منبع، ج ۲، ص ۳۸۱، ح ۲

۳- نظر رایج بیشتر علمای مسلمان این است که کودکان مسلمان وارد بهشت می‌شوند و آن‌ها به روایاتی استناد می‌کنند که در این خصوص آمده است؛ ولی چنین روایاتی رد نمی‌کند آن‌ها جزو مستضعفانی باشند که به رحمت خدا موکول شده‌اند که اگر بخواهد به آنان رحم می‌کند؛ و به‌هیچ‌وجه ممکن نیست از وعده‌داده‌شدگان به ورود به بهشت چنین برداشت شود که آنان جزو مؤمنان (گروه اول) باشند؛ البته متن قطعی وارد شده که آنان جزو مستضعفان هستند؛ اما نظرات علما درباره کودکان غیرمسلمان چندگانه است.

به سوی ایمان ندارند.

۶- اصحاب اعراف که نیکی‌ها و بدی‌هایشان یکسان است.

دوم: این گروه‌های شش‌گانه در نهایت به سه دسته تقسیم می‌شود:

۱- اهل ایمان که به بهشت وعده داده شده‌اند.

۲- اهل کفر که به آتش وعده داده شده‌اند.

۳- اهل گمراهی که این‌ها سایر گروه‌هایی را شامل می‌شوند که پیش‌تر بیان

شد.

سوم: هر کدام از اهل وعده‌داده‌شدگان به بهشت و آتش به آنجایی رهسپار هستند که خدا به آن‌ها وعده داده است؛ ولی در مورد سایر گروه‌ها چنین وعده‌الهی در حقشان وجود ندارد. به آن‌ها وعده‌ ورود به بهشت داده نشده و وعده‌ ورود به آتش هم داده نشده است. بلکه آن‌ها:

- ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَنْهُمْ﴾ (امید است خدا توبه‌ آنان را بپذیرد) در مورد

اعتراف‌کنندگان به گناهانشان.

- ﴿إِنَّمَا يَعَذِّبُهُمْ وَإِنَّمَا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ﴾ (یا آنان را عذاب می‌کند و یا توبه‌شان را

می‌پذیرد) در مورد کسانی که امیدوار به امر خدا هستند.

- ﴿عَسَى اللَّهُ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ﴾ (امید است خدا از ایشان درگذرد)؛ در مورد

مستضعفان.

- «اگر آنان را وارد آتش کند به دلیل گناهانشان است و اگر آنان را وارد

بهشت کند از سر لطف و رحمتش است»؛ در مورد اهل اعراف.

کاملاً روشن است که این چهار گروه آخر - یا به عبارت دیگر اهل سومین فرقه - را

یک مسئله گرد هم می‌آورد: آن‌ها به رحمت‌ خدای سبحان واگذار شده‌اند که اگر

بخواهد به آنان رحم می‌کند و آنان را می‌بخشاید و اگر بخواهد آنان را مورد عذاب قرار

می‌دهد.

حال وقتی دانستیم که اهل فترت، آمادگی استقبال از فرستاده الهی را ندارند و بین آنان پذیرندهای برای دعوت وی موجود نیست، پس امکان ندارد که آن‌ها جزو وعده‌داده‌شدگان به بهشت (گروه اول) باشند، همان‌طور که عدم دستور خدای سبحان به فرستاده برای تبلیغ در زمان آن‌ها، از سر فضل و رحمت الهی است و آن‌ها البته غیر از کافران^(۱) - را از اینکه جز وعده‌داده‌شدگان به آتش (گروه دوم) باشند دور نگه می‌دارد؛ در نتیجه وضعیت اهل فترت - تأکید می‌کنم غیر از کافران - به این صورت خلاصه می‌شود که آن‌ها وضعیت گروه‌های چهارگانه را دارند؛ یعنی آن‌ها به رحمت خداوند سبحان واگذار شده‌اند.

به روشنی دیدیم که علت دور شدن آن‌ها (اهل فترت) از گروه دوم و قرار گرفتن آن‌ها در دسته امیدواران به رحمت خداوند سبحان - که اگر بخواهد شامل آنان نیز می‌شود - عدم اقدام فرستاده به تبلیغ می‌باشد که در غیر این صورت اگر فرستاده اقدام به تبلیغ آنان می‌کرد و در بینشان پذیرنده‌ای برای دعوتش پیدا نمی‌شد، به‌طور قطع وعده آتش در انتظار آن‌ها بود و خداوند خُلف وعده نمی‌کند. این رحمت خداوند سبحان است که قلم در توصیف آن خشک می‌شود. این همان حقیقت وضعیت اهالی دوره‌های فترت است.

از دیدگاه علمای دین در این مسئله بسیاری از افرادی که نظراتشان محترم است موفق نشدند معنای صحیح فترت را از نظر خود بیان کنند - که پیش‌تر این مطلب را دانستیم - چه برسد به اینکه وضعیت اهل فترت را بیان نمایند؛ ولی علی‌رغم این نکته برخی از سخنان آن‌ها را با توضیحی مختصر بیان می‌دارم:

۱- سید طباطبایی دوازده نظر درباره وضعیت اصحاب اعراف بیان نموده است و به آن‌ها چنین می‌افزاید:

۱- «غیر از کافران»، زیرا کفر، کافر را جزو گروه دوم از گروه‌های شش‌گانه قرار می‌دهد و می‌توانیم بگوییم او را جزو فرقه دوم از فرقه‌های سه‌گانه‌ای که بازگشت بندگان به سوی آن است قرار می‌دهد.

«آنان همان کسانی هستند که کارهای نیک یا بدشان برتری و رجحانی بر یکدیگر ندارد؛ چه این وضعیت به دلیل عدم اتمام حجت و تعلق نگرفتن تکلیف بر آنان باشد تا در مورد آن محاسبه نشوند مانند کودکان، دیوانگان، اهل فترت و افراد دیگر شبیه آنها- و چه به دلیل مساوی بودن اندازه و مقدار نیکی‌ها و بدی‌هایشان باشد؛ حکم هر دو گروه یکسان است.»^(۱)

پاسخ: او فرض می‌گیرد که اهل فترت جزو کسانی هستند که حجت بر آنان تمام نشده است که این صحیح نیست. حقیقت این است که حجت و دلیل خدا بر همه مردم تمام شده است -چه اهل فترت باشند یا نباشند- و همان‌طور که در بحث‌های پیشین دانستیم عذر و بهانه آن‌ها از بین رفته است و هر فرضی غیر از این فرض، چنین خواهد رساند که مردم در برابر خداوند حجت و دلیلی دارند! خداوند بسی والاتر از چنین نسبتی است!

۲- استرآبادی:

«اهل فترت، معذور هستند؛ زیرا از آمدن شریعت غافل‌اند.»^(۲)

پاسخ: از متون پیشین دانستیم که امر و نهایت اهل فترت بر عهده خداوند است که اگر بخواهد با فضل و بخشش خود به آنان رحم می‌کند و اگر بخواهد آنان را به واسطه گناهانشان عذاب می‌کند؛ اما اینکه آن‌ها عذر و بهانه‌ای دارند به این معنا خواهد بود که حجت بر آنان تمام نشده است که این نظر همان‌طور که در مطلب پیشین گفته شد- باطل است.

۳- سید حسن بن علی سقاف:

«اهل فترت نجات پیدا می‌کنند، چراکه به شریعت فرستاده‌ای تکلیف

۱- تفسیر المیزان، سید طباطبایی، ج ۸، ص ۱۲۸

۲- الفوائد المدنیة و الشواهد المکیة، محمد امین استرآبادی، ص ۳۴۷

نشده‌اند؛ زیرا حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^(۱) (و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم) و می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ أَنَّ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا غَافِلُونَ﴾^(۲) (این به خاطر آن است که پروردگارت هیچ‌گاه [مردم] شهرها و آبادی‌ها را به خاطر ستم‌هایشان، در حال غفلت و بی‌خبری هلاک نمی‌کند)^(۳).

پاسخ: روشن است که حکم وی مبنی بر نجات یافتن اهل فترت به این دلیل است که وی فترت را به خالی بودن از فرستاده تفسیر کرده که معنایی باطل است. صحیح این است که فرستاده وجود دارد ولی به تبلیغ دستور داده نشده است؛ زیرا همان‌طور که بیانش گذشت- پذیرنده‌ای وجود ندارد.

۴- آلوسی:

«نظر اهل کلام، اصول [اشاعره] و فقهای شافعی این است که اهل فترت عذاب نمی‌شوند».^(۴)

پاسخ: دلیل قطعی بر یقین به عذاب‌نشدن آنان وجود ندارد؛ بلکه از برخی از متون دینی پیشین دانستیم که امر و فرجام آنان و افراد مشابهمشان به رحمت خداوند واگذار شده و بر عهده اوست که اگر بخواهد به آنان رحم می‌کند و اگر بخواهد آنان را به واسطه گناهانشان عذاب می‌کند.

۵- محمد صالح عثیمین:

«پرسش: فرجام اهل فترت چیست؟»

۱- اسراء، ۱۵

۲- انعام، ۱۳۱

۳- صحیح شرح العقیده الطحاویة، حسن بن علی سقاف، ص ۸۲

۴- تفسیر آلوسی، ج ۱۵، ص ۴۰

پاسخ: اهل فترت دو دسته‌اند:

دسته اول: کسانی که حجت بر آنان اقامه شده و حق را شناختند ولی از آنچه پدرانشان بر آن بوده‌اند پیروی کردند. این افراد عذر و بهانه‌ای ندارند و فرجامشان این است که جزو اهل آتش‌اند.

دسته دوم: کسانی که حجت بر آنان اقامه نشده است. امر آنان بر عهده خداوند (عزوجل) می‌باشد و ما فرجام آنان را نمی‌دانیم. این موردی است که شرع بر آن تصریحی ندارد؛ اما آنان که با دلیلی صحیح ثابت شود که در آتش هستند، در آتش خواهند بود»^(۱).

پاسخ: هیچ دلیلی برای این تقسیم‌بندی وجود ندارد. حجت و دلیل خدا بر همه اهل فترت و غیر فترت اقامه شده و عذر و بهانه آن‌ها از بین رفته است ﴿لَيْتَآ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ (تا مردم را پس از فرستادگان، در مقابل خدا حجتی نباشد) و همان‌طور که دانستیم این مورد -یعنی اتمام حجت و از بین بردن عذر و بهانه- غرض از ارسال می‌باشد.

این‌ها نمونه‌هایی از نظرات علمای مسلمانان از فرقه‌های مختلف بود. پوشیده نیست که سرمنشأ روزه‌ای که آن‌ها در آن وارد شدند، عدم شناخت غرض صحیح از ارسال و درعین‌حال معنای درست فترت می‌باشد.

شایان ذکر است در انتها اشاره‌ای داشته باشیم به اینکه مردم در این عالم وارد دومین امتحان شده‌اند؛ البته پس از عالم ذر که همه نفس‌ها بی‌هیچ استثنایی وارد امتحان اول شدند و به استحقاق و جایگاه خود دست یافتند^(۲) و بر علما و محققان

۱- مجموع الفتاوی و رسائل الشیخ محمد صالح العثیمین، ج ۲، ص ۴۸، باب الآخر- ۱۷۲

۲- برای آگاهی از برخی روایاتی که اشاره به عالم ذر دارد، به مبحث «۲-۱-۲» از بین بردن عذر، ارسال به‌سوی همه مردم را لازم نمی‌کند» از همین محور مراجعه نمایید.

دینی لازم است هنگام شناخت وضعیت اهل فترت، اعراف، امیدواران، مستضعفان و حتی کودکان، از این حقیقت غافل نباشند. توجه به این واقعیت، برخی از این اشکالاتی که درباره کودکان و مرگ آنان پیش از رسیدن به سن تکلیف پیش می‌آید را برطرف می‌نماید.

نکته: لازم بود در این محور به نکته پنجمی یعنی ختم نبوت و ارسال بپردازم ولی به دلیل اهمیت این موضوع و حساسیت و طولانی بودنش آن را در یک محور جداگانه آوردم که محور سوم این تحقیق می‌باشد.

۳. ختم نبوت و ارسال الهی

حق تعالی می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^(۱) (محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی او فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خدا همواره بر هر چیزی داناست).

همه مسلمانان با تمامی فرقه‌های شناخته شده‌شان اتفاق نظر دارند که فرستاده خدا محمد ﷺ آخرین انبیا و فرستادگان است و هیچ پیامبری پس از ایشان نیست و طبیعتاً همان‌طور که می‌گویند هیچ فرستاده‌ای نیز پس از ایشان نیست. این از نظر آنان مسئله‌ای ضروری است و هیچ بحثی در آن وجود ندارد و حتی حکم تا حد ارتداد کسی که منکر این مطلب باشد نیز رسیده است؛ تا آنجا که آن‌ها هنگام پاسخ‌گویی به پرسش‌های برخی از محققان ملحد و دیگران، بحث خود را بر جنبه‌های دیگری از آن نیز متمرکز کرده‌اند مانند راز ختم نبوت و ارسال و لازمه‌ها و فواید آن- و به هیچ‌وجه به ذهن هیچ‌یک از آنان خطور نکرده است که این احتمال وجود دارد که «ختم» معنای دیگری جز تصور آن‌ها داشته باشد.

به‌طور کلی، در این محور از این تحقیق بر اهمیت این مورد مهم و معنای صحیح

آن، که با غرض از ارسال ارتباط دارد توقفی خواهیم داشت.

۱.۳-۱. معنای «ختم» و دلایل آن از نظر علما

در ابتدا به معنای «ختم» خواهیم پرداخت و سپس به دلایل آن.

۱.۳-۱.۱. معنای «ختم» در این آیه

برخی از متون علما که معنای «ختم» در این آیه را توضیح می‌دهند:

- شیخ طبرسی:

«فقط عاصم «خاتم النبیین» را با فتحه تاء خوانده است و دیگران با مکسور بودن تاء خوانده‌اند... و با کسره تاء، خاتم، کسی است که آن‌ها را به پایان بُرد و ختم کرد و تاء با فتحه معنایش این خواهد بود که او آخرین پیامبران است و پس از وی پیامبری نیست»^(۱).

- سید طباطبایی:

«و این سخن حق تعالی ﴿وَ لَکِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ﴾ (ولی او فرستاده خدا و خاتم پیامبران است). خاتم با مفتوح بودن تاء، چیزی است که با آن ختم می‌شود، مانند مهر و قالب و به این معناست که با آن مهر و قالب زده می‌شود. اینکه ایشان خاتم النبیین است یعنی نبوت به واسطه او صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پایان رسیده است و پیامبری پس از او نیست»^(۲).

- ابن جریر طبری:

«... ولی او فرستاده خدا و خاتم النبیین است؛ کسی که نبوت را به پایان رسانده و به آن مهر زده است و پس از او برای هیچ‌کسی تا برپایی ساعت

۱- مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج ۸، ص ۱۶۰

۲- تفسیر المیزان، سید طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۲۵

گشایشی نخواهد شد...»^(۱).

- نحاس:

«ابوجعفر می گوید: کسی که «خاتم» را با فتحه تاء می خواند منظورش این است که آخرین آنان [پیامبران] است و کسی که با کسره می خواند «خاتم» معنایش این است که [امر] آنان را به پایان می رساند»^(۲).

توضیح: روشن است که نظر برخی از علما بر این است که «خاتم» با فتحه به معنی آخر و پایان، و با کسره [خاتم] به معنی آن چیزی است که به واسطه اش مهر زده می شود و نظر برخی دیگر عکس این مطلب است.

۲.۱.۳. دلایل ختم نبوت از نظر علما

اما در خصوص دلایل: برخی از این دلایل عبارت اند از:

- شیخ ناصر مکارم شیرازی می گوید:

«۲- دلایل اینکه پیامبر اسلام، خاتم انبیاست:

به رغم اینکه آیه مذکور به تنهایی برای اثبات این مطلب کافی است ولی دلیل اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خاتم انبیاست تنها به این مورد منحصر نمی شود...

به علاوه اجماع علمای مسلمان از یکسو اینکه این یک مسئله ضروری از نظر مسلمانان است، از سوی دیگر و از جهت سوم، روایات بسیاری از پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر امامان هدایت علیهم السلام وارد شده است که این مطلب را روشن می کند، در اینجا از باب شاهد و مثال- به برخی از آنها بسنده می کنیم:

۱- جامع البیان، ابن جریر طبری، ج ۲۲، ص ۲۱

۲- معانی القرآن، النحاس، ج ۵، ص ۳۵۶

۱- در حدیث معروف از پیامبر ﷺ آمده است: «حلال من تا روز قیامت حلال و حرام من تا روز قیامت حرام است...».

۲- حدیث معروف منزلت... این حدیث مسئله خاتم بودن را به طور کامل توضیح می دهد؛ زیرا ما در این حدیث می خوانیم که پیامبر ﷺ به علی (علیه السلام) می فرماید: «تو برای من به منزله هارون هستی برای موسی، جز اینکه پس از من پیامبری نیست».

۳- همچنین در حدیث مشهور دیگری... «مَثَل من و مَثَل انبیا مانند مثل مردی است که ساختمانی ساخته است...» این حدیث در صحیح مسلم با عبارت های مختلف آمده و از راویان بسیاری روایت شده است و این جمله «و من خاتم پیامبران هستم» در ذیل حدیث مذکور آمده است...

۴- اینکه پیامبر اسلام ﷺ خاتم النبیین است به صراحت در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه آمده است؛ از جمله آنها مطلبی است که در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام ﷺ می بینیم و ایشان (علیه السلام) می فرماید: «امانت دار وحی اش و خاتم فرستادگانش و بشارت دهنده رحمتش و انذار دهنده از عذابش» و در خطبه ۱۳۳ آمده است: «او را در زمان فترتی از فرستادگان فرستاد که در آن زمان، زبان ها با هم در نزاع بودند. فرستادگان با او تمام شدند و وحی به واسطه وی ختم شد»؛ و ایشان (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه پس از شمردن آموزه های انبیای پیشین می فرماید: «تا اینکه خداوند سبحان محمد را فرستاد تا وعده اش به انجام و نبوتش به اتمام برسد».

۵- مسئله خاتم بودن در پایان خطبه وداع نیز آمده است... آنجا که می فرماید: «شاهد شما به غایتان برساند که پیامبری پس از من نیست و امتی پس از شما نیست». سپس دستش را به سوی آسمان بلند کرد تا آنجا که سپیدی زیر بغلش مشخص شد و فرمود: «خدا یا! گواه باش که من رساندم».

۶- در حدیث دیگری که در کافی از امام صادق (علیه السلام) آمده است، ایشان می‌فرماید: «خداوند با پیامبر شما پیامبران را ختم کرده و به هیچ وجه پس از او پیامبری نیست و با کتاب شما کتاب‌ها را ختم کرد و به هیچ وجه پس از آن کتابی نیست.»^(۱)

- شیخ سبحانی این گونه افزوده است:

«علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) اولین دوازده امام است که غسل رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را بر عهده گرفت و می‌فرماید: «پدر و مادرم به فدایت؛ با مرگ تو نبوت و خبردادن و اخبار آسمان به پایان رسید؛ که با مرگ دیگران غیر از تو به پایان نرسیده بود»؛ و در سخن دیگری از ایشان: «اما رسول خدا خاتم پیامبران است و نبی و فرستاده‌ای پس از وی نیست و رسول خدا تا روز قیامت، انبیا را ختم کرده است.»

در این مختصر به همین مقدار از متون بسنده می‌کنیم. کسی که می‌خواهد به متون امامان دوازده‌گانه در مورد ختم نبوت و انقطاع وحی و بسته شدن درب تشریح پس از رسول خدا دست پیدا کند می‌تواند به سومین جلد از کتاب «مفاهیم قرآن» ما مراجعه کند. در این کتاب نزدیک به «۱۳۴» متن از پیامبر اکرم و اهل بیت پاکش در این خصوص آمده است.

فقه‌های شیعه به ارتداد کسی که جهانی بودن رسالت یا خاتم بودن آن را انکار کند حکم داده‌اند. به همین دلیل بایست و بهائیت و همچنین قادیانیه از نظر آنان مرتد فطری و بعضاً ملی هستند و اینکه کتاب‌های فقهی آنان در باب حدود و احکام مرتد و دیگر مسائل است.»^(۲)

به این ترتیب روشن شد که ختم نبوت از نظر آن‌ها پایان و انقطاع وحی است و

۱- الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۳، ص ۲۷۹-۲۸۲

۲- الاعتصام بالکتاب و السنة، شیخ جعفر سبحانی، ص ۳۴۳

اینکه محمد پیامبر ﷺ آخرین انبیا می باشد.

۳.۱.۳. چگونه علما «ختم نبوت» را به «ختم ارسال» تسری داده اند؟

شاید گفته شود: آیه پیشین، ختم انبیا را بیان کرده و به ختم فرستادگان نپرداخته است؛ پس علما با چه دلیلی می گویند: محمد ﷺ خاتم المرسلین نیز می باشد؟
- شیخ طوسی می گوید:

«دلیل اینکه آن حضرت ﷺ خاتم فرستادگان است، به دلیل این سخن وی (علیه السلام) است: «لا نبی بعدی» (پس از من پیامبری نیست) و این [سخن] حق تعالی است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است).^(۱)

اما چگونه دلایل «ختم نبوت» همان دلایل «ختم فرستادگان» است؟
- سید طباطبایی می گوید:

«زآنچه گفته شد معنای رسالت و نبوت را شناختیم و دانستیم که فرستاده، همان کسی است که رسالتی را از خداوند به سوی مردم برعهده گرفته است و نبی کسی است که نبأ و خبر غیب - که همان دین و حقایقش است - را برعهده گرفته و لازمه آن این است که با از بین رفتن نبوت، رسالت نیز از بین برود؛ زیرا رسالت، از خبرهای غیب است، پس وقتی این خبرها از میان برداشته شود رسالت نیز از بین خواهد رفت؛ به همین دلیل لازمه خاتم النبیین بودن ایشان ﷺ خاتم الرسل بودن وی می باشد.»^(۲)

۱- الرسائل العشر، شیخ طوسی، ص ۱۰۶

۲- تفسیر المیزان، سید طباطبایی، ج ۱۶، ص ۳۲۵

وی در سخنی درباره نبوت و رسالت چنین می‌گوید:

«... چه بسا این دو مقام در یک فرد جمع می‌شوند - یعنی دو مورد خاص جمع می‌شوند - و چه بسا نبوت، بدون رسالت باشد و رسالت از نظر مصداق و نه مفهوم - از نبوت خاص‌تر باشد... روشن شد که هر فرستاده‌ای، نبی است و نه برعکس؛ و بر اساس این نکته است که پاسخ اعتراض برخی از آنان بر دلالت داشتن این سخن حق تعالی ﴿وَلَكِنْ رَسُولُ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است)^(۱) داده می‌شود؛ اینکه با استدلال بر این آیه و موارد مشابه آن - این آیه تنها دلالت بر ختم نبوت می‌کند و نه ختم رسالت.

پاسخ: نبوت در مصداق از رسالت عام‌تر است و لازمه از بین رفتن عام‌تر، از بین رفتن خاص‌تر می‌باشد؛ و همان‌طور که دانستید در روایت دلالتی بر تخصیص بین رسالت و نبوت وجود ندارند بلکه روایات در مورد هر دو صریح هستند»^(۲).

- شیخ مکارم شیرازی می‌گوید:

«و شایسته است توجه شود که «خاتم الانبیا» بودن آن حضرت به معنای «خاتم المرسلین» بودن وی نیز می‌باشد؛ و آنچه برخی از بدعت‌گذاران در ادیان ایجاد کرده‌اند تا مسئله خاتم بودن به این معنا را از بین ببرند و اینکه قرآن بیان می‌کند که پیامبر ﷺ خاتم الانبیاست و نه خاتم المرسلین، اشتباه بزرگی است؛ زیرا کسی که خاتم الانبیاست، به طریق اولی خاتم فرستادگان نیز می‌باشد، زیرا مرحله رسالت بالاتر از مرحله «نبوت» است. در این مورد دقت داشته باشید....»

۱- احزاب، ۴۰

۲- منبع پیشین، ج ۲، ص ۱۴۴

بنابراین اگر خدای متعال پیامبر را خاتم المرسلین نامیده بود چنین امکانی وجود داشت که خاتم الانبیا نباشد، اما اگر وی را خاتم الانبیا نامیده باشد مسلم است که آن حضرت خاتم الرسل نیز خواهد بود. به تعبیر اصطلاحات، نسبت بین نبی و رسول نسبت بین عموم و خصوص مطلق می باشد.^(۱)

دقیقاً مشابه چنین مطلبی در سایت «اسلام، پرسش و پاسخ» که زیر نظر شیخ سلفی محمد صالح منجد اداره می شود آمده است. متن سخنی که در سایت مذکور آمده است:

«امیدواریم دلایل اینکه محمد (درود و سلام بر ایشان) خاتم الرسل و خاتم النبیین است را توضیح دهید. تمامی دلایل فقط بر ختم نبوت دلالت دارند و به هیچ وجه نه در معنای دور و نه در معنای نزدیک به ختم رسالت دلالتی ندارند.
الحمد لله.

علما (خداوند رحمتشان کند) در تفاوت بین نبی و رسول اختلاف دارند. نظر همه علما این است که نبی، کسی است که از سوی خداوند به او وحی می شود ولی دستور تبلیغ به او داده نشده است، و رسول کسی است که به او وحی می شود و به تبلیغ نیز دستور داده شده است.

ولی... با وجود این اختلاف، آنان اتفاق نظر دارند که فرستاده (رسول) برتر از پیامبر (نبی) است و قطعاً رسول به شرافت نبوت و بیش از آن دست پیدا کرده است؛ به همین دلیل می گویند: هر رسولی، نبی است ولی هر نبی، رسول نیست.

با این مطلب روشن می شود هر آنچه وارد شده، مبنی بر اینکه محمد

پیامبر ﷺ خاتم النبیین است و پیامبری پس از وی وجود ندارد نشان می‌دهد پس از وی فرستاده‌ای نیز نخواهد بود؛ زیرا کسی رسول نخواهد بود مگر اینکه نبی باشد.

ولی اگر آمده بود محمد رسول ﷺ خاتم الرسل است، چنین متنی نفی‌کننده وجود نبی پس از آن حضرت نمی‌شد، زیرا احتمال دارد پیامبری باشد که فرستاده شده نباشد، ولی... متنی آمده است که رسول خدا ﷺ خاتم النبیین است و پیامبری پس از وی نیست که این، وجود نبی را پس از ایشان نفی می‌کند و همچنین وجود رسول پس از آن حضرت را نیز منتفی می‌سازد.

ابن کثیر (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: ﴿لَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است)... این آیه صراحت دارد بر اینکه پیامبری پس از وی نیست و اگر پیامبری پس از ایشان نباشد به طریق اولی و سزاوارتر - فرستاده‌ای هم پس از ایشان نخواهد بود؛ چراکه مقام رسالت از مقام نبوت خاص‌تر است و هر رسولی، نبی است ولی عکس آن صحیح نیست.^(۱)

و شیخ ابن عثیمین (خداوند رحمتش کند) می‌گوید: «اگر آن حضرت خاتم النبیین باشد قطعاً خاتم الرسل نیز هست؛ زیرا رسالتی نیست مگر با نبوت. از همین رو گفته می‌شود: هر رسولی، نبی است ولی هر نبی، رسول نیست.»^(۲)

و خداوند داناتر است.»^(۳)

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۶۴۵

۲- مجموع فتاوی ابن عثیمین، ج ۱، ص ۲۵۰

۳- پاسخ در این لینک در دسترس است: [HTTP://ISLAMQA.INFO/AR/11393](http://ISLAMQA.INFO/AR/11393)

چکیده آنچه آنها می‌خواهند بیان کنند: نبی از نظر جایگاه از رسول پایین‌تر است و اینکه رسالت، خاص‌تر از نبوت است و نبوت، عام‌تر می‌باشد؛ به این معنا که هر فرستاده‌ای، نبی است ولی هر نبی، فرستاده نیست. رسول، مقام نبوت و بیش از آن را داراست و از اینجاست که ختم عام‌تر - یعنی نبوت - و به پایان رسیدن آن - به طریق اولی - به معنای ختم خاص‌تر - یعنی رسالت - و به پایان رسیدن آن نیز می‌باشد.

۲.۳. تأملی در دلایل علما و بیان دلایلی که در مقابل فهم آن‌هاست

علمای مسلمان متونی دینی عرضه داشته‌اند که از آن‌ها ختم نبوت را به معنی به پایان رسیدن نبوت وحی و متوقف شدنش برداشت کرده‌اند؛ سپس فهم خود را به «ارسال» سرایت دادند و در نتیجه - به نظر آنان - پس از محمد ﷺ هر دو مورد «نبوت» و «ارسال» به پایان رسیده و متوقف شده است. ولی می‌توان متون دینی دیگری عرضه داشت که فهمی دیگر را می‌رسانند.

۱.۲.۳. دلایلی که پایان نبوت و وحی را مرد می‌کنند

متون دینی وجود دارند که نشان می‌دهند پس از محمد پیامبر ﷺ راهی از راه‌های وحی الهی مفتوح است و در آینده نیز این چنین باقی خواهد ماند و این راه - طبق متن روایات هر دو فرقه - جزئی از اجزای نبوت می‌باشد. نمونه‌هایی از این روایات:

- شیخ صدوق با سندش روایت کرده است: ... از ابوالحسن علی بن موسی - الرضا علیه السلام: «... پدرم از جدم از پدرش علیه السلام به من حدیث نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: کسی که مرا در خوابش ببیند مرا دیده است، زیرا شیطان به صورت من و به صورت هیچ‌یک از اوصیای من و به صورت هیچ‌یک از شیعیانم در نمی‌آید و رؤیای

صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است»^(۱).

- بخاری با سندش روایت کرده است... رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وقتی آن زمان نزدیک شود رؤیای مؤمن دروغ نمی‌شود و رؤیای مؤمن جزئی از چهل‌وشش جزء نبوت است و هرآنچه از نبوت باشد تکذیب نمی‌شود»^(۲).

- مسلم با سندش روایت می‌کند... پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «رؤیای مؤمن جزئی از چهل‌وشش جزء نبوت است»^(۳).

روایات اهل سنت در این زمینه بسیار است و در مورد شیعه نیز باب‌های کاملی در مهم‌ترین منابع روایی شیعه وجود دارد که تأکید می‌کنند روح‌القدس اخبار را به آل محمد (علیهم السلام) می‌رساند و اینکه روح‌القدس همراه آنان است و از آن‌ها جدا نمی‌شود. مواردی از این دست روایات:

- کلینی با سندش روایت می‌کند... از مفضل بن عمر از ابوعبدالله (علیه السلام) که می‌گوید: از آن حضرت از علم امام پرسیدم و اینکه چگونه از اطراف زمین اطلاع دارد باینکه در خانه نشسته و پرده آویخته است. امام فرمودند: «ای مفضل! خداوند در پیامبر (صلی الله علیه و آله) پنج روح قرار داده است: روح زندگی که با آن رفت‌وآمد می‌کند، روح قوت که با آن برمی‌خیزد و جهاد می‌کند، روح شهوت که با آن می‌خورد و می‌آشامد و با زنان از راه حلال هم‌بستر می‌شود، و روح ایمان که با آن ایمان می‌آورد و عدالت می‌ورزد، و روح‌القدس که به‌وسیله آن بار نبوت را برمی‌دارد. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از دنیا برود روح‌القدس به امام منتقل می‌شود. روح‌القدس نه می‌خوابد، نه غفلت می‌ورزد، نه اهل لهو است و نه اشتباه می‌کند؛ ولی چهار روح دیگر می‌خوابند و دچار غفلت و لهو و سهو می‌گردند و با روح‌القدس همه‌چیز دیده و دریافت می‌شود»^(۴).

۱- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۸۵

۲- صحیح بخاری، بخاری، ج ۸، ص ۷۷، باب تعبیر

۳- صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج ۷، ص ۵۲، کتاب رؤیا

۴- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۲۷۲، باب فیہ ذکر الارواح التي فی الائمة (علیهم السلام) [بابی که در آن، ارواحی که در

این روایت روشن می‌کند آنچه پیامبر ﷺ نبوت را با آن حمل می‌نمود، یعنی روح القدس، به امام پس از ایشان منتقل می‌گردد.

همچنین کلینی در باب «روحی که خداوند به واسطه‌اش امامان را هدایت می‌فرماید» می‌گوید:

۱- ... از ابوبصیر روایت شده است که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی پرسیدم: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾^(۱) (و این چنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو پیش از این نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست). فرمود: «مخلوقی از مخلوقات خداوند عزوجل که از جبرئیل و میکائیل بزرگ‌تر است و همراه حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود و به او خبر می‌داد و راهنمایی می‌کرد و بعد از ایشان، همراه ائمه بعد از اوست».

۲- ... از اسباط بن سالم که می‌گوید: مردی از اهل بیت از آن حضرت در حالی که من حاضر بودم- از سخن خداوند (عزوجل) پرسید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾ (و این چنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم). ایشان فرمود: «از زمانی که خداوند عزوجل این روح را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود به آسمان صعود نکرد و او در ما هست».

۳- ... ابوبصیر می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام درباره این سخن خداوند عزوجل پرسیدم: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (از تو درباره روح می‌پرسند. بگو: روح از امر پروردگارم است). فرمود: «آفریده‌ای عظیم‌تر از جبرئیل و میکائیل علیهم السلام که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و با ائمه علیهم السلام می‌باشد و این روح از ملکوت است...»^(۲).

امامان علیهم السلام است، ذکر شده است]

۱- شوری، ۵۲

۲- منبع پیشین، ج ۱، ص ۲۷۳ [بابی که در آن، ارواحی که در امامان علیهم السلام است، ذکر شده است]

و شیخ صفار، بابی درباره امامان (علیهم السلام) دارد با عنوان «وقتی به روح القدس نیازمند باشند به ایشان می‌رساند» و ۱۳ روایت را در آن ذکر کرده است؛ از جمله:

۱- ... از محمد بن عمران از برخی از یارانش روایت شده است: از ابوعبدالله (علیه السلام) پرسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم. آیا مسئله‌ای از شما سؤال می‌شود که علم آن نزد شما نباشد؟ فرمود: «شاید این‌گونه باشد». می‌گوید: عرض کردم: شما چه کار می‌کنید؟ فرمود: «روح القدس به ما می‌رساند».

۲- ... از جعید همدانی که می‌گوید: از علی بن حسین پرسیدم: شما با چه حکمی حکم می‌کنید؟ فرمود: «با حکم آل داوود. اگر چیزی را نبینیم روح القدس به ما القا می‌کند».

۳- ... از عمار ساباطی که می‌گوید: به ابوعبدالله (علیه السلام) عرض کردم: وقتی حکم می‌کنید بر چه اساسی حکم می‌کنید؟ فرمود: «به حکم خداوند و حکم داوود، و اگر چیزی بر ما عرضه شد و پاسخی نداشتیم روح القدس آن را به ما القا می‌کند».

۴- ... از اسباط از ابوعبدالله (علیه السلام) روایت شده است: عرض کردم: آیا درباره چیزی از شما پرسیده می‌شود که علمش نزد شما نباشد؟ فرمود: «شاید این‌گونه باشد». عرض کردم: شما چه می‌کنید؟ فرمود: «روح القدس به ما می‌رساند».^(۱)

همچنین روایات بسیاری که تأکید دارند فرشتگان و روح پس از وفات پیامبر از این دنیا، در شب قدر بر اوصیای محمد (صلی الله علیه و آله) فرود می‌آیند و شیخ کلینی و دیگران این روایات را نقل کرده‌اند. از جمله این روایت‌ها:

کلینی با سندش روایت می‌کند... از ابوجعفر ثانی (علیه السلام) ... «اگر به تو بگویند علم رسول الله (صلی الله علیه و آله) از قرآن بود، بگو: ﴿حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ. إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مَبْرَكَةٍ﴾ (إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا) -الی قوله-: إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ»^(۲) (حم، سوگند به کتاب روشن‌کننده که ما آن را در شبی مبارک فرو فرستادیم [ما انذاردهنده هستیم] -تا این سخن حق تعالی-

۱- بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۴۷۱

۲- دخان، ۱- ۵

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۶۰

ما فرستنده هستیم). اگر به تو بگویند خداوند (عزوجل) تنها به سوی پیامبر می‌فرستد، به آن‌ها بگو: این امر حکیمانه که در آن جدایی انداخته می‌شود از فرشتگان و روح است که از آسمانی به آسمانی فرود می‌آیند؟ یا از آسمان به سوی زمین؟ اگر بگویند: از آسمانی به آسمانی است، در آسمان هیچ‌کسی نیست که از اطاعت به معصیت رو کند؛ و اگر بگویند: از آسمان به زمین و اهل زمین نیازمندترین آفریدگان به این مورد هستند، بگو: آیا آنان سید و آقای دارند که برای دریافت حکم به سوی او بروند؟ اگر بگویند: خلیفه همان حاکم آنان است، بگو: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾ الی قوله - خَالِدُونَ ﴿﴾ (خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، آنان را از تاریکی‌ها به نور بیرون می‌آورد... تا این سخن حق تعالی - جاودان‌اند). سوگند به جانم! در زمین و در آسمان، ولی و سرپرست از جانب خدا (عز ذکره) وجود ندارد مگر اینکه تأیید شده باشد، و کسی که تأیید شده باشد خطا نمی‌کند؛ و در زمین، دشمن خداوند (عز ذکره) وجود ندارد مگر اینکه خوار شده باشد و کسی که خوار شود به راستی و درستی نمی‌رسد؛ همان‌طور که امر باید از آسمان باشد تا اهل زمین به آن حکم کنند، باید والی نیز وجود داشته باشد. اگر بگویند: ما این را نمی‌شناسیم، بگو: هر چه می‌خواهید بگویید. خداوند (عزوجل) ابا دارد از اینکه پس از محمد ﷺ بندگان را بدون حجتی بر آنان رها کند.^(۱)

تمامی این روایاتی که اوصیای محمد ﷺ درباره آن سخن می‌گویند چه معنایی دارند؟ و آیا آن‌گونه که علمای مسلمانان فهمیده‌اند - با پایان وحی و قطع شدن آن انسجام و همخوانی دارد؟ یا با مفتوح باقی‌ماندن آن؟

اگر علمای شیعه اصرار دارند که وحی به پایان رسیده و درب آن به روی همه مردم بسته شده است، دست‌کم آن‌ها نمی‌توانند تمامی این متون را - که بسیار هستند - انکار کنند؛ متونی که بر بازماندن [مسیر] وحی برای امامان دلالت دارند؛ بنابراین برای

علما چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه به اشتباه تفسیر خود درباره «ختم نبوت» اعتراف کنند؛ زیرا فهمی که در نهایت به رد بسیاری از متون می‌انجامد حکم به باطل بودن خودش می‌کند.

از این رو تحقیق برای تفسیر دیگری که از طریق آن می‌توان بین این دو دسته متون جمع بست ضروری خواهد بود. آیا این کار، عین درستی نیست و آیا تحقیق علمی محکمی را نمی‌طلبد؟!

۲.۲.۳. دلایلی که پایان یافتن ارسال را مرد می‌کنند

اما ختم ارسال که علما از دلایل خود ختم نبوت، این چنین برداشت کرده‌اند که نبوت از نظر مقام و جایگاه از ارسال عام‌تر و پایین‌تر است و بنابراین ختم نبوت، ختم ارسال را نیز در پی خواهد داشت. ما می‌توانیم نتیجه‌ای را که آن‌ها به آن رسیده‌اند در نکات زیر رد کنیم:

اول: آنچه اندکی قبل درباره ضرورت تحقیق برای معنی درست ختم نبوت، به آن رسیدیم، که متون به آن اشاره دارند. آن‌ها «ختم فرستادگان» را لازمه ختم نبوت می‌دانند و پس از بطلان «ملزوم»، «لازم» نیز باطل خواهد شد، زیرا دانستیم که باعث رد بسیاری از متون می‌شود.

دوم: متون قرآنی و روایی بسیاری درباره وجود رسولان پس از محمد رسول الله ﷺ وارد شده است؛ از جمله:

۱- حق تعالی می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾^(۱) «او همان کسی است که در میان اُمی‌ها پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنان را پاکشان گرداند و

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۶۲

به آنان کتاب و حکمت بیاموزد؛ که آنان پیش از این قطعاً در گمراهی آشکاری بودند * و [همچنین] رسول است بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده‌اند؛ و او عزیز و حکیم است».

یعنی: همان‌طور که خدای سبحان در میان اُمی‌های نخستین، فرستاده‌ای از خودشان فرستاد تا آیاتش را برایشان بخواند، آنان را تزکیه کند، کتاب و حکمت به آنان بیاموزد درحالی‌که پیش از آن در گمراهی بودند، وضعیت افراد دیگر نیز به همین صورت خواهد بود؛ به این معنا که خداوند در میان افراد دیگر نیز فرستاده‌ای از خودشان خواهد فرستاد تا آیاتش را بر آنان بخواند، آنان را تزکیه کند، کتاب و حکمت به آنان بیاموزد درحالی‌که آنها پیش از آن در گمراهی بودند؛ و امکان ندارد که محمد ﷺ بار دیگر پس از بازگشت به سوی پروردگارش همان فرستاده الهی باشد.

۲- حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾^(۱) (ای گروه جن و انس! آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند تا آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار چنین روزی به شما هشدار دهند؟).

در تفسیر قمی: «سپس خداوند (عزوجل) در روز قیامت احتجاج بر جن و انس را بیان می‌کند و می‌فرماید: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا﴾^(۲) (ای گروه جن و انس! آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند تا آیات مرا بر شما بخوانند و از دیدار چنین روزی به شما هشدار دهند؟)».^(۳)

روشن است که احتجاج به فرستادگان در روز قیامت بر همه گروه‌های جن و انس

۱- انعام، ۱۳۰

۲- انعام، ۱۳۰

۳- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۱۶

است و هیچ دلیل صحیح و قابل قبولی برای اختصاص آن به محمد پیامبر (صلی الله علیه و آله) وجود ندارد.

۳- حق تعالی می فرماید: ﴿يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَ أَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۱) (ای فرزندان آدم! چون فرستادگانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، پس هر کس به پرهیزگاری و صلاح گراید نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین گردند).

روشن است که این آیه از تمامی فرزندان آدم سخن به میان می آورد و هیچ دلیل قابل پذیرشی وجود ندارد که همانند بسیاری از مفسران بگوییم فقط درباره فرزندان آدم پس از فرود آمدن آدم و حوا (علیها السلام) سخن می گوید. همین کفایت می کند بدانیم -طبق اقرار همگان- پس از فرود آمدن، فرستادگان هزاران سال ادامه داشته اند.

۴- ﴿وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^(۲) (و هر امتی فرستاده ای دارد؛ پس هنگامی که فرستاده شان آید در میان شان به عدالت داوری شود و به آنها ستم نخواهند شد).

عیاشی روایت کرده است: از جابر از ابوجعفر (علیه السلام) از ایشان از تفسیر این آیه پرسیدم... فرمود: «تفسیر باطنی آیه این گونه است: در هر قرنی از این امت، فرستاده ای از آل محمد، به سوی قرنی که او برایشان فرستاده شده است خروج می کند. اینان اولیا و فرستادگان هستند و اما این سخن خداوند که: ﴿فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ﴾ به این معناست که فرستادگان بر اساس عدل حکم می کنند و ستم نمی نمایند، همان گونه که خداوند فرموده است».^(۳)

بنابراین آل محمد (علیهم السلام) فرستادگان هستند و به همین دلیل درباره فرزندان مهدی آمده است که او مبعوث می شود:

۱- اعراف، ۳۵

۲- یونس، ۴۷

۳- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۲۳

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۶۴

شیخ مفید روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «روزها و شبها به پایان نمی‌رسد تا اینکه خداوند مردی از خاندان مرا مبعوث بدارد، نام او شبیه نام من است. او آن [زمین] را پر از عدل و داد می‌کند همان طور که پر از ظلم و جور شده است.»^(۱)

شیخ طوسی با سندش روایت می‌کند: از محمد بن مروان از ابو جعفر (علیه السلام) مردی عرض کرد: فدایتان شوم. آنان روایت می‌کنند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر منبر کوفه فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی مانده باشد خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا خدا مردی از مرا مبعوث بدارد که او همان طور که زمین پر از ظلم و ستم شده است آن را پر از عدل و داد می‌کند.»^(۲)

از زر، از عبدالله که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «دنیا تمام نمی‌شود تا خدا مردی از اهل بیت مرا مبعوث می‌کند که نامش مشابه نام من و نام پدرش مشابه نام پدرم است.»^(۳)

سوم: قرآن کریم برای خلفای خدا سه مقام الهی را بیان کرده است که عبارت‌اند از: نبوت، رسالت و امامت... به نظر شما کدام مقام بالاتر است؟
شکی نیست که رسول از نظر مقام از نبی بالاتر است. ولی مقام رسول بالاتر است یا امام؟

پاسخ: مورد دوم در نظر خدا ارزش بالاتری دارد و برای بیان دلیل آن عرض می‌کنم:

ابراهیم (علیه السلام) پس از اینکه نبی و فرستاده شد و پروردگارش او را با کلماتی آزمود و او آن‌ها را به پایان رساند و پس از اینکه در این امتحان پیروز شد، خدای سبحان مقام امامت را به او عطا فرمود.

۱- ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۴۰

۲- غیبت، شیخ طوسی، ص ۴۶

۳- المصنف، ابن ابی شیبۀ کوفی، ج ۸، ص ۶۷۸

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱) (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به‌تمامی به انجام رسانید، خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گرداندم. گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد).

شکی وجود ندارد که پس‌ازاینکه خداوند به ابراهیم (علیه السلام) فرزندی عطا فرمود این اتفاق برای آن‌ها حادث شد، زیرا وی امامت را برای فرزندانش درخواست نمود و مشخص است که در سنین پایانی، فرزندان‌ی به ابراهیم (علیه السلام) داده شد. برتری مقام امامت برای علمای شیعه، بدون هیچ استثنایی، نکته‌ای شناخته‌شده است. به‌عنوان یک نمونه، پاسخ مرکز تحقیقات عقایدی را می‌خوانیم؛ که زیر نظر مرجعیت سید سیستانی اداره می‌شود:

«پرسش:

کدام رتبه بالاتر است: امامت یا نبوت؟

پاسخ:

برادر محترم، عبد الرسول

سلام‌علیکم و رحمة‌الله و برکاته

نبوت عبارت است از مقامی برای کسی که اخبار غیب را دریافت می‌کند تا آن را به مردم برساند. رسول [فرستاده] یک نبی است که شریعت خاصی را با وحی می‌آورد؛ که [این شریعت] به او وحی و فرستاده می‌شود؛ در نتیجه مقام رسول بالاتر از نبی است... این نظر اهل اصطلاح است؛ البته گاهی هریک به شکل تسامح و مجاز به‌جای دیگری مورداستفاده قرار می‌گیرد.

اما امام کسی است که وظیفه تبلیغ و رهبری جامعه بشری و به اجرا رساندن وحی را داراست. رتبه و جایگاه امام بالاتر از نبی و رسول است. آنچه این مطلب را نشان می‌دهد - تنها به عنوان مثال و نه به طور مطلق - این است که امامت مدتی طولانی پس از نبوت و رسالت ابراهیم (علیه السلام) و پس از گردن نهادن به دستورات و امتحانات سخت به ابراهیم (علیه السلام) داده شد: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^(۱) (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رسانید، خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم) و آنچه بر آن یقین وجود دارد این است که ایشان (علیه السلام) پیش از این امتحانات، نبی و رسول بوده است تا کلمات را با وحی از پروردگارش دریافت کند.

همیشه در پناه خدا باشید».

منیر از سعودی

توضیحی بر پاسخ (۱)

ما شیعیان می‌گوییم: مرتبه امام بالاتر از نبی است، زیرا ابراهیم نبی (درود و سلام بر او) پس از مرتبه نبوت به مرتبه امامت رسید، ولی به عنوان مثال، چرا وحی بر امامان از اهل بیت (درود و سلام بر ایشان) فرود نمی‌آید؟ شاید کسی بگوید: دلیل این است که نبی از امام برتر است؟ حال چگونه او را پاسخ بدهیم؟

پاسخ:

برادر محترم، منیر

سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

این پرسش جایگاهی ندارد؛ زیرا ما با دلایلی که در جایگاه خود آمده است معتقد به بالاتر بودن مقام امامت از نبوت هستیم، و وحی جزو خصوصیات نبوت است. پس به ما چنین پاسخ داده نشود که چرا امامت خصوصیات نبوت را ندارد؟

به عبارت روشن‌تر: استدلال در این مقام مُبْتَنی بر این است که امامت با تمامی وجه تمایزهایش و با تمام خصوصیاتش، از نبوت با همه خصوصیاتش از جمله آمدن وحی- مقدم‌تر است. حال بعد از کامل‌بودن این دلایل معنایی ندارد که بگوییم: چرا امام به صفات نبی متَّصِف نیست؟ زیرا اگر چنین باشد امام، نبی می‌شود و در نتیجه دیگر مجالی برای بحث و استدلال باقی نمی‌ماند.

این یک مطلب، و از نظر تحقیقی: صرف قابلیت نزول وحی، دلالتی بر برتری نبی بر امام ندارد؛ زیرا خلافت الهی بر زمین- که بالاترین رتبه‌ها و جایگاه‌ها و نزدیک‌ترین جایگاه نزد خدا (عزوجل) است- در امامت جلوه‌گر می‌شود. درجهٔ جانشینی از طرف خداوند تبارک‌وتعالی از دریافت وحی بالاتر است. آیا نمی‌بینید که مقام انبیا و امامان (علیهم‌السلام) از جبرئیل (علیه‌السلام)- که وحی را می‌آورد- بالاتر است؟!

پس برای ما روشن شد که صرف واسطه‌بودن بین خالق و مخلوق برای رساندن وحی، دلیلی بر مقدم‌بودن بر امامت نیست؛ امامتی که مقام نیابت از طرف خداوند (عزوجل) در رهبری جامعه و هدایت آن را داراست.

همیشه در پناه خدا باشید»^(۱).

حال که برتری مقام امامت بر نبوت و رسالت روشن شد، عرض می‌کنم:

۱- پرسش و توضیح و پاسخ آن، در این لینک موجود است:

[HTTP://WWW.AQAED.COM/FAQ/۱۴۳۷/](http://www.aqaed.com/faq/۱۴۳۷/)

ما دربارهٔ خلفای خدا و مقام الهی ایشان سخن می‌گوییم و به‌عنوان مثال دربارهٔ اساتید علوم فیزیکه شیمی و ریاضیات سخن نمی‌گوییم تا بگوییم که این خصوصیت یکی از ویژگی‌های یک فیزیکدان است و نه دیگری؛ همان‌طور که مشخص است تفاوت در مقامات الهی به عصمت خود خلفا و مرتبهٔ معرفتی آنان بازمی‌گردد. علم رسول از علم نبی بالاتر است، همان‌طور که علم کسی که مقام امامت را داراست بالاتر از کسی است که مقام رسالت و نبوت را دارد و به همین دلیل مقام امامت، از نبوت و رسالت بالاتر است.

به این ترتیب می‌بینیم که مقامات الهی بسیار شبیه به مدارکی هستند که دانشجوی علوم به آن‌ها دست پیدا می‌کند. کسی که مدرک دکترا دارد به‌طورقطع علم شخصی را که دارای مدرک فوق‌لیسانس است نیز دارد و حتی بیش از آن؛ به همین ترتیب کسی که مدرک فوق‌لیسانس دارد، علم شخص دارای مدرک لیسانس و حتی بیشتر از آن را داراست. این فهمی است که علمای مسلمان - که سخنان آنان را پیش‌تر شنیدیم - دربارهٔ رسول و نبی به آن اقرار می‌کنند. آنان می‌گویند: رسول هرچه نبی دارد و بیش از آن را داراست؛ در نتیجه لازم است اقرار کنند که امام هرچه نبی و رسول دارد و حتی بیش از آن را داراست تا به این ترتیب این سخن آن‌ها که می‌گویند مقام امام از آن دو بالاتر است صحیح باشد.

سید احمد الحسن علیه السلام در پاسخ به کسی که می‌گوید: «عبد صالح دربارهٔ مسائل باطنی و نه شریعت از موسی علیه السلام داناتر است» چنین سخن دل‌نشینی دارد:

«علم راه‌های آسمان‌ها و نیز علم شرایع از طرف خداوند متعال است و این مقام انسان است که حدود غیب را تعیین می‌کند؛ امکان ندارد خدای سبحان بر بنده‌ای با مقام پایین‌تر علمی افاضه فرماید که از علم داده‌شده به بنده‌ای که در مقام بالاتر قرار دارد والاتر و بزرگ‌تر باشد؛ نه به این دلیل که خداوند سبحان بر این کار توانایی ندارد بلکه حقیقت موضوع، یکی بیش

نیست؛ که همان افاضه علم و مقام است. نمی‌توان چنین گفت که موسی در برخی چیزها داناتر بود و عبد صالح در چیزهایی دیگر داناتر بوده است؛ داناتر در اینجا یعنی داناتر در همه امور. ما درباره کتاب فیزیک و شیمی سخن نمی‌گوییم، بلکه درباره ملکوت آسمان‌ها و شریعت گفت‌وگو می‌کنیم؛ از دین خدای سبحان که انبیا آورده‌اند سخن می‌رانیم. نحوه انتساب امور دینی برای نبی یا وصی طریقه‌ای یکسان دارد و چندگانه یا متفاوت نیست. هر کدام به همان نسبتی که از آنچه در ملکوت آسمان‌هاست مطلع باشد از شریعت نیز آگاه می‌باشد؛ بنابراین اگر عبد صالح به امور غیبی و راه‌های آسمان‌ها از موسی داناتر بوده باشد پس وی حتماً در شریعت نیز نسبت به موسی از علم بیشتری برخوردار بوده است؛ و اگر موسی در شریعت از عبد صالح داناتر بوده باشد پس قطعاً باید در امور غیبی و راه‌های آسمان‌ها نیز در قیاس با او علم بیشتری داشته باشد»^(۱).

حال که این نکته روشن شد، هیچ دلیلی بر سخنی که مرکز سید سیستانی و دیگران مبنی بر اینکه وحی از مختصات پیامبر است نه امام، وجود ندارد. اگر وحی جزو راه‌های هدایت و استوار بودن نبی و اتصال وی با غیب است - با توجه به اعتراف خودشان - رسول نیز از این خصوصیت و حتی بالاتر از آن بهره‌مند است؛ پس لازم است آن‌ها اقرار کنند که امام، هرآنچه را که نبی یا رسول در اختیار دارد - حتی بیش از آن را - داراست. این عین حق و درستی است. به همین دلیل در روایات پیشین خواندیم که روح‌القدس که نبوت را به محمد فرستاده خدا ﷺ عطا می‌کرد با امامان (علیهم‌السلام) نیز بوده و حتی از ایشان جدا نمی‌شده است و هر وقت که می‌خواستند، به آنان القا می‌کرد و فرشتگان و روح پس از انتقال پیامبر ﷺ به سوی پروردگارش

۱- سفر موسی (علیه السلام) به مجمع‌البحرین، سید احمد الحسن (علیه السلام)، ص ۳۷-۳۸، [ترجمه فارسی: ص ۵۰]، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام).

همواره بر آنان نازل می‌شدند.

به این ترتیب با توجه به فهم علما که ختم رسالت بر ختم نبوت اولویت دارد، اگر این نکته صحیح و کامل باشد با توجه به فهم آن‌ها- امامت نیز خاتمه خواهد یافت؛ زیرا امامت، رسالت و نبوت و بیش از آن را در بردارد؛ و از آنجاکه وضعیت این‌گونه نیست -چراکه تمامی اوصیای پیامبر پس از وی امام هستند- به‌طورقطع مشخص می‌شود که ختم نبوت معنای دیگری به‌جز معنایی که علما برداشت کرده‌اند دارد.

تعجبم از کارگزاران مرکز سید سیستانی تمامی ندارد، وقتی آنان خلافت الهی را -طبق تعبیر خودشان- بالاترین رتبه‌ها و منصب‌ها، و تنها منحصر در امامت می‌دانند! با وجود اینکه صحیح آن است که: خلافت الهی، قسیم^(۱) نبوت نیست، بلکه عنوان جامعی است که در زیرگروه آن، سه دسته قرار می‌گیرند. خلافت خدا در زمین با وجود مردی که از سوی خدا منصوب شده باشد محقق می‌شود؛ خواه او نبی باشد یا رسول یا امام. این آدم علیه السلام است که پروردگاری که او را برگزید درباره‌اش می‌فرماید او خلیفه است، باوجوداینکه وی یک نبی است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾^(۲) (و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...).

و در انتها عرض می‌کنم:

وقتی ما دلایل و متون دینی را در جهتی دیگر در برابر فهم علما مطرح می‌کنیم و استمرار وحی و ارسال پس از محمد نبی صلی الله علیه و آله ثابت می‌شود، نمی‌خواهیم وجود شریعت و رسالت و دین جدیدی را -پناه‌برخدا- پس از شریعت سیدالمرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و آله به اثبات برسانیم؛ بلکه آنچه ما خواهانش هستیم توجه به این نکته است

۱- هر کدام از اقسام یک مقسم، به نسبت یکدیگر را قسیم می‌گویند؛ مثلاً در تقسیم کلمه به اسم و فعل و حرف، اسم و فعل و حرف، به نسبت یکدیگر قسیم هستند و به نسبت کلمه، مقسم هستند و کلمه، مقسم است.

که «ختم نبوت و ارسال» معنای دیگری غیر از فهم علما دارد؛ که به خواست خدا این مطلب را بعداً روشن خواهیم نمود.

۳.۳. مران ختم نبوت از نظر علما و بررسی آن

به ختم انبیا، فرستادگان و وحی به واسطه فرستاده خدا محمد صلی الله علیه و آله باز می‌گردد و اینکه او صلی الله علیه و آله آن‌گونه که علمای مسلمان فهمیده‌اند- آخرین ایشان است. وقتی آنان چنین تصور کردند که این مسئله، بدیهی و پایان یافته است کوشیدند تا راز این ختم را بیان نمایند. سخنان آنان در این مورد بسیار است ولی بنده غالباً متونی را از کتاب «ختم نبوت» شیخ مرتضی مطهری انتخاب نمودم که او در آن طبق نظر خودش- چند راز را برای ختم نبوت و به پایان رسیدن آن توضیح می‌دهد. شاید این [کتاب] در میان سخنان علما احاطه بیشتری بر این مسئله داشته باشد و با شناخت کمبودهای آن، وضعیت دیگران نیز روشن گردد.

۱.۳.۲. جمله اسرار ختم نبوت از نظر آن‌ها: حفظ قرآن و تخی تحریف آن است

شیخ مطهری بر این نکته تأکید می‌کند که حفظ قرآن - نه دیگر کتب آسمانی- از تحریف نیاز به پیامبری که تحریف را تصحیح کند، منتفی و ختم نبوت را با محمد صلی الله علیه و آله توجیه می‌نماید. وی می‌گوید:

«از جمله علت‌های تجدید رسالت و ظهور انبیای جدید، تغییرات و تحریفاتی است که برای آموزه‌های انبیا و کتاب‌های مقدس ایشان ایجاد می‌شود؛ به همین دلیل این کتاب‌ها و آموزه‌ها صلاحیت خود را در هدایت مردم از دست می‌دهند. انبیا سنت‌های فراموش شده را احیا و آموزه‌های

تحریف شده توسط افراد پیشین را اصلاح می کردند...»^(۱).

بنده عرض می کنم: آنچه شیخ مطهری به عنوان علت استمرار نبوت بیان می کند پس از پیامبر ﷺ منقطع نشده است. اگر تحریف در متن کتاب کریم به وجود نیامده باشد، به طور قطع در تأویل آن به وجود آمده است.

از ابو البختری از ابو عبدالله علیه السلام که فرمود: «... ببینید این علمتان را از چه کسی دریافت می کنید. در میان ما اهل بیت در هر نسلی فرد عادل هست که از تحریف غلوکنندگان و سوءاستفاده باطلان و تأویل جاهلان جلوگیری می کند»^(۲).

همان طور که روشن است، هدایت مردم و دیگر غرض های بعثت انبیا و فرستادگان طبق نظر علما- به مجرد حفظ کتاب از تحریف محقق نمی شود؛ بلکه باید هم ترازوی برای آن وجود داشته باشد تا آن را ترجمه و بیان کند. روایات بسیاری بر این مطلب دلالت دارند؛ از جمله:

از ابو جعفر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ای گروه شیعه! با سوره ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ [با اهل سنت] مخاصمه و مباحثه کنید تا پیروز شوید. به خدا که آن سوره پس از پیغمبر، حجت خدای تبارک و تعالی بر مردم است. آن سوره، سرور دین شما و نهایت دانش ماست. ای گروه شیعه، با آیات ﴿حَمِّمٌ﴾ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ﴾ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿حاء، میم * سوگند به این کتاب روشنگر * که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم؛ ما همواره انذاردهنده بوده ایم) بر دشمن استدلال کنید زیرا این آیات مخصوص والیان امر امامت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله است. ای گروه شیعه! خدای تبارک و تعالی می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (و هر امتی در گذشته انذارکننده ای داشته است)». شخصی گفت: ای اباجعفر، بیم رسان امت، محمد صلی الله علیه و آله است. فرمود: «درست گفתי ولی آیا پیغمبر در زمان حیاتش چاره ای جز فرستادن

۱- ختم نبوت، شیخ مرتضی مطهری، ص ۱۰

۲- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۲

نمایندگان در اطراف زمین داشت؟» گفت: نه. امام فرمود: «به من بگو مگر فرستاده پیغمبر، بیم‌رسان او نیست چنانکه خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرستاده خدای عزوجل و بیم‌رسان او بود؟» گفت: چرا! فرمود: «پس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای پس از مرگ خود نیز فرستاده و بیم‌رسان دارد، اگر بگویی ندارد، لازم می‌آید که پیغمبر آن‌هایی را که در صلب مردان امتش بودند، ضایع و گمراه کرده باشد». آن مرد گفت: مگر قرآن برای آن‌ها کافی نیست؟ فرمود: «بله؛ در صورتی که مفسری برای قرآن وجود داشته باشد». گفت: مگر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) قرآن را تفسیر نفرموده است؟ فرمود: «بله؛ تنها برای یک مرد تفسیر کرد و جایگاه آن مرد را که علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) است به امت خود گفت». مرد سائل گفت: ای اباجعفر، این مطلبی است از ناحیه شیعیان که عامه مردم زیر بار آن نمی‌روند. فرمود: «خدا می‌خواهد که در نهان پرستش شود تا زمانی که دینش آشکار شود، همچنان که [سال‌های اول بعثت] پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با خدیجه در نهان خدا را پرستش می‌کرد تا زمانی که مأمور به اعلان شد». مرد سائل گفت: آیا شایسته است که صاحب این دین آن را نهان کند؟ فرمود: «مگر علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) از روزی که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اسلام آورد آن را نهان نکرد تا زمانی که امرش ظاهر گشت؟» گفت: آری. فرمود: «کار ما نیز این‌چنین است تا سرآمد نوشته خدا به سر آید».^(۱)

و اگر کتاب به‌تنهایی برای هدایت مردم کافی نباشد پس ناگزیر باید تفسیرکننده‌ای الهی معادل آن وجود داشته باشد و این مقتضای حدیث ثقلین است؛ پس حفظ متن آن از تحریف به‌تنهایی سببی کافی برای ختم نبوت و وحی محسوب نمی‌شود، چه برسد به اینکه طبق گفته شیخ مطهری - سر و راز ختم نبوت تلقی گردد.

۲.۳.۳. اثر امرسال ختم نبوت از نظر آن‌ها یگانه بودن دین مستقیم و هدف انبیاست

شیخ مطهری می‌گوید:

«... آن‌گونه که قرآن مشخص کرده است راه بشر، مستقیم و معلوم است و تمام انبیا با همه اختلافاتشان در عرضه و آموزش مردم با توجه به وضعیت مردم و موقعیت زمانی و مکانی‌شان، یک هدف و راه را داشته‌اند؛ بنابراین راه ختم نبوت را هموار کردند و رکنی دیگر از ارکان این راه را روشن نمودند؛ چراکه ختم نبوت عاقلانه و قابل تصور است، زیرا خط سیر این انسان متغیر و در حال تکامل، مستقیم و قابل تشخیص می‌باشد»^(۱)

می‌گوییم: در این حقیقت تردیدی وجود ندارد که راهی که انبیا و فرستادگان هموار می‌کنند مستقیم و راست است و یگانگی هدف آن‌ها نیز به همین صورت می‌باشد. این حقیقت و هدف از زمان بعثت اولین انبیا بر این زمین، یعنی آدم (علیه السلام) تحقق یافته است ولی با این وجود مانع از آن نشد که هزاران پیامبر و فرستاده پس از وی نیایند. به‌علاوه مشکل انسان تنها در دایره خود راه الهی قرار نمی‌گیرد تا پایداری و استقامت او در این مسیر، ختم نبوت را توجیه کند، بلکه وجود خود مردم، از جمله مواردی است که نیازمند بودن این راه به دلیل و مرشدی الهی را واجب می‌گرداند. اگر برای این راه، دلیل و مرشدی نباشد تا مردم را هدایت کند و دست آن‌ها را بگیرد، خود راه به تنهایی برای هدایت و نجات آن‌ها کافی نخواهد بود و این دقیقاً مانند کتابی است بدون سرپرستی که آن را تفسیر کند. حتی تشخیص خود راه نیز جز از طریق آن سرپرست و راهنما میسر نخواهد بود.

حال که ضرورت وجود خلفای الهی (انبیا، فرستادگان یا ائمه) پیش از محمد (صلی الله علیه و آله) با وجود مستقیم بودن راه آن‌ها و یکی بودن هدفشان ثابت شد، چگونه این مستقیم بودن و

یکی بودن هدف، می تواند توجیه کننده ختم نبوت پس از محمد (صلی الله علیه و آله) باشد؟

۳.۳.۳. امر اسرار ختم نبوت اثر نظر آنها توانایی انسان برای حفظ میراث و تبلیغ آن به مردم توسط

خودشان است

شیخ مطهری می گوید:

«به واقع از ارکان ختم نبوت: رسیدن بلوغ اجتماعی بشر به درجه ای است که وی را قادر می سازد تا میراث علمی و دینی خود را حفظ و اقدام به انتشار آن نماید و آن را تبلیغ، تعلیم و تفسیر کند»^(۱).

وی پس از اینکه نبوت را به دو قسمت تشریحی - به وسیله انبیای اولوالعزم - و تبلیغی - به وسیله دیگر انبیا - تقسیم می کند، می گوید:

«نیاز بشر به وحی تبلیغی تا وقتی است که عقل و علم و تمدن تا آن درجه ای کامل شود که خودش بتواند دعوت و تعلیم و تبلیغ را انجام دهد و در امر دینش اجتهاد نماید. ظهور علم و عقل و به عبارت دیگر رشد انسانیت و بلوغ آن - به خودی خود - وحی تبلیغی را به پایان می رساند و علما در جایگاه این انبیای تبلیغی قرار خواهند گرفت»^(۲).

می گویم: این سخنی است که به طور کلی و جزئی باطل است؛ از چند جهت:

اول: شیخ در تمامی کتابش در بیان ختم نبوت و درباره راز ختم نبوت پس از رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) آن را به معنای انتها [ی نبوت] در نظر می گیرد؛ حال اگر از نظر او علت رسیدن بشر به درجه پیشرفت عقل، تمدن و... است - آن گونه که در سخنان او آمد - مردم می توانند همان کاری را در فهم، تعلیم، تبلیغ و نشر دین به انجام برسانند که انبیا می کرده اند، در این صورت دیگر برای اوصیای محمد (صلی الله علیه و آله) چه

۱- ختم نبوت، شیخ مطهری، ص ۱۲

۲- همان منبع، ص ۴۰

وظیفه‌ای باقی خواهد ماند که در میان مردم به انجام برسانند؟!

در این نکته نیک تأمل کنید! خواهید دید آنچه شیخ مطهری به‌عنوان علتی برای ختم نبوت پس از مصطفی صلی الله علیه و آله مطرح کرده است چیزی جز بیانی دیگر برای رهاکردن آل محمد علیهم السلام نیست و بنده تأکید می‌کنم که منظور او رحمته چنین نبوده ولی این معنایی است که سخن او می‌رساند. خداوند از من و او درگذرد!

دوم: روی سخن دربارهٔ ختم امامت با امام مهدی علیه السلام نیست و نیز سخن متوجه سرّ غیبت طولانی وی نیست تا ختم آن این‌گونه توجیه شود که عرصه برای مجتهدان و علما باز است تا نقش‌های «جایگاه معرفت و شناخت خداوند» یعنی جایگاه انبیا و اوصیا را بر عهده بگیرند - که البته این نیز باطل است - و این مورد در اینجا محل بحث وی نیست، بلکه روی سخن دربارهٔ انتهای نبوت بعد از محمد صلی الله علیه و آله است؛ پس چگونه از نظر شیخ مطهری درست است که در راستای تعهد انسان به دینش، نظریه‌پردازی کند، در آن اجتهاد کند، آن را آموزش دهد، منتشر کند، تبلیغ نماید و تمامی این کارها را رأساً انجام کند درحالی‌که اوصیایی از آل محمد علیهم السلام وجود داشته باشند که واجب باشد از آنان پیروی کند و تمامی معارف دینش را از آنها بگیرد؟!

آیا اجتهاد با وجود آن‌ها درست است؟! یعنی به‌عنوان مثال علی‌رغم وجود امام صادق علیه السلام در نزدیکی‌اش، بر اجتهاد در دینش اعتماد کند؟ در این صورت چه دینی را به دست خواهد آورد؟

از محمد بن حکیم نقل شده است که گفت: به ابوالحسن موسی علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! دین را فهمیدیم و خدا با شما ما را از مردم بی‌نیاز ساخت تا آنجا که اگر جماعتی از ما در مجلسی باشند و کسی از یکی از ما سؤال کند، با آن منتی که خدا از برکت شما بر ما نهاده، پاسخ او را می‌دهد. چه بسا چیزی بر ما وارد شود که از شما و پدران ما مطالبی برایش نداشته باشیم؛ در این صورت آیا بهترین چیزی که در اختیار داریم و نزدیک‌ترین چیزی که از شما به ما رسیده است را بگیریم؟ امام علیه السلام فرمود:

«هرگز چنین نکنید! به خدا سوگند ای ابن حکیم- با چنین روشی آن که هلاک‌شدنی است هلاک خواهد شد».^(۱)

حال چگونه علما و مجتهدین جایگاه انبیای غیر اولوالعزم یا به تعبیر وی انبیای تبلیغی را می‌گیرند، درحالی که اوصیایی از آل محمد (علیهم‌السلام) وجود دارند؟! آیا از نظر شیخ مطهری، مجتهدان به‌جای آل محمد (علیهم‌السلام) وارثان پیامبران شده‌اند؟ از عبدالغفار جازی از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است که می‌فرمود: «ما وارثان انبیا و وارثان کتاب خدا هستیم و ما برگزیدگان او هستیم».^(۲)

به‌علاوه کسانی که معصوم نیستند (کسانی که غالباً در دین خدا پیرو ظنیات و احتمالات هستند) از چه زمانی به‌جای افراد معصوم (کسانی که بر اساس قطع و یقین عمل می‌کنند) نشسته‌اند، به‌طوری که وجود آن‌ها به معنای پایان یافتن نقش این پاکیزگان بوده باشد؟!

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیتش به کمیل بن زیاد روایت شده است: «ای کمیل! این نبوت و رسالت و امامت است و فراتر از آن، چیزی جز موالی، پیروان یا بدعت‌گذاران نیستند. خدا تنها از متقین می‌پذیرد».^(۳)

سوم: اگر با شیخ در طرز تفکر خودش همراه شویم (اینکه به‌واقع بلوغ اجتماعی بشر به درجه‌ای رسیده است که می‌تواند میراث علمی و دینی خود را حفظ کند، آن را منتشر سازد، تبلیغ کند، تعلیم دهد، تفسیر نماید و این ختم نبوت را توجیه می‌کند) در این صورت مقطعی از زمان را خالی از حجت‌های الهی خواهیم یافت. این در حالی است که خود دین چنین طرز تفکری را باطل می‌کند و متون بسیاری بر خالی‌نبودن زمین از حجت و سرپرستی^(۴) که دین را تفسیر کند و بر انتشار و تبلیغ آن ... و...

۱- کافی، کلینی، ج ۱، ص ۵۶

۲- مختصر بصائر الدرجات، حسن حلی، ص ۶۳

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۷، ص ۳۰

۴- برخی از متونی که این مطلب را می‌رسانند در مبحث «۱-۱-۴- خالی نبودن زمین از حجت» از محور اول

هرآنچه از الف تا یاء به آن مربوط است اشراف داشته باشد تأکید می‌ورزد.

چهارم: اگر رشد انسانیت توجیه‌کننده ختم نبوت باشد و طبق نظر شیخ مطهری نبوت عملاً به پایان رسیده باشد، این یعنی طبق نظر او- بلوغ انسان باعث بی‌نیازی عقل از وحی می‌شود. پس چرا بشریت در نهایت تا مغز استخوان از ظلم و جور آکنده شده و به دنبال آن، وظیفه نجات وی و بازگشتش به انسانیت نوین بر دوش مردی از آل محمد یعنی مهدی (علیه السلام) قرار گرفته است؟! آیا این همان ثمره بی‌نیازی عقل از وحی نیست؟ همان ثمره‌ای که برایش نظریه‌پردازی می‌شود؟

پنجم: شیخ مطهری بر اساس کدامین دلیل، نیاز بشریت به انبیای غیر اولوالعزم را موقتی می‌داند به‌گونه‌ای که بقای آن، مرهون بلوغ انسان و متمدن شدن او تا آن درجه‌ای است که بتواند به‌طور مستقیم به آنچه انبیا اقدام کرده‌اند اقدام نماید؟! به‌واقع شایسته نیست با انبیا - که جانم فدایشان- با چنین تفکر و اندیشه‌ای برخورد شود! و آیا می‌توان این طرز فکر را پاسخی زیبا به فداکاری‌ها، تلاش‌ها و صبر آن‌ها در راه نجات ما از پلیدی‌های خودمان و ظلم و ستم و سرگردانی که ما را احاطه کرده است دانست؟

حال که متوجه این مطلب شدیم می‌توانیم سایر جملات را نیز ارزش‌گذاری کنیم؛ آنجا که وی می‌گوید:

«و ما ملاحظه می‌کنیم که قرآن در نخستین آیه نازل شده، از قرائت، نوشتن، قلم و علم سخن به میان می‌آورد: ﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^(۱) (بخوان به نام پروردگارت که آفرید * همان که انسان را از خون بسته‌ای آفرید * بخوان و پروردگار تو برترین است * همان کسی که

به وسیلهٔ قلم تعلیم داد * به انسان آن چیزی را که نمی‌دانست یاد داد). این آیات نشان می‌دهند که عصر قرآن، عصر خواندن، نوشتن، تعلیم، علم و عقل است و با کنایه به ما نشان می‌دهد که تعلیم، تبلیغ و حفظ آیات آسمانی در عصر قرآن به علما منتقل شده و آن‌ها از این نظر، جانشینان انبیا هستند. این آیات تمثیل‌گر اعلانی برای بلوغ بشری و استقلال او از این ناحیه است و قرآن در همهٔ آیاتش بشریت را به تعقل، استدلال و مشاهدهٔ طبیعت به صورت عینی و تجربی و مطالعهٔ تاریخ، تفقه و فهم عمیق دعوت می‌کند؛ و این‌ها همه دلایل ختم نبوت و فرارسیدن عقل و علم به‌جای وحی تبلیغی می‌باشند»^(۱).

وی همچنین می‌گوید:

«طلوع علم و ظهور آن و رسیدن بشر به حدی که وی را تا آنجا قادر می‌سازد که دین آسمانی را حفظ و به‌سوی آن دعوت و آن را تبلیغ کند - خواه‌ناخواه - نبوت تبلیغی را به پایان رسانده است و از همین رو نبی اکرم، علمای این امت را هم‌تراز انبیای بنی‌اسرائیل و حتی برتر از آن‌ها قرار داده است»^(۲).

بنده عرض می‌کنم: حاشا که نبی اکرم چنین چیزی را قصد کرده باشد: آنچه را که شیخ مطهری و دیگران فهمیدند و علما را - علی‌رغم احترام به علمای باعمل - هم‌تراز انبیا و حجت‌های پاک و طاهر خدا قرار داده باشد، چه برسد به اینکه برتر از آن‌ها بدانند! و چگونه می‌توان تصور کرد که غیر معصوم برتر از معصوم یا حتی هم‌تراز او باشد؟!

ولی مقصود از عالمانی که در روایات از انبیا ارث می‌برند آل محمد (علیهم‌السلام) هستند.

۱- ختم نبوت، ۴۱-۴۲

۲- ختم نبوت، شیخ مطهری، ص ۴۴

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۸۰

شیخ صفار، بابتی را به این عنوان - «مردم سه دسته هستند: عالم، دانشجو، خس و خاشاک» و اینکه ائمه از آل محمد علیهم السلام هستند، شیعیان‌شان، دانشجو، و سایر مردم، خس و خاشاک‌اند» - اختصاص داده و در آن تعدادی از روایات را آورده است.^(۱)

۴.۳.۳. اثر ارسال ختم نبوت از نظر آن‌ها جاودان و کامل‌ترین بودن اسلام و سازگار بودن آن با

فطرت است

شیخ مطهری می‌گوید:

«اسلام همراه با اعلام ختم نبوت، جاودان بودن خودش را اعلام کرده است: حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام محمد تا روز قیامت حرام است.»^(۲)

و شیخ لطف‌الله صافی می‌گوید:

«و سر و باطن و علت کامل شدن دین، خاتم بودن است؛ و دین خاتم باید کامل‌ترین ادیان باشد و کامل‌ترین ناگزیر باید خاتم باشد، زیرا آن، نهایت غرض و حکمت از ارسال رسولان و نازل کردن کتاب‌هاست و بعد از آن، رسالتی نیست.»^(۳)

و اما دلایل سازگار بودن اسلام با فطرت و به دنبال آن جاودانگی‌اش و ختم نبوت را - آن‌گونه که شیخ مطهری و دیگران فهمیده‌اند - با سخن خود مشخص کرده است:

«و می‌توان بنای اسلام بر فطرت و پیروی آن از فطرت را از خصوصیات

زیر شناخت:

۱- بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۲۸

۲- همان، ص ۴۶

۳- مجموعه رسائل، شیخ صافی، ج ۱، ص ۱۷۴

۱- پذیرفتن عقل و وارد کردن آن در مجال دین و تعلیم: هیچ دینی مانند اسلام چنین ارتباطی قوی با عقل برقرار نمی‌سازد و چنین حقی را برای عقل قائل نمی‌شود. کدام دین را می‌بینیم که عقل را یکی از منابع احکام خود قرار دهد. فقهای اسلام منابع احکام و مستندات آن را چهار مورد می‌دانند: کتاب، سنت، اجماع و عقل. آن‌ها بین عقل و شرع ارتباطی ناگسستگی می‌بینند و آن را قانون همراهی و ملازمت می‌خوانند و می‌گویند هرچه عقل به آن حکم کند شرع هم حکم می‌نماید و هرچه شرع به آن حکم کند عقل هم حکم می‌کند»^(۱).

طبیعتاً منظور وی عقل مجتهدان است و نه دیگران:

«اجتهاد یکی از واجب‌ترین واجبات و مسئولیت‌های علمای این امت است. اجتهاد به معنی سعی و تلاش، با علم و به روشی درست برای درک قوانین اسلام با استفاده از منابع -یعنی کتاب، سنت، اجماع و عقل- و بر اساس اجتهاد است... و اجتهاد یا تفقه در مرحله خاتمیت، واجبی بسیار حساس و اساسی است و یکی از شرایط بقای جاودانه اسلام است و به‌راستی که آن را نیروی محرک اسلام نام نهاده‌اند...»^(۲).

می‌گوییم: حال چگونه ما از قضیه اجتهاد متعارف از نظر آن‌ها چشم‌پوشی کنیم، درحالی‌که استفاده از آن منجر به احکام ظنی می‌شود که در دین خدا نهی شده است؟! چگونه از این حقیقت چشم‌پوشی کنیم؟ آیا روش معمول اجتهاد از نظر آن‌ها در عمل، در جاودانه شدن اسلام نقش داشته است؟ یا یکی از علت‌های غیبت فرستادگان خدا و مخفی شدن آن‌ها در زمان‌های فترت بوده؟ و نمی‌گوییم این مورد تنها به غیبت امام مهدی (علیه السلام) ارتباط دارد!

۱- ختم نبوت، شیخ مطهری، ص ۶۳-۶۴

۲- همان منبع، ص ۷۶

به علاوه چگونه چشم‌پوشی کنیم؟ آیا این اجتهادی که امروز فرقه‌های اسلامی به کار می‌برند، در عمل نیروی محرکهٔ اسلام و مسلمانان بوده است؟ یا وسیله‌ای برای از هم پاشاندن امت، پراکنده کردن آن، تفرقه، به جهالت‌کشاندن، ضعیف‌داشتن آن و غایب کردن دین حقیقی امت بوده است؟!

و با این همه چگونه از این مطلب چشم‌پوشی کنیم که روی سخن تنها در مورد ختم نبوت است و نه به‌طور کلی ختم حجت‌های الهی؟ و به این ترتیب چگونه «اجتهاد» و جاودان‌بودن اسلام به وسیلهٔ «اجتهاد» به نحوی بیان شود که انقطاع نبوت و وحی مربوط به نبوت را به طریقی توجیه کند؟ بی‌توجه به آنکه ۱۲ امام و ۱۲ مهدی از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عملاً با متن وصیت مقدس وی، پس از جدشان جانشین شده‌اند!^(۱)

۱- شیخ طوسی با سندش روایت می‌کند: ابا عبدالله جعفر بن محمد صادق از پدرش امام باقر از پدرش سیدالعبادین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام چنین نقل می‌کند: «... رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شبی که از دنیا رفتند به علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وصی‌شان را به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک‌وتعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر [تصدیق‌کنندهٔ بزرگ پیامبر] و فاروق اعظم [به‌وسیلهٔ تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود] و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی! تو وصی من و سرپرست اهل‌بیتم هستی - چه زنده و چه مردهٔ ایشان - و همچنین وصی من بر زنانم خواهی بود، پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی‌گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفهام بر امتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من حسن که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرا رسید آن را به فرزند من حسین پاک و شهید بسپارد، و وقتی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش آقا و سید عبادت‌کنندگان و صاحب ثنات [دارای پینه‌های عبادت] «علی» واگذار نماید، و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش محمد باقر تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش جعفر صادق بسپارد، و آنگاه که وفات او فرا رسید به فرزندش موسی کاظم واگذار کند، و وقتی وفات او فرا رسید به فرزندش علی «رضا» تسلیم کند، و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش محمد تقی «تقی» بسپارد و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش علی «ناصح» واگذار نماید،

اگر از همه این‌ها چشم‌پوشی کنیم و کوتاه بیاییم یک سؤال باقی می‌ماند: چه کسی به عقل چنین نقشی را داده، طوری که آن را منبعی از منابع قانون‌گذاری، مانند کتاب و سنت قرار داده است؟ و دلیل شرعی قطعی بر این همراهی و ملازمتی که شیخ مطهری در سخن خود بیان کرده است چیست؟

در حقیقت دین چنین نکرده، بلکه علمای دین - یعنی فقهای اسلام به تعبیر او - آن‌گونه که خود شیخ مطهری به آن اعتراف کرده است چنین کرده‌اند. واضح است که هرچه غیر از سخن خلفای خدا باشد «باید برایش استدلال و دلیل آورده شود» نه اینکه «به آن استدلال شود» که اگر تنها همین یک نکته موجود می‌بود - یعنی اینکه سخنان هرکسی غیر از خلفای خدا نیاز به برهان دارد - برای رد آنچه اندکی قبل شیخ مطهری به تصویر کشیده است - یعنی اینکه عقل‌های علما در جایگاه وحی انبیا می‌نشینند - کافی خواهد بود!

به‌علاوه مسئله عقل و دلایل عقلی اجازه داده شده به آن در دین - به واقع - خود نیازمند رساله‌ای جداگانه است؛ ولی به اختصار عرض می‌کنم: شرط ارسال فرستادگان، فراهم‌بودن عقل و کمال و تمام‌بودن آن است.^(۱) به این ترتیب کسی که خدا او را

و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش حسن «فاضل» بسپارد، و زمانی که وفات او فرا رسید آن را به فرزندش «محمد» که حافظ شریعت آل محمد است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید آن را [وصایت و جانشینی] مرا به فرزندش که اولین و برترین مقربین است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنان است». (غیبت طوسی، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، ح ۱۱۱). [ترجمه فارسی: ص ۳۰۰]

۱- شیخ صدوق پاسخ امام مهدی (علیه السلام) را به سعد قمی روایت کرده که در آن آمده است: «... به من خبر بده از فرستادگانی که خدای متعال برگزید و بر آن‌ها کتاب فرستاد و آن‌ها را با وحی و عصمت تأیید کرد، زیرا آن‌ها پرچم‌های امت‌ها بودند و گروهی از آن‌ها را مانند موسی و عیسی به انتخاب کردن هدایت فرمود؛ آیا با وجود عقل آن‌ها و کامل‌بودن علمشان مجاز بود که وقتی انتخاب می‌کردند انتخاب آن‌ها بر منافق قرار گیرد درحالی‌که خود به‌اشتباه تصور می‌کردند که آن‌ها مؤمن هستند؟» عرض کردم: خیر. امام (علیه السلام) فرمود: «این موسی کلیم‌الله است که با وجود فراوانی عقل و کمال علمش و نزول وحی بر او، از بزرگان قومش و

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۱۸۴

به‌عنوان فرستاده انتخاب نکرده باشد باید بداند که در سرش عقل کامل نیست (وگرنه قطعاً یکی از فرستادگان می‌شد)، بلکه دارای عقلی ناقص، درهم‌آمیخته با هوا و هوس و دیگر موارد تأثیرگذار می‌باشد؛ بنابراین همه غیر از خلفای خدا نیاز دارند که به آن‌ها آموزش داده شود، یادآوری شود، و تزکیه، هدایت و رهبری شوند و دست‌کم این همان مطلبی است که پیش‌تر، از خود این علما برای تعیین غرض از ارسال فرستادگان شنیدیم!

حال که این مطلب روشن شد می‌گوییم: چگونه و از کجا عقل‌های ناقص می‌توانند در قانون‌گذاری با ثقلین همراهی کنند یا در صف آن‌ها قرار گیرند؟ و چگونه فطرت‌های درست و صاف، قانون‌گذاری و تشریح عقل‌های ناقص را یکی از دلایل جاودانگی اسلام به شمار می‌آورند!

شیخ صدوق با سندش روایت می‌کند: علی بن حسین (علیه السلام) فرمود: «دین خداوند عزوجل با عقل‌های ناقص و آرای باطل و مقیاس‌های فاسد به دست نمی‌آید؛ جز با تسلیم به دست نمی‌آید؛ پس هرکس تسلیم ما شد سالم گردید و هرکس به ما اقتدا کرد هدایت شد...»^(۱)

به‌علاوه آیا تشریح به‌وسیله عقل‌های ناقص همان چیزی نبوده است که در عرصه زندگی مسلمانان در دوران فترت غیبت کبرای صاحب عقل کامل یعنی امام مهدی (علیه السلام) به‌طور کلی وجود داشته است؟ پس چرا همه زمین لبریز از ظلم و جور شده؟ و حتی بنده با قطع و یقین می‌گوییم که گریه و ناله یتیمان و ضایع شدن حقوق انسان‌ها در سرزمین‌هایی که تصور می‌شود اسلامی هستند قابل‌مقایسه با هیچ جای دیگری نیست!

صاحب‌منصبان لشکرش، هفتاد مرد برای وعده‌گاه پروردگارش برگزید...». کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۴۶۱

حقیقت این است که اگر آل محمد (علیهم السلام) را از ساحت آن اسلام جاودانه‌ای که شیخ مطهری از آن دم می‌زند حذف کنیم، جز ظنیات و گمانه‌هایی که درماندگان را فرا می‌گیرد و جز امت یا امت‌هایی پراکنده، پاره‌پاره شده، بی‌خرد و از پا درآمده که فاقد تمامی مؤلفه‌های زندگی و دقیقاً همانند سایر امت‌های انبیا هستند که پیش از آن‌ها به‌سوی انحراف از راه استوار شتاب کردند، باقی نخواهد ماند؛ و درعین‌حال از اسلام جز اسمی که قلیلی از فرصت‌طلبان، قاتلان و خون‌ریزان بر زبان خود لقلقه می‌کنند نخواهیم دید؛ کسانی که اسلام و اهل حقیقی آن از آن‌ها بیزارند و اگر روی خود را باز گردانی و نیک بنگری خواهی دید که امروز این‌ها چه بسیارند! وهابی‌های خون‌ریز تنها نمونه‌هایی از اینان نیستند!

بر این اساس مسئله کمال دین و تام و تمام‌بودن آن را نمی‌توان همچون غرور و افتخاری ناشی از کمال عقل‌هایمان و رسیدن عقل‌هایمان به رشدی که آن را از وحی انبیا بی‌نیاز کند تصور کرد و [نمی‌توان] انتهای وحی و ختم نبوت را آن‌گونه که شیخ مطهری و دیگران متصور شده‌اند توجیه نمود. ختم نبوت به همین مقدار- ارتباط و پیوندی تنگاتنگ دارد با وجود فرشتگانی پاک که بر این زمین راه می‌روند و برای آن‌ها چنین مقدر شده که در چهارچوب مسیر الهی، جانشینان محمد (صلی الله علیه و آله) باشند و این نکته‌ای است که روایات بسیاری روشن کرده‌اند و ما تنها به تعدادی از آن‌ها بسنده خواهیم کرد:

- کلینی با سندش روایت کرده است: ... از عبدالعزیز بن مسلم که گفت: همراه رضا (علیه السلام) در مرو بودیم. در ابتدای ورودمان روز جمعه در مسجد جامع تجمع کردیم، درحالی‌که آن‌ها مشغول بحث در امر امامت بودند و فراوانی اختلاف مردم در آن را یاد می‌کردند. بر سیدم (علیه السلام) وارد شدم و تأمل مردم در این مورد را به ایشان عرض کردم. خندید و سپس فرمود: «ای عبدالعزیز! مردم نادان شده و فریب اندیشه‌های خود را خورده‌اند. خداوند عزوجل پیامبر خود (صلی الله علیه و آله) را قبض روح نفرمود تا آنکه دین را برای او کامل کرد و قرآن را بر او فرو فرستاد که در آن تبیان هرچیزی از حلال و حرام، حدود

و احکام و هرآنچه مردم به آن نیاز دارند به‌طور کامل- وجود دارد؛ که حق عزوجل می‌فرماید: «ما در این کتاب چیزی را فروگذار نکردیم» و در حجة‌الوداع- که اواخر زندگانی پیامبر ﷺ بود- این آیه را نازل فرمود: «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و به اسلام به‌عنوان دین شما رضایت دادم» و امر امامت از موارد تمام‌شدن دین است. پیامبر ﷺ رحلت نفرمود تا آنکه آموزه‌های دینشان را تبیین فرمود و راه‌هایشان را واضح نمود و آن‌ها را [با سفارش بر] بر پیمودن راه حق ترک گفت و علی را به‌عنوان پرچم و امامی برای آن‌ها برافراشت و هیچ‌چیزی از آنچه امت به آن نیاز داشتند را فروگذار نکرد مگر اینکه آن را برایشان تبیین فرمود. پس هرکس گمان می‌کند که خداوند عزوجل دین خود را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده و هرکس کتاب خدا را رد کند به آن کافر شده است.

آیا آن‌ها قدر امام و جایگاه او در برابر امت را شناخته‌اند که اختیار خود را در مورد آن مُجاز می‌دانند؟ امامت ارزشمندتر، والاتر، بلندمرتبه‌تر، فراتر و عمیق‌تر از آن است که مردم با عقل‌هایشان به آن برسند یا با اندیشه‌هایشان به آن راه یابند یا به اختیار خود امامی را برگزینند.

امامت جایگاهی است که خداوند عزوجل پس از مقام نبوت و دوست‌بودن، به‌عنوان مرتبه و مقام سوم مخصوص ابراهیم خلیل علیه‌السلام گرداند و فضیلتی بود که ابراهیم را با آن شرافت داد و با آن یادش را بلند کرد و فرمود: «من تو را به‌عنوان امام مردم قرار دادم». پس خلیل علیه‌السلام از سرِ سرور و شادی فرمود: «آیا از فرزندان من هم [چنین خواهند بود؟]» خدای تبارک‌وتعالی فرمود: «عهد من به ستمکاران نمی‌رسد». این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرد و این آیه مخصوص خالص‌ترین‌ها گردید؛ سپس خداوند متعال او را گرامی داشت و از فرزندان او خالص‌ترین‌ها و اهل پاکی‌ها را قرار داد و فرمود: «و به او اسحاق و یعقوب را به‌عنوان بخشش عطا کردیم و همه آن‌ها را صالح قرار دادیم * و آن‌ها را امامانی قرار دادیم تا به امر ما هدایت کنند و به آن‌ها نیکوکاری و برپاداشتن نماز و بخشیدن زکات را وحی

کردیم و آن‌ها پیوسته عبادت‌کنندگان ما بودند». پس پیوسته در فرزندان او بود و برخی از برخی دیگر ارث می‌بردند و شاخه‌ای از شاخه دیگر پدید آمد تا آنکه خداوند متعال این میراث را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عطا فرمود. پس حق جل و تعالی فرمود: «به راستی سزاوارترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی نمودند و این پیامبر و مؤمنان هستند و خدا سرپرست مؤمنان است» و این آیه به طور خاص در مورد پیامبر بود و ایشان آن را به فرمان خدا و به رسم آنچه خداوند واجب فرموده بود بر گردن علی (علیه السلام) آویخت و در فرزندان برگزیده وی به جریان افتاد؛ همان کسانی که خدا به آن‌ها علم و ایمان داده بود، با این سخن حق تعالی: «ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می‌گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت [در عالم برزخ] درنگ کردید» و علم و ایمان تا روز قیامت -آن هنگام که پیامبری پس از محمد (صلی الله علیه و آله) نیست- در میان فرزندان علی (علیه السلام) است؛ پس این جاهلان از کجا و چگونه انتخاب می‌کنند؟

امامت، جایگاه و منزلت انبیا و میراث اوصیاست. امامت، خلافت و جانشینی خدا و جانشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین (علیه السلام) است. امامت، زمام دین، نظام مسلمین، صلاح دنیا و عزت مؤمنان است.

امامت، اساس بالنده اسلام و شاخه بلند آن است. تنها با امامت است که نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، فراوانی فیء و صدقات، جاری شدن حدود و احکام، و مراقبت از مرزها و کرانه‌ها کامل می‌شود.

امام، حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می‌نماید و حدود خدا را اجرا و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و موعظه حسنه و حجت بالغه به راه پروردگارش دعوت می‌کند. امام مانند خورشید درخشان است که با نورش عالم را می‌پوشاند درحالی که خود در افق است به گونه‌ای که دست‌ها و چشم‌ها به آن نمی‌رسد. امام، ماه نورانی، چراغ پرنور، نور درخشنده و ستاره هدایتگر در شب تاریک و در میانه شهرها و بیابان‌ها و ژرفای دریاهاست.

امام، آب شیرین در گرما و هدایتگر به سوی هدایت و نجات‌دهنده از سقوط است.

امام، آتش بر سر هر ارتفاع، و گرما برای کسی است که از آن گرما می‌گیرد و در هلاکت‌گاه‌ها، راهنماست که هر کس از او جدا شود هلاک گردد.

امام، ابر باران‌زاه، باران پی‌درپی، خورشید درخشان، آسمان سایه‌افکن، زمین هموار، چشمهٔ پر آب و برکه و بُستان است.

امام، انیس، رفیق، پدر مهربان، برادر مهربان، مادر مهربان با کودک خردسالش و پناه بندگان در سختی‌ها و تکان‌هاست.

امام، امین خدا در خلقش، حجت خدا بر بندگان، جانشین او در سرزمینش، دعوت‌کننده به سوی خدا و دفاع‌کننده از حرم خداوند است.

امام، پاک‌شده از گناهان، بَری از عیوب، اختصاص‌یافته به علم، ترسیم‌شده با بردباری، نظام دین، عزت مسلمین، خشم منافقین و نابودی کافران است.

پس چه کسی به شناخت امام می‌رسد یا می‌تواند او را برگزیند؟ هرگز! هرگز! عقل‌ها گمراه، بردبارها سرگردان، خردمندان حیران، چشم‌ها ناتوان، بزرگان کوچک، حکیمان حیران، حلیمان کوچک، خطیبان ناتوان، خردمندان نادان، شاعران گنگ، ادیبان عاجز و بلیغان ناتوان شدند، از وصف شأنی از شئون یا فضیلتی از فضیلت‌های او، و به عجز و کوتاهی اقرار کردند. حال چگونه وی با همهٔ وجودش توصیف شود یا با نهایت وجودش وصف گردد یا چیزی از امر او دانسته شود یا کسی در جای او بنشیند و بی‌نیازی او را غنا بخشد؟ چگونه و کجا چنین گردد؟ درحالی که او در جایگاه ستاره در دسترس همگان و توصیف توصیف‌کنندگان است؛ پس چنین انتخابی از کجا خواهد بود؟ و عقل‌ها در این خصوص کجا هستند؟ و کجا همانند این پیدا می‌شود؟

آیا گمان می‌کنید چنین چیزی در غیر از آل فرستادهٔ خدا محمد ﷺ یافت می‌شود؟ به خدا سوگند آن‌ها دروغ گفتند و باطل‌پیشگان بر آن‌ها منت نهادند و از نردبان بلند و دشوار و لغزان بالا رفتند درحالی که گام‌هایشان بر آن می‌لغزد و به زُر‌فای زیر گام‌هایشان سقوط خواهند کرد.

با عقل‌های حیران، شکست‌خورده و ناقص و آرای گمراه‌کننده، امام خود را استوار

کردند؛ پس جز دور شدن از او [امام راستین] نیفزودند (خدا آن‌ها را بکشد، چه دروغی بستند!)، کار دشوار را استوار کردند، دروغ گفتند و بسیار گمراه گشتند و وقتی امام را دانسته رها کردند، در حیرت و سرگردانی سقوط کردند و شیطان کارهایشان را آراست و آن‌ها را از راه بازداشت، درحالی که خود می‌دانستند»^(۱).

این مقطعی از سخن امام رضا (علیه السلام) بود که انتخاب شد تا بیان گردد، زیرا فواید بسیاری در آن نهفته است:

- ۱- ارتباط تمام و کامل شدن دین با امر امامت آل محمد (علیهم السلام).
 - ۲- امامت، مرتبه و مقام سومی بعد از نبوت و دوست‌بودن است که خدا ابراهیم (علیه السلام) را با آن مخصوص گردانید و این، دلیل بر آن است که امامت مقامی بالاتر از نبوت و رسالت است که خلیل‌الرحمن به آن‌ها متصف بود.
 - ۳- نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) متصف به امامت است که آن را بر گردن علی و اولادش انداخت.
 - ۴- از یکسو «پس از محمد نبی (صلی الله علیه و آله)، پیامبری نیست» و از سوی دیگر «امامت همان منزلت انبیا و میراث اوصیا و جانشینی خداوند است».
- امامت، منزلت انبیاست: یعنی هرآنچه نبی دارد امام نیز دارد.
- امامت... میراث اوصیاست: یعنی هرآنچه نبی و رسول دارند، امام نیز دارد و در بین اوصیا، انبیا و فرستادگان قرار می‌گیرند.
- امامت... خلافت و جانشینی خداست: یعنی بین دو بال امامت، تمامی مراتب خلافت الهی جای گرفته است.

گویا امام رضا (علیه السلام) سیری تصاعدی را در تعریف امامت پی می‌گیرد. توجه: هرکس بتواند دو سخن بالا را هم‌زمان درک کند -یعنی این واقعیت که «بعد از نبی اکرم پیامبری نیست» و اینکه «امامت منزل انبیاست»- می‌تواند معنای صحیح ختم نبوت را بفهمد و این مطلبی است که بعداً توضیح داده خواهد شد.

۵- کسی نمی‌تواند در مقام و جایگاه امام تکیه بزند و بی‌نیازی او را غنا بخشد.

۶- اشاره به عقل‌های ناقصی که اندکی قبل در موردش سخن گفتیم.

سپس شیخ مطهری برای توجیه ختم نبوت، به سایر اسباب جاودانه‌بودن اسلام از نظر خودش می‌پردازد؛ از جمله: دربرگرفتن تعالیم آن برای جنبه‌های مختلف انسان و عدم توجه اسلام به شکل حیات و صورت آن و وضع قوانین ثابت و دائمی.^(۱)

می‌گوییم: آنچه را که شیخ بیان می‌دارد مواردی است که در تعالیم انبیا و فرستادگان مشترک است، هرچند با توجه به پذیرنده و مقتضیات زمانی که در آنها زندگی می‌کرده‌اند از شدت و ضعف‌های متفاوتی برخوردار بوده‌اند، ولی به هیچ‌وجه نمی‌توانند به‌عنوان توجیهی برای ختم نبوت به معنی انتهای وحی و انقطاع آن در نظر گرفته شوند. در خصوص قوانین ثابت و دائمی که در انتها بیان کرده است می‌گوییم:

- اگر منظور از آن برخی قوانین اسلام باشد که با ثبوت و دوام توصیف می‌شوند، این موردی است که در دیگر ادیان هم وجود دارد؛ به‌عنوان مثال غسل که تا امروز وجود داشته و نسخ نشده است.

در وسائل روایت شده است: از ابو عبدالله علیه السلام روایت است: «... مجوس از جنابت غسل نمی‌کرد، ولی عرب غسل می‌کرد و غسل کردن از شرایع خالص حنیف بوده است...»^(۲)

- و اگر منظور همه قوانین باشد که این مطلب درستی نیست و نمی‌توان پذیرفت که هرآنچه تشریحش در ابتدای اسلام به انجام رسید و به آن عمل می‌گردید، قانونی ثابت و دائمی بوده است. چطور چنین باشد درحالی‌که برخی احکام متناسب آنچه در جفر سفید است وجود دارند و امام علی علیه السلام در پرتو آنها حکم می‌کرد و برخی دیگر نیز هستند که متناسب با آن چیزی است که در جفر قرمز است و قائم علیه السلام در پرتو

۱- ختم نبوت، مرتضی مطهری، ص ۶۴-۶۵

۲- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲، ص ۱۷۷

آن‌ها حکم خواهد کرد؟!)

صفار با سندش روایت می‌کند: از رفید، غلام ابوهریره که گفت: به ابو عبدالله (علیه السلام) عرض مردم: فدایتان گردم ای پسر رسول خدا! آیا قائم با سیره علی بن ابی طالب در میان اهل عراق حکم می‌کند؟ فرمود: «ته ای رفید! علی بن ابی طالب (علیه السلام) با توجه به آنچه در جفر سفید بود در میان اهل عراق رفتار می‌کرد، درحالی که قائم (علیه السلام) طبق آنچه در جفر قرمز است با عرب رفتار خواهد کرد».^(۱)

همچنین از دیگر دلایل جاودان بودن اسلام -طبقه نظر وی- چیزی است که آن را «حق و تو» نامیده است:

«۶- مورد دیگری که به قوانین اسلام ویژگی انعطاف‌پذیری و تحرک و تطابق را می‌دهد و آن را جاودانه می‌کند، وجود مجموعه‌ای از قواعد و معیارهایی است که در متن قوانین اسلامی نهفته‌اند و فقها به آن نامی بسیار زیبا داده و آن‌ها را قواعد «حاکم» یعنی قواعدی که بر همه احکام و مقررات اسلامی حکم می‌کنند و بر آن‌ها تسلط دارند نامیده‌اند... و قاعده «دفع حرج و تنگنا» و قاعده «دفع ضرر» از این دسته هستند و در حقیقت اسلام به این قوانین «حق و تو» را اعطا کرده است».^(۲)

می‌گوییم: باید یادآوری کنیم آن‌گونه که شیخ مطهری و دیگران می‌گویند روی سخن در مورد علت‌های ختم نبوت به معنی خاتمه‌یافتن و انقطاع وحی بر محمد (صلی الله علیه و آله) است و واضح است که وجود قواعد فقهی حاکم (آن‌گونه که آن‌ها نامیده‌اند) این مطلب را توجیه نمی‌کند. آیا به‌عنوان مثال- نفی تنگنا و دفع زیان و تکلیفی که قابل تحمل نباشد فقط بعد از پیامبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) موجود بوده است؟! و به این ترتیب، این دست‌وپا زدن‌ها ادامه می‌یابد تا آنجا که به داوطلب

۱- بصائر الدرجات، صفار، ص ۱۷۲

۲- ختم نبوت، مرتضی مطهری، ۷۱-۷۲

علت امر سال فرستادگان (علت امر سال مرسل) ۱۹۲

خودخوانده‌ای برای تکیه‌زدن بر مناصب مخصوص فرستادگان خداوند می‌انجامد، مانند ولایت بر جان‌ها و اعطای آن بر دیگران (غیر از فرستادگان الهی)؛ و شیخ این اعطا و بخشش شخصی را دلیلی بر ختم نبوت عنوان می‌کند؛ آنجا که می‌گوید:

«۷- مورد دیگر، شایستگی‌هایی است که اسلام به حکومت اسلامی و به عبارت دیگر به جامعه اسلامی داده است. این صلاحیت‌ها و شایستگی‌ها در درجه اول مخصوص حکومت شخص پیامبر بوده است و پس از او به حکومت امام و هر حکومت شرعی دیگری منتقل می‌گردند. قرآن کریم می‌فرماید: «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است».^(۱)

بسیار خوب! طبق این متن قرآن و سخن رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیامبر و علی و اولاد معصوم آن‌ها اولیای امور خلق هستند و دلایل امامت و ولایت آن‌ها افراد خاشع و ترسان [و همه مکان‌ها] را لبریز کرده است، ولی چگونه این حق به غیر از آن‌ها تحویل می‌شود؟! تا آنجا که مطابق با نظر شیخ مطهری، حکومت دیگران حکومتی شرعی قلمداد می‌گردد و آن‌گونه که از سخن او پیداست- منظور وی ادله ولایت مطلقه فقیه است؛ زیرا پس از این آیه ادامه می‌دهد:

«علمای امت اسلامی بر اساس [وظیفه] واجب و مسئولیتی که متحمل می‌شوند عالم‌ترین مردم به زمانشان خواهند بود، زیرا تشخیص مقتضیات حقیقی زمان از مقتضیات انحراف اخلاقی و انحطاط روحی مردم بدون شناخت روح زمان و عوامل مؤثر در ترکیب آن و جهت سیر این عوامل، ممکن نیست».^(۲)

وی پیش از دیگران می‌داند که این ولایت، محل اختلاف بسیاری از فقیهان متأخر شیعه است و بیشتر فقها قائل به عدم اثبات آن هستند، حتی بدون اقامه دلیل بر آن

۱- همان منبع، ۷۲

۲- همان کتاب، ص ۷۵

به تعبیر شیخ مرتضی انصاری- همانند آب در هاون کوبیدن است^(۱) (که اینجا محل بحث این مورد نیست)؛ ولی به طور کامل از انصاف به دور است که به آیه «پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» استناد شود و این آیه به صورتی که شیخ عمل کرده است- به حکومت پیامبر، امامان و علما بازگردانده شود و حتی این کار، آشکارا، مصادره به مطلوب می باشد.

بنده معتقدم هیچ فرد منصفی وجود ندارد که آنچه را که ابوبصیر نقل کرده است بخواند و پس از آن، وجود حکومت شرعی و مورد رضای خدا و فرستادگان، پیش از قائم (علیه السلام) به ذهنش خطور کند: از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هر پرچمی که پیش از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوتی است که به جای خداوند عزوجل پرستیده می شود»^(۲).

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در وصیتش به کمیل بن زیاد نقل شده است: «ای کمیل! این نبوت و رسالت و امامت است و فراتر از آن، چیزی جز موالی، پیروان یا بدعت گذاران نیستند. خدا تنها از متقین می پذیرد. ای کمیل، جز از ما برنگیر تا از ما باشی»^(۳).

به علاوه منظور شیخ مطهری از آن صلاحیتها و شایستگیهایی که اسلام به جامعه برای حکومت داده است چه مواردی هستند؟

آیا وی در عمل می خواهد به دموکراسی و حکومت مردم منتهی شود؟ و آیا این نوع حکومت-طبق نظر او- راز دیگری برای ختم نبوت و انقطاع وحی می باشد؟! این دقیقاً همان چیزی است که دوست و رفیق او- شیخ منتظری- به آن می رسد؛ آنجا که می گوید:

«بر این مورد اعتراض شده است که اگر شوری و انتخاب از طرف امت، منبع ولایت شرعی باشد، بر شارع اسلام واجب است که این امر مهم و حدود و شرایط و

۱- کتاب مکاسب، مرتضی انصاری، ج ۳، ص ۵۵۳

۲- کافی، کلینی، ج ۸، ص ۲۹۵

۳- وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۷، ص ۳۰

کیفیت آن را برای مردم روشن کند.

می‌توان به این اعتراض این‌گونه پاسخ داد که عدم تعیین چگونگی شوری و انتخابات از طرف امت، به‌عنوان منبع ولایت شرعی و خصوصیات انتخاب‌کننده از نظر کمی و کیفی و دیگر موارد و مشخص‌نکردن آن در قالبی معین، باید از مشخصات شریعت سَمَحِه سَهْلَه [آسان‌گیر] به‌حساب آید و از مزیت‌های برجسته آن باشد، زیرا شارع خواست این مورد تا روز قیامت باقی بماند و بر زمان‌ها، سرزمین‌ها، شرایط اجتماعی مختلف و امکانات موجود منطبق گردد. تعیین والی مانند دیگر شرایط حیات و بقا مثل غذا، لباس، دارو، مسکن، ادوات سفر، روشنایی و دیگر وسایل زندگی- است به‌گونه‌ای که مقدار و شکل خاصی ندارند و مقتضای هر ظرفی، شکل معینی است.

شما می‌بینی که انتخاب والی اعظم و اخذ آرا برای وی، به شکلی قابل امکان در عمل، در آن دوره‌ها امکان‌پذیر نبوده است، درحالی‌که هرروز، امکانات جدیدی وجود دارد. امت اسلامی که در آخرالزمان می‌آید تمامی تجربیات امت‌های قبلی را دارد و بر اساس تفکر و تعقل، از دیگر امت‌ها متمایز می‌شود؛ پس می‌توان اصول را برای آن‌ها بیان کرد و خصوصیات را به تشخیص خود متشرعین واگذار نمود. مقتضای طبیعت شریعت باقی و دائمی، بیان اصول و واگذار کردن شکل‌ها و قالب‌ها و خصوصیات به قانون‌مداران مطلع بر نیازها، امکانات و شرایط است؛ و اصل شورا همان‌طور که گفته شد- در کتاب و سنت مورد تأکید قرار گرفته است.

پوشیده نیست که پس از شورای اهل حل و عقد، به‌طور معمول رضایت همه یا بیشتر امت، به دست می‌آید؛ و شاید این مورد در صورت نبود امکان به دست آوردن آرای امت به‌صورت مستقیم بوده است؛ ولی اگر به دست آوردن آرا در یک یا دو مرحله ممکن باشد - آن‌گونه که در زمان ما چنین امکانی

وجود دارد. واجب است به این صورت عمل شود تا حکومت اسلامی قوی‌تر و محکم‌تر باشد.

آنچه بوده است، اینکه بر شارع حکیم بیان اصل شورا و تشویق به آن واجب است و این روشن شد. اما چگونگی‌ها و خصوصیات و شرایط، به عاقلان و اهل علم تفویض شده است؛ به کسانی که به نیازهای زمان و شرایط و امکانات آگاه هستند»^(۱).

با چنین شبیه‌سازی‌هایی از وحی خواسته می‌شود تا در عمل منقطع گردد و انبیا ختم گردند و به پایان برسند تا پس از آن، فرآیند تجهیز علیه دین حقیقی انجام شود و این دین، تصفیه گردد!

مصیبتی که امروز ما در آن گرفتار هستیم فقط در قانونی جلوه‌دادن حاکمیت مردم نیست، علی‌رغم اینکه با روش الهی که بر تنصیب الهی استوار است در تناقض می‌باشد. این در حالی است که بازه زمانی انسان مورد تکلیف از لحظه به حرکت درآمدنش تا آخرین لحظه بر این زمین. از فرستاده الهی و حجت خدا بر خلق خالی نشد که بیان آن به تفصیل گذشت. می‌گوییم: مصیبت فقط در این مورد ختم نمی‌شود؛ بلکه [مصیبت] در قرار دادن انتخابات و گزینش مردم به‌عنوان سرّی از اسرار ختم نبوت و انتهای آن و قطع شدن وحی می‌باشد!

به‌علاوه می‌گوییم: از آنجا که سخن دیگر علما هم از اشاره به برخی از آنچه شیخ مطهری بیان کرده است خالی نیست نیازی به طرح آن‌ها ندیدم، ولی مایلیم پاسخ یکی از شیوخ سلفی را به پرسشی که یک مرد بی‌دین عرضه کرده بود بیان کنم. وی اشاره می‌کند که ختم نبوت به تعبیر او- امری تقدیری است یعنی با قضا و قدر الهی حاصل می‌شود و کسی نمی‌تواند بر آن اعتراض کند. متن پرسش و پاسخ:

«پرسش:

از شگفت‌ترین مواردی که افراد متدین به خدا نسبت می‌دهند عدل و حکمت است و آن‌ها در هر شرایطی می‌گویند خدا عادل و حکیم است؛ ولی اجازه دهید در مورد دیگری به بحث بپردازیم؛ چیزی که به آن افتخار می‌کنند و می‌گویند محمد آخرین فرستاده الهی است که خدا برای همه انس و جن فرستاد و اسلام آخرین رسالت‌های آسمانی است که خدا آن را برای انس و جن، برای همه زمان‌های آینده و برای همه شرایط اجتماعی و سطوح تمدنی و تمام مشکلاتی که تا روز قیامت برای انسان‌ها و جن‌ها پیش می‌آید مناسب دانسته است.

حال چیزی را فرض خواهیم گرفت که آن را قبول ندارم: اینکه اسلام عمل- آخرین و در نتیجه پیشرفته‌ترین چیزی است که خدای عادل و حکیم می‌توانست برای رستگاری بشر بفرستد و از آنجا که او هرگز نمی‌توانسته بهتر از این تقدیم کند نیازی به تغییر رسالت یعنی اسلام نبود! پرسش ساده‌ای که در اینجا مطرح می‌شود این است که چرا محمد آخرین فرستادگان است؟ درحالی‌که هر انسانی که دارای اندکی تعقل و اندیشه باشد مانعی برای مبعوث‌شدن انبیا و فرستادگان در هر زمان و مکان تا رسالت اسلام را به‌عنوان دین آخر توضیح دهد مشاهده نمی‌کند.

چه مانع قانع‌کننده‌ای وجود دارد که بر اساس آن، عادل حکیم نتواند کسی را بفرستد که اعجاز قرآنی و مطالب پیچیده‌ای از قرآن را که درکش برای ما دشوار است بیان کند، به‌جای آنکه انسان‌ها با یکدیگر در فهم آیات به نزاع برخیزند و طرف مقابل خود را با این عبارت که تأویل آن را کسی جز خداوند نمی‌داند هدف قرار دهد و اینکه تفسیر مفسران اشتباه بوده است، زیرا آن‌ها انسان‌هایی غیر معصوم هستند!...

پاسخ:

الحمد لله و صلی الله علی محمد و علی آله و صحبه؛ اما بعد:

ما از این پرسش کننده ابتدا دعوت می‌کنیم به وجود خدای متعال و ربوبیت و الوهیت او و راستی او در گفتارش، در آنچه از خودش گفته است یا آنچه فرستادگانش (سلام و صلوات بر همگی‌شان) در مورد او خبر داده‌اند ایمان بیاورد.

آنچه حاصل می‌شود این است که ختم فرستادگان با محمد (صلی الله علیه و آله) امری است تقدیری، و واجب است به آن راضی باشیم و باید به کمال حکمت او اعتقاد داشت و قضای خدا برگرداننده‌ای ندارد؛ اما آنچه مردم از انذار فرستادگان نیاز دارند، بر وارثان آنها تکلیف شده است که به آن عمل کنند؛ ولی عاقل، لازم است با وحی نور بگیرد و پیش از سوار شدن بر عقل قاصر، آن را بیاموزد و در به کار بستن عقلش، برای حفظ خود از خشم خدا و عذاب او در دنیا و قبر و آخرت کوشش کند و در رضای خدا بکوشد تا او را در دنیا رستگار کند و او را وارد بهشت نماید. جز ایمان و اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و سلم) راه دیگری برای سعادت وجود ندارد. از پیامبر (صلی الله علیه و سلم) وارد شده است: «همه امت من وارد بهشت می‌شوند جز آنکه ابا کند». از ایشان پرسیدند چه کسی ابا می‌کند؟ فرمود: «آنکه مرا اطاعت کند وارد بهشت می‌شود و هر که از من سرپیچی نماید، ابا کرده است». (این حدیث را بخاری روایت کرده است).

و خدا داناتر است.^(۱)

ختم فرستادگان با محمد (صلی الله علیه و آله) «امری است تقدیری و واجب است به آن راضی باشیم و باید به کمال حکمت او اعتقاد داشت و قضای خدا برگرداننده‌ای ندارد و اینکه

۱- متن این پرسش و پاسخ از طریق لینک زیر در دسترس است:

علمای دین همان وارثان انبیا و فرستادگان هستند؛ و خدا دانایتر است!
و با مشابیه چنین عقل‌گرایی‌هایی این‌ها خود را علمای دین می‌خوانند!
و حقیقت آن است که چنین اشکالاتی - و بسیاری موارد دیگر - به وجود نمی‌آید،
اگر تفسیر غلطی از قضیه ختم نبوت و ارسال که علمای دین بر زبان رانده بودند، نبود؛
و اگر اینان سکوت پیشه می‌کردند مصیبت وارد شده بر دین خدا بسیار سبک‌تر بود.
و از آنجاکه این ماجرا به آنجا رسید که برخی بر این واقعیت که محمد ﷺ آخرین
انبیا و فرستادگان است اشکال وارد کردند، به مهم‌ترین اشکالات وارد شده و چگونگی
پاسخ علمای دین به آن‌ها می‌پردازیم.

۴.۳. اشکالات وارد شده بر ختم نبوت و ارسال

چند اشکال بر اعتقاد به ختم نبوت به آن معنا که علمای مسلمان مطرح کرده‌اند
وارد شده و چون سخنان علمای اسلام تقریباً یکسان است به برخی از آن‌ها به‌عنوان
نمونه خواهیم پرداخت.

اما مهم‌ترین اشکالات:

۴.۳.۱. اول: قطع شدن اتصال به غیب

خلاصه این اشکال: اعتقاد به پایان نبوت و قطع شدن وحی، یعنی قطع شدن اتصال
به غیب و ارتباط با آن، با وجود اینکه انسان نیازمند به آن است و دست‌کم نیازمند به
مردی است که با غیب اتصال داشته باشد تا دست او را بگیرد.
شیخ مکارم شیرازی و دیگران به این اشکال پاسخ داده‌اند. مکارم شیرازی
می‌گوید:

«پاسخ به این پرسش با توجه به دو نکته مرتبط به آن روشن می‌شود؛ که

عبارت‌اند از:

اول: وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله‌ای برای ادراک حقایق است. وقتی تمامی احتیاجات و حقایق تا روز قیامت در اصول عام و تعالیم جامعی که خاتم انبیا آورده است موجود باشد، در این صورت قطع اتصال و ارتباط، مشکلی ایجاد نخواهد کرد.

دوم: آنچه پس از ختم نبوت تا ابد قطع می‌گردد وحی برای شریعتی جدید یا تکمیل شریعت قبلی است و نه هرگونه اتصال با ماورای طبیعت، زیرا ائمه (علیهم‌السلام) با عالم غیب ارتباط دارند و مؤمنان حقیقی که پرده از قلب‌هایشان برداشته شده است و در نتیجه تهذیب نفس‌هایشان به مقام مکاشفه و شهادت رسیده‌اند نیز با غیب مرتبط هستند.

فیلسوف معروف صدر المتألهین شیرازی در مفاتیح الغیب می‌گوید: «بدان که وقتی پس از تصحیح حجت و کامل شدن دین، وحی قطع و دروازهٔ رسالت مسدود گردید، مردم از فرستادگان و اظهار دعوت [آن‌ها] بی‌نیاز شدند، همان‌طور که حق تعالی می‌فرماید: «امروز دین خود را بر شما کامل کردم»؛ اما دروازهٔ الهام مسدود نمی‌گردد و امتداد نور هدایت منقطع نمی‌شود، زیرا مردم به دلیل غرق شدن در این وسوسه‌ها به توجه و تذکر نیاز دارند. خداوند متعال باب وحی را بست ولی از سر رحمتش بر بندگان، باب الهام را گشود...»^(۱).

و شیخ مطهری گفته است:

«قطع نبوت به معنی قطع وظیفهٔ الهی برای ارشاد و هدایت است و به معنی قطع فیض معنوی در پیشاپیش سیرکنندگان و سالکین به سوی خدا

نیست»^(۱).

پس آنچه قطع می‌شود به‌طور کلی اتصال به غیب نیست، بلکه به نظر شیخ مکارم قطع شدن وحی تنها برای شریعت جدید و از نظر شیخ مطهری وحی به‌عنوان یک وظیفه الهی برای ارشاد و هدایت خواهد بود.

می‌گوییم: باب ارتباط با غیب همیشه بوده است و برای همه گشوده خواهد بود و به‌هیچ‌وجه در گذشته، حال و آینده لحظه‌ای بسته نبوده و نخواهد بود.

اما در مورد آل محمد (علیهم‌السلام) قبلاً بیان شد که فرشتگان و روح بر آنان فرود می‌آیند و حتی روح‌القدس که رسول خدا با آن، نبوت را حمل می‌کرد با آن‌ها دیدار می‌کند، همراه آن‌هاست، آن‌ها را هدایت می‌کند و از آن‌ها جدا نمی‌شود. این را چه می‌توان نامید؟

اما در مورد عموم مردم، دروازه اتصال به غیب همچنان گشوده است و نه فقط آن‌طور که علما تصور کرده‌اند. از طریق الهام صورت می‌پذیرد، بلکه از طریق اجزایی از نبوت یعنی رؤیا و موارد مشابه هم هست؛ به‌خصوص در آخرالزمان که طبق روایات، رؤیای مؤمن تکذیب نمی‌شود و اینکه رؤیای صادق، جزئی از ۷۰ یا ۴۵ جزء نبوت است و حتی روایات آن را همانند کلامی می‌دانند که پروردگار از طریق آن با بنده‌اش سخن می‌گوید.

عبادة بن صامت از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درباره این سخن حق تعالی **﴿لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾** (ایشان را در دنیا بشارت است) روایت کرده است که فرمود: «این رؤیای صالح است که مؤمن برای خودش می‌بیند یا برای او دیده می‌شود؛ و آن کلامی است که پروردگار تو در خواب با بنده‌اش از طریق آن سخن می‌گوید»^(۲).

از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام): «رؤیای مؤمن مجرای است که سخن پروردگار جریان

۱- ختم نبوت، شیخ مرتضی مطهری، ص ۳۷

۲- بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۵۸، ص ۱۹۲

می‌یابد که پروردگار از طریق آن با او سخن می‌گوید»^(۱).

می‌گوییم: وقتی رؤیاهای صادقانه کلمات خدا و جزئی از وحی و نبوت هستند و دانستیم که همواره در گذشته و اکنون، باب و راهی غیبی وجود داشته که در هدایت بسیاری از بندگان سهم داشته است، آیا برای سخن شیخ مطهری در مورد قطع شدن وحی هدایت و ارشاد معنایی باقی خواهد ماند؟

و اگر علما خجالت می‌کشند از اینکه چنین ارتباطی را وحی یا ارتباط با غیب بنامند و آن را بدون بیان هیچ نامی فقط ارتباط و اتصال با غیب می‌نامند، متون شریف از بیان این حقیقت هیچ ابایی ندارند.

و در مورد کسی که گمان می‌کند آنچه قطع شده، وحی برای شریعت جدید است، این سخن او هرگز به اشکال پاسخ نمی‌دهد؛ به عنوان مثال بر انبیای بعد از موسی (علیه السلام) وحی می‌شد و وحی خدا بر حواریون بعد از عیسی (علیه السلام) نیز ادامه دار بود، با وجود اینکه این حجت‌های الهی - یعنی حجت‌های بعد از موسی و عیسی (علیه السلام) - شریعت جدیدی نیاوردند؛ و دانستیم که اعتقاد به اینکه شریعت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) تا روز قیامت باقی است، مانع از باقی ماندن روح القدس با اوصیای ایشان نمی‌شود.

شگفتا از کسی که به تعبیر خود اجازه ادامه داشتن الهام پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به عرفا و سالکین می‌دهد ولی اجازه ادامه داشتن وحی هدایتی و ارشادی را نمی‌دهد!

۲.۴.۳. دور: حکمت ختم نبوت با وجود ادامه داشتن تکامل انسان چیست؟

خلاصه این اشکال: نبوت و وحی نقشی در تکامل انسان دارد؛ پس حکمت فرض کردن انتهای نبوت و قطع شدن وحی چیست، در حالی که سیر تکامل انسان به سوی تکامل پیوسته ادامه دار بوده است؟

علمای دین اقدام به پاسخ‌گویی به این اشکال کرده‌اند؛ مثلاً شیخ مکارم در پاسخ

می گوید:

«پاسخ به این اشکال با توجه به یک مسئله روشن می شود: اینکه گاهی انسان به چنان رشد فکری و سطح تمدنی می رسد که می تواند استمرار در راه خود را با کمک گرفتن مستمر از اصول و تعالیمی که پیامبر خاتم به صورت جامع باقی گذارده است بیابد، بدون آنکه به شریعت جدیدی نیاز داشته باشد. این وضعیت کاملاً شبیه آن است که انسان در همه مراحل مختلف آموزش، نیاز به معلم جدید و مربی دیگری داشته باشد تا این مراحل مختلف سپری شود، اما وقتی به [مدرک] دکترا دست یابد یا مجتهدی شود که در علم یا علوم گوناگون صاحب نظر باشد در این صورت او نیاز به یادگیری از محضر استاد جدیدی ندارد، بلکه با استناد به دانشی که از استادان قبلی خود و به خصوص آخرین استاد گرفته است، رأساً به بحث، مطالعه و تحقیق اقدام می کند...»^(۱)

می گویم: داستان بلوغ های عقلی و فکری از این دست و قوانین و اصول دم بریده (منظورم قوانین و اصولی هستند که مفسر و مجری الهی ندارند) و همچنین اجتهاد، همه این ها در سخن شیخ مطهری آمد و به آن ها پاسخ داده شد و میزان صلاحیت و شایستگی آن ها برای اینکه سببی برای ختم نبوت به آن معنی که علما می گویند محسوب گردد گفته شد.

یک معتقد حقیقی، اعتقاد کامل دارد که زمین از حجت الهی خالی نمی شود، پس لازم است استاد آخر وی به تعبیر او- آخرین حجت الهی بر این زمین باشد و حجتی نباشد که پس از او میلیاردها انسان می آیند و مشخص است این ها هم نیازمند همان چیزی هستند که انسان های پیش از آن ها بوده اند.

۳.۴.۳. سوم: چگونه قوانین ثابت دین با نیازهای متغیر انسان همراه و هماهنگ می‌شود؟

خلاصه این اشکال: اعتقاد به ختم نبوت به این معنا که نبوت به پایان می‌رسد و وحی منقطع می‌گردد مستلزم آن است که شریعت آخر، قوانین ثابت و دائمی داشته باشد. این در حالی است که انسان با توجه به مکان و زمان، نیازهای متغیری دارد. چگونه بین ثابت و متغیر انسجام و هماهنگی برقرار می‌گردد؟

شیخ مطهری برای پاسخ‌گویی به این اشکال اندیشه خود را در اثبات جاودانگی اسلام و توانایی آن در پوشش‌دادن موارد متغیر بیان می‌کند. نقشه‌ای که وی ترسیم می‌نماید شامل چند نکته است؛ از جمله: «پذیرفتن عقل به‌عنوان منبع قانون‌گذاری، شمول و دربرگرفتن، قوانین ثابت، قاعده حق و تو، صلاحیت حکومت اسلامی و اجتهاد» که در قسمت قبل به‌طور کامل به آن‌ها پاسخ داده شد.

اما شیخ مکارم در پاسخ به این پرسش می‌گوید:

«می‌توان این پرسش را با توجه به مسئله‌ای که در ادامه می‌آید به‌خوبی پاسخ داد؛ اینکه: اگر همه قوانین اسلام صفت جزئی‌بودن را دارا می‌بودند و برای هر موضوعی، حکم جزئی معینی مشخص شده بود، مجالی برای پیش‌کشیدن این پرسش فراهم می‌بود، اما وقتی بدانیم در قوانین اسلام مجموعه‌ای از اصول کلی بسیار گسترده وجود دارد و می‌تواند با نیازهای در حال تغییر، مطابقت پیدا کند، دیگر مجالی برای طرح این اشکال باقی نخواهد ماند.»^(۱)

می‌گوییم: حقیقتی که این علما از آن غفلت کرده‌اند این است که این مشکل منحصر به قوانین و اصول اسلامی نیست تا همه تلاش خود را برای اثبات توانایی قوانین اسلام در راستای جاودان‌بودن و همراهی‌اش با موارد در حال تغییر انسان به انجام برسانند، بلکه آن‌ها باید اطمینان داشته باشند که هرچه تلاش کنند تا

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۲۰۴

خصوصیاتی را بر این قانون بیفزایند (چه به صورت کلی، فطری، قابل انعطاف، به دور از تشریفات یا موارد مشابه دیگر) این قانون، بی‌ریشه و ناقص باقی خواهد ماند و نمی‌توان میوه‌های مورد انتظار را در این قانون‌گذاری به دست آورد.

در قانون دینی: اگر بخواهیم در سعادت انسان سهمی برای این قانون قائل شویم و درعین حال مفسر و تبیین‌کننده و خیبری و آگاهی که در سطح خود این قانون است چیزی بر آن نیفزاید، انسان هرگز بهره و ثمره گفته‌شده از آن را به دست نخواهد آورد، بلکه به‌طور کامل وارونه خواهد شد؛ تا آنجا که این قانون، خودش به وسیله‌ای تبدیل خواهد شد که جاهلان و هواپرستان با آن برهان و دلیل خواهند آورد.

به همین دلیل نبی اکرم ﷺ در وصیت‌هایش به امت فقط بر قرآن تأکید نکرده، بلکه ترجمان و مفسر را هم بر آن افزوده است: **(من در میان شما دو چیز گران‌بها را باقی می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم).** این دو ثقل «کتاب خدا و تبیین‌کننده آن» هستند و تمسک‌جستن به هر دوی آن‌ها را سببی برای نجات از گمراهی قرار داده است.

حقیقتاً بنده تفاوتی نمی‌بینم بین کسی که می‌گوید «کتاب خدا برای ما کافی است» و کسی که می‌خواهد به قانون اسلامی رو کند و درعین حال سعی می‌کند آن را به‌گونه‌ای به تصویر بکشد تا توانایی آن را به‌تنهایی برای همراهی با انسان و متغیرهای زندگی او تا انتها توجیه نماید، چه عقل ناقص را به‌عنوان قانون‌گذار وارد کند یا اجتهاد مستند به آن را بپذیرد، یا به ظنیات و گمانه‌ها در دین اعتماد کند یا معتقد به انقطاع وحی و اتصال به غیب بشود. تصور نمی‌کنم تفاوت قابل‌ملاحظه‌ای بین این دو رویکرد وجود داشته باشد.

به‌حق می‌گوییم که بقا برای اسلام تقدیر شده است، حتی تا آخرین قانون - و به حول و قوه الهی این‌گونه است - که اگر اوصیای محمد ﷺ نمی‌بودند چنین بقا و دوامی حاصل نمی‌شد، زیرا زمان - تا اینکه خداوند آن‌ها [آل محمد ﷺ] را وارث زمین و هر آنچه بر آن است گرداند - از امامی از اوصیای محمد ﷺ خالی نمی‌شود (آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در حوض بر من وارد گردند). برای اسلام، بقا و

جاودانگی نوشته شده است و به همین دلیل برای قانون اسلامی، همراهی با متغیرهای انسان در طول زمان تقدیر و پیش‌بینی شده است و باوجود کسی که در قانون الهی خبره است - در هر زمان - مشکلی برای نوبه‌نو شدن‌ها و موارد متغیری که نیازمند مناسبت‌های خاص خود هستند باقی نخواهد ماند و چه‌بسا این نوبه‌نو شدن‌ها نیازمند پیاده‌سازی قوانین و تشریحات گذشته باشد که به آن‌ها عمل می‌شده ولی به دلایلی - که در اینجا نمی‌خواهم وارد جزئیاتش شوم - به بوتۀ فراموشی سپرده شده‌اند یا چه‌بسا نیاز به تشریحاتی باشد که قبلاً به آن‌ها عمل نمی‌شده، ولی قطعاً در دستورات الهی موجود بوده‌اند. همهٔ این موارد را خلیفهٔ خدا عهده‌دار است و به‌عنوان مثال دربارهٔ قائم روایت شده است که او هر دو کار را انجام می‌دهد.

خلاصه‌ای از بحث‌های ارائه‌شده:

دو دسته از متون دینی در سطح قرآن و روایت وجود دارند که یکی از آن‌ها می‌گوید محمد ﷺ خاتم انبیا و فرستادگان است و دسته دیگر می‌گوید وحی و نبوت (دست کم اجزایی از این دو) و ارسال پس از محمد ﷺ ادامه‌دار است. این از یک‌جهت.

از سوی دیگر وجوهی که علما برای راز ختم نبوت به آن معنا که خود به تصویر کشیده‌اند مطرح کرده‌اند درست نیست و اشکالاتی که بر ختم نبوت و ارسال به آن معنی که علما فهمیده‌اند مطرح می‌شود را نتوانسته‌اند مرتفع سازند و پاسخ دهند. به‌رحال تحقیق در مورد معنای صحیح ختم نبوت و ارسال به طوری که با هر دو دسته از متون، موافقت داشته باشد و همچنین شبهات را رفع نماید اجتناب‌ناپذیر است و این موضوعی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۵.۳. معنی درست ختم نبوت و ارسال

اگر آنچه سید احمد الحسن (رحمته‌الله) در کتاب «نبوت خاتم» بیان فرموده است نبود، ما هیچ راهی برای رسیدن به معنی درست «ختم» که در متون دینی بیان شده، نداشتیم. ایشان (رحمته‌الله) می‌فرماید:

«واژه نبی (از نگاه دین) یعنی کسی که از طریق آسمان، از اخبار مطلع

است...

اخبار آسمانی از راه‌های مختلفی به انسان می‌رسد، اگرچه همه آن‌ها به یک اصل بازمی‌گردد: ممکن است خداوند سبحان و متعال به صورت مستقیم از پس پرده یا حجاب با انسان سخن بگوید؛ یا آنچه را که بخواهد، به آدمی وحی کند؛ یا آنچه را که اراده فرماید، در صفحه وجود انسان بنویسد و یا

فرشتگانی بفرستد تا به طور مستقیم با انسان تکلم نمایند و یا هرآنچه را که مشیت و خواست حضرت حق است، در صفحه وجودش بنگارند.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ﴾^(۱) (هیچ بشری شایستگی ندارد که خداوند با او سخن بگوید مگر به وسیله وحی، یا از آن سوی حجاب [پرده]، یا فرشته‌ای بفرستد تا به فرمان او هرچه بخواهد به او وحی کند. به درستی که او بلندمرتبه و حکیم است).

اما شیوه این کلام، وحی یا نوشتن، گاهی به صورت دیدن رؤیاست و گاهی به صورت مکاشفه در بیداری...

لازم نیست که تمام نبی‌ها حتماً از سوی خدای متعال فرستاده شده باشند^(۲) بلکه چه‌بسا در یک‌زمان بیش از یک نبی وجود داشته است؛ ولی حضرت باری تعالی یکی از آن‌ها را می‌فرستد و او را حجت بر آن‌ها و دیگر انسان‌ها قرار می‌دهد. مسلماً شخصی که خداوند او را از بین آن‌ها برگزیده، برترین ایشان است؛ خدای سبحان او را عصمت می‌بخشد و به فضل خویش به آنچه از عالم غیب نیاز دارد آگاه می‌سازد.

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنْ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾^(۳) (اوست دانای غیب و هیچ‌کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد، مگر رسولانی که آنان را برگزیده و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آن‌ها قرار می‌دهد...).

۱- شوری، ۵۱

۲- پیش‌تر گذشت که نبی، کسی است که برخی از اخبار آسمانی را می‌داند و می‌شناسد، و خداوند به وسیله مکاشفه یا رؤیا او را به حق و برخی اخبار غیبی مطلع می‌فرماید. (از ایشان [سید احمد الحسن (علیه السلام)])

۳- جن، ۲۶ و ۲۷

اما آن دسته از انبیا یا کسانی که در یک مقطع زمانی به مقام نبوت دست یافتند، یعنی کسانی که به اذن خداوند سبحان پس از به جا آوردن طاعت و عبادت خدای متعال و ارتقا به ملکوت آسمان‌ها در یک دوره زمانی، به اخبار آسمان دست یافتند، نیز جزو کسانی هستند که در امتحانی که به واسطه پیامبر فرستاده شده برای آن‌ها و دیگران ترتیب داده شده است شرکت داده می‌شوند. قاعدتاً امتحان برای این دسته باید آسان‌تر باشد زیرا خدای سبحان، ایشان را در مرتبه‌ای بالاتر به فرستاده شدن پیامبرش آگاهی عطا فرموده است...».

بیانی واضح که در آن، سید احمدالحسن رحمته الله علیه بین نبوت به عنوان ارسال از طرف خداوند سبحان و مقام نبوت و اطلاع از اخبار آسمان تفاوت قائل می‌شود. در فصل «خاتم النبیین» از کتاب خود در توضیحی بر آیه «ختم کننده پیامبران» می‌فرماید:

«از مطالب پیشین روشن شد که «ختم نبوت» (منظور من از ختم در اینجا «انتها» است) به معنی پایان پذیرفتن نبوت و متوقف شدن آن، اگر مفهوم نبوت به معنی رسیدن به مقام نبوت و به دنبال آن مطلع شدن از اخبار آسمانی، حقایق و غیب در نظر گرفته شود، مفهومی نادرست به شمار می‌رود؛ زیرا راه ارتقا به ملکوت آسمان‌ها گشوده است و این راه بسته نشده و نخواهد شد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در بسیاری از روایت‌هایش که از طریق شیعه و سنی نقل شده است - و همین‌طور اهل بیت ایشان رحمته الله علیهم تأکید فرموده‌اند که روشی از روش‌های وحی الهی مفتوح خواهد ماند و هرگز بسته نخواهد شد که همان «رؤیای صادق» است که از سوی خدای سبحان و تعالی صورت می‌پذیرد...».

و پس از ذکر چند روایات درباره رؤیا و ارزش آن و اینکه جزئی از اجزای نبوت و سخنان خدا بر بندگان است می‌فرماید:

«بنابراین رؤیا راهی برای وحی الهی است که بعد از حضرت محمد صلی الله علیه و آله

نیز مفتوح می‌باشد. روایت‌ها و واقعیت‌های ملموس نیز تأکید دارند که این راه همیشه برای مردم باز است،... مانعی ندارد که برخی از مؤمنینی که در عبادات خود به درگاه ایزدی اخلاص پیشه کرده‌اند به مقام نبوت برسند و خدای سبحان و متعال به این وسیله (رؤیا) به آن‌ها وحی نماید و ایشان را به فضل خویش، بر برخی حقایق و اخبار غیبی مطلع فرماید.

به‌طور قطع ائمه (علیهم‌السلام) به مقام نبوت دست‌یافته‌اند، و حقایق و اخبار غیبی از طریق رؤیا و مکاشفه به آن‌ها می‌رسیده است. روایت‌هایی که مؤید این مطلب است بسیار فراوانند...

لذا امکان دارد که برخی مؤمنان مخلص به مقام نبوت برسند و خداوند سبحان و متعال به وسیله رؤیا به آن‌ها وحی فرماید. دست‌کم این امکان برای ائمه (علیهم‌السلام) حاصل شده است.

البته از اخباری که از خود آن‌ها وارد شده است و آنچه از آن‌ها برداشت می‌شود می‌فهمیم که آن‌ها نبی هستند، اما آنچه از آن فهمیده می‌شود نفی‌کنندهٔ مرسل بودن ائمه از سوی خداوند متعال می‌باشد؛ در غیر این صورت اینکه روح القدس اخبار را به ایشان می‌رساند و با ایشان است و از آن‌ها جدا نمی‌گردد چه معنا و مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

و اگر قضیه از این قرار است: منظور از اینکه حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خاتم النبیین (آخرین ایشان است) چیست؟ و منظور از اینکه آن حضرت، خاتم النبیین (میانۀ ایشان است) چه می‌تواند باشد؟ چراکه هر دوی این‌ها یعنی هم «خاتم» و هم «خاتم» از اسامی حضرت به شمار می‌رود...».

و پس از آنکه گوشه‌ای از مقام جدش (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را بیان می‌فرماید در فصل «حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خاتم النبیین و خاتم آن‌ها» از کتاب «نبوت خاتم» می‌فرماید:

«اکنون بازمی‌گردیم به موضوع حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خاتم النبیین و خاتم

آن‌ها. حضرت که صلوات پروردگرم بر او باد، آخرین نبی و فرستاده خداوند سبحان و متعال است. رسالت، شریعت و کتاب او، قرآن، تا روز قیامت باقی است و بعد از اسلام، دین دیگری وجود نخواهد داشت: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۱) (و هر کس که دینی جز اسلام اختیار کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیان دیدگان خواهد بود).

اما راه رسیدن به مقام نبوت برای فرزندان آدم باز مانده است. هر کس از مؤمنان که عبادت و عملش را برای خدای سبحان و متعال خالص گرداند می‌تواند به مقام نبوت برسد؛ همان‌طور که طریق وحی الهی به انسان از طریق «رؤیای صادقانه» مفتوح و موجود بوده و در زندگی روزمره نیز کاملاً ملموس است.

البته ارسال پیامبرانی که از طرف خدای سبحان و متعال به مقام نبوت نائل می‌شوند - چه پیامبرانی که حافظ شریعت حضرت محمد ﷺ باشند و چه آن‌هایی که دین جدیدی می‌آورند - به‌طور کامل منتفی است و این همان چیزی است که خداوند با پیامبری حضرت محمد ﷺ آن را پایان داده است.

ولی پس از بعثت رسول اکرم ﷺ - انسان کامل، خلیفه واقعی خدا، ظهور خدا در فاران و بازتاب لاهوت - ارسال از سوی حضرت محمد ﷺ انجام شد؛ لذا تمام ائمه (علیهم‌السلام) فرستادگانی به‌سوی این امت هستند با این تفاوت که از سوی حضرت محمد ﷺ فرستاده شده‌اند. خدای سبحان و متعال می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾^(۲) (برای هر امتی، رسولی است؛ هنگامی که رسولشان به سوی آنان بیاید، به

عدالت در میان آن‌ها داوری می‌شود؛ و ستمی به آن‌ها نخواهد شد).

از جابر نقل شده است که از امام جعفر صادق (علیه السلام) تفسیر این آیه را پرسید: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ حضرت فرمود: «تفسیر باطنی آیه این‌گونه است: در هر قرنی از این امت، فرستاده‌ای از آل محمد، به سوی قرنی که او برایشان فرستاده شده است خروج می‌کند. اینان اولیا و فرستادگان هستند و اما این سخن خداوند که: ﴿فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾ به این معناست که رسولان بر اساس عدل حکم می‌کنند و ستم نمی‌کنند، همان‌گونه که خداوند فرموده است).

و خدای متعال فرموده است: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^(۱) (جز این نیست که تو بیم‌دهنده‌ای هستی و هر قومی را هدایت‌کننده‌ای است...) از امام باقر (علیه السلام) درباره این سخن خداوند که ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ نقل شده است که فرمود: «مراد از مُنذِر، رسول‌الله ﷺ است و در هر زمانی یک نفر از ما راهبر و هادی خواهد بود که مردم را به راه دین پیغمبر خدا هدایت می‌کند. راهبران بعد از رسول اکرم ﷺ علی (علیه السلام) و تک‌تک اوصیای او یکی پس از دیگری هستند...».

هر کس اولین فرستاده حضرت محمد ﷺ علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) را زیارت کند چه بفهمد و چه نفهمد، این موضوع را اقرار می‌نماید؛ حتی (زائران) پس از خواندن آن وارد حرم امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌شوند و حضرت را زیارت می‌کنند؛ زیارتی که به‌مانند زیارت حضرت رسول ﷺ است.

در زیارت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به نقل از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: «... وتقول: السلام من الله علی محمد أمين الله علی رسالته وعزایم

أمره ومعنن الوحي والتترييل، الخاتم لما سبق والفتاح لماستقبل، والمهيمن على ذلك كله، الشاهد على الخلق، السراج المنير، والسلام عليه ورحمة الله وبركاته»؛ (... و می گویی: سلام از سوی خدا بر محمد، امین خدا بر رسالتش و بر اموری که اطاعت او در آن واجب است، و سلام الهی بر پیغمبری باد که معدن وحی و تنزیل است، خاتم بر آنچه گذشته و راهگشای آنچه خواهد آمد، و چیره بر همه آن‌ها، شاهد بر خلق، چراغ تابان، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد).

و همین عبارت در زیارت امام حسین (علیه السلام) نیز وارد شده است: امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «... فإذا استقبلت قبر الحسين (عليه السلام) فقل: السلام على رسول الله، أمين الله على رسله وعزائم أمره، الخاتم لما سبق والفتاح لما استقبل، والمهيمن على ذلك كله والسلام عليه ورحمة الله وبركاته» (... هنگامی که رو به قبر امام حسین کردی بگو: سلام بر رسول خدا ﷺ امین خدا بر رسولان و بر امور او در آن واجب است، خاتم بر آنچه گذشته و راهگشای آنچه خواهد آمد، و چیره بر همه آن‌ها، و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد...).

بنابراین حضرت محمد ﷺ ارسال از سوی خدای سبحان را خاتمه داد و ارسالی که از جانب خود وی می باشد را گشود (پایان دهنده آنچه گذشت و راهگشای آنچه خواهد آمد).

به این ترتیب روشن شد که «خاتم» به معنی قرار داشتن در وسط دو امر، و «خاتم» به معنای آخرین است؛ علاوه بر این بیان شد که حضرت «خاتم النبیین» به معنی کسی که رسالات آن‌ها (رسولان) به او مَهر می شود یعنی رسالات آن‌ها به اسم حضرت رسول ﷺ مهر و امضا خورده است؛ زیرا ارسال پیامبران پیشین اگرچه از سوی خدای سبحان و تعالی بوده ولی از جانب

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیز بوده است، چراکه حضرت، حجاب بین خداوند و انبیا می‌باشد و لذا رسالت‌ها از او سرچشمه می‌گیرد و از طریق او به سوی پیامبران نازل می‌شود؛ بنابراین محمد (صلی الله علیه و آله) صاحب رسالت انبیای پیشین است، به این صورت که (رسالت) از طریق او نازل شده است و او نزدیک‌ترین حجاب‌ها به خدای سبحان می‌باشد. تا زمانی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به بعثت نرسیده بود، ارسال انبیای پیشین از سوی خدا و از طریق حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) (نزدیک‌ترین حجاب) بود و پس از بعثت رسول اکرم نیز ارسال [امامان] «بعد از او» به وسیله حضرت و به امر خداوند صورت می‌گرفته است.

یکی از اسامی علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) «رسول رسول الله» است.

جمیل بن صالح از ذریح روایت می‌کند که گفت: شنیدم اباعبدالله امام جعفر صادق (علیه السلام) یکی از فرزندانش را تعویذ^(۱) می‌کرد و می‌فرمود: «ای درد و ای باد! هرچه باشی بر شما عزیمت کردم، با عزیمتی که با آن علی بن- ابی‌طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسول رسول الله (صلی الله علیه و آله) بر جن وادی صبره عزیمت نمود، پس اجابتش کردند و از او فرمان‌برداری نمودند، آنگاه اجابت کردی و اطاعت نمودی و از پسرم فلان، پسر دخترم فلان خارج شدی، اکنون، اکنون...» پایان سخن ایشان.

کلام ایشان (علیه السلام) دربردارنده چندین مورد مهم است؛ از جمله:

- ۱- توضیح معنی نبی از نگاه دین، و اینکه ضرورتی ندارد که هر نبی از طرف خدا فرستاده شده باشد.
- ۲- اگر منظور از «نبوت» رسیدن به مقام نبوت باشد انتهای نبوت و توقف آن مطلب درستی نخواهد بود.
- ۳- رؤیا راهی برای وحی خدای سبحان است و این راه پس از محمد (صلی الله علیه و آله) باز

۱- تعویذ: پناه‌دادن، دعاخواندن برای دفع جن و شیاطین و چشم‌زخم و مانند آن. (مترجم)

بوده و با روایات و واقعیت ملموس مورد تأکید قرار گرفته که همواره برای مردم باز بوده است.

۴- رسیدن مؤمنان به مقام نبوت امکان‌پذیر و دست‌کم برای ائمه (علیهم‌السلام) حاصل شده است و این یعنی ائمه (علیهم‌السلام) مقام نبوت را دارا هستند؛ اما آنچه از آن‌ها وارد شده که نبی‌بودن آن‌ها را نفی می‌کند، منظور این است که آن‌ها انبیاپی فرستاده‌شده از طرف خداوند سبحان نیستند.

۵- «خاتم و خاتم» هر دو از نام‌های پیامبر خدا محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هستند. ایشان، آخرین انبیا و فرستادگان از طرف خداوند سبحان و متعال است، ولی ارسال از طرف خودش را گشود؛ بنابراین آن حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) «ختم‌کننده آنچه در گذشته بود و گشاینده آنچه در آینده است» می‌باشد.

۶- پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) «خاتم» یعنی حد واسط بین دو امر «ختم‌کننده آنچه در گذشته بود» و «گشاینده آنچه در آینده است»؛ و او «خاتم» است یعنی آخرین. او «خاتم‌النبیین» است به این معنی که رسالت‌های آن‌ها با او به پایان می‌رسد؛ یعنی رسالت‌های آن‌ها با اسم او مهر می‌شود و به پایان می‌رسد.

۷- ائمه (علیهم‌السلام) فرستاده هستند ولی فرستادگانی از طرف محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به سوی این امت.

و به این ترتیب معنی درست ختم نبوت و ارسال الهی مشخص می‌شود؛ معنایی که همان‌طور که دیدیم- علمای مسلمان کورکورانه در مورد آن به اشتباه افتادند؛ و فکر نمی‌کنم پس از این سخن نهایی، سخن دیگری وجود داشته باشد.

این توضیح مطلب بود. علاوه بر آنکه متون دینی که از هر دو طایفه ارائه شد در این معنا به هم می‌رسند. این معنا می‌تواند شبهات مطرح‌شده قبلی را به صورتی واضح برطرف نماید، زیرا تمامی این اشکالات به‌طور کلی- بر اساس خاتمه‌یافتن نبوت و ارسال بنا شده‌اند.

و در انتها می‌گوییم: آنچه از سخنان علمای دین در تعیین غرض از ارسال بیان شد

با آنچه آن‌ها در خصوص معنی ختم نبوت و ارسال می‌گویند هماهنگی و همخوانی ندارد؛ زیرا تعلیم مردم، هدایتشان، تزکیه‌شان، یادآوری به آنان، رهبری‌شان یا ... موارد دیگری که به‌عنوان غرض از بعثت فرستادگان الهی بیان کرده‌اند، منتفی‌کننده نیاز به ارسال پس از شهادت پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) نیست و چنین انتظار می‌رود که بعثت فرستادگان پس از آن ادامه داشته باشد تا این غرض‌ها و غایت‌ها به سرانجام برسند؛ و در نتیجه جمع بین این دو گفته^(۱) توسط علما به هیچ‌وجه استوار نخواهد شد.

در عین حال می‌بینیم که غرض حقیقی از ارسال - یعنی از بین بردن عذر و بهانه - به‌طور کامل با معنی ختم نبوت و ارسال هماهنگ است و پوشیده نیست که عذر بهانه‌گیران با ارسال فرستادگان - چه از طرف خدای سبحان باشد و چه از طرف رسولان - تحقق خواهد یافت.

۱- یعنی اعتقاد به پایان نبوت و ارسال پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و اعتقاد به اینکه غرض از ارسال و بعثت، هدایت خلق، ارشاد، تزکیه، رهبری آن‌ها یا ... می‌باشد.

۴- «انسانیت من» در اعماق غرض انزال ارسال

از آنچه تقدیم شد دانستیم غرض اصلی از ارسال فرستادگان الهی قطع عذر و بهانه همه مردم است - حتی اگر این عذر از ناحیه دروغ‌گویان بوده باشد - تا در نهایت خدای سبحان در برابر همه مردم حجت و دلیل داشته باشد و احدی از آنها - پس از ارسال و بعثت فرستادگان (سلام و صلوات خدا بر همگی‌شان) - هیچ حجتی در برابر پروردگارش نداشته باشد.

آنچه در این تحقیق برای ما اهمیت دارد این است که در اعماق این هدف الهی غوطه‌ور شویم تا بر گوشه‌ای از نقشه الهی ترسیم‌شده برای انسان به‌عنوان مخلوقی از مخلوقات خداوند عزوجل آگاه شویم و در نهایت خواهیم دید که انسانیت ما یا بازگشت آن و مراقبت بر آن در عمق این غرض از ارسال جای دارد.

به‌منظور روشن‌گری از این حقیقت مهم، در ادامه به مباحث زیر خواهیم پرداخت:

- ۱- انسان ... محور عوالم خلق
- ۲- رسولان الهی ... و بازگشت انسانیت گم‌شده
- ۳- بشریت بین دو فرستاده
- ۴- گوشه‌ای از وصیت‌های انسانی فرستادگان

۱.۴- انسان محور عوالم خلقت و آفرینش

عالمی که اکنون ما در آن هستیم نه اولین عوالم و نه آخرین آنهاست و همچنین یگانه‌عالم آفریده‌شده هم نیست، بلکه جهان‌های متعددی وجود دارند و به همین دلیل خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱) (ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است). «العالمین» جمع «عالم» است. پس جا دارد نگاهی گذرا بر این عوالم و جایگاه انسان در آنها داشته باشیم.

۱.۱.۴. عوالمِ خلقت

عوالم خلقت سه تا هستند: ^(۱)

الف- عالم ملک: همین عالم جسمانی است که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم؛ عالمی که موجودات از جمله انسان- در آن از ماده و صورت، تکوین یافته‌اند. سید طباطبایی می‌گوید:

«... روشن شد که جسم، جوهر است و از دو جزء جوهری تشکیل شده است: ماده‌ای که موجودیتش پذیرفتن تصویرهای متعلق به آن است، این نوع، به جسم و عرض‌های (خصوصیات) متعلق به آن وابسته است؛ و صورت جسمانی است.» ^(۲)

به این معنا که ماده، همان «عَدَم» با قابلیت وجود است؛ اما «صورت» قسمتی است که ماده را مشخص و معین می‌کند.

برای نزدیک‌شدن ذهن می‌گوییم: اگر به اجسام در این جهان بنگریم خواهیم دید که همه آن‌ها از خاک تشکیل شده‌اند اما پس از عرضه «صورت» (صورت انسان، صورت پرتقال، صورت پرنده یا ...) بر آن اجسام، شخصیت می‌یابند و معین می‌شوند. حتی خودِ خاک نیز جز صورتی که بر ماده عارض شده و آن را به آن شکل و هیئت شخصیت بخشیده است نیست.

ب- عالم ملکوت: عالم مثالی مجرد و جدا از ماده است. شبیه چیزی است که فرد خوابیده می‌بیند و مشرف بر عالم ملک [بالتر از عالم ملک] و مسلط بر آن است.

ج- عالم عقل: عالمی است کلی و همانند عالم ملک و ملکوت- بین موجوداتش تضادی وجود ندارد و بالاتر و شریف‌تر از آن دو می‌باشد. غایت انسان رسیدن به این

۱- به کتاب «گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه» سید احمد الحسن (علیه السلام) مبحث «نام‌های الهی در سوره فاتحه» مراجعه نمایید.

۲- نه‌ایة الحکمه، سید محمدحسین طباطبایی، ص ۱۲۶

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۲۱۸

عالم است؛ عالمی که در آن می‌تواند به درجه بالایی از شناخت خداوند نائل گردد. از همین‌رو از هشام بن حکم از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «... ای هشام! خدا انبیا و فرستادگانش را به‌سوی مردم نفرستاد مگر به این دلیل که عقل خود را برای شناخت خدا به‌کار گیرند؛ هرکس بهتر پاسخ دهد معرفتش بهتر است و داناترین آن‌ها به امر خدا، عقلش نیکوتر است و هرکس عقلش کامل باشد درجه بالاتری را در دنیا و آخرت دارد».^(۱)

به‌علاوه همه مردم بدون استثنا توسط پروردگار کریمشان، برای رسیدن به عالم عقل و توحید خدای سبحان با آن مرتبه سرشته شده‌اند، ولی بسیاری از آن‌ها بهره خود را تباه کرده و تعداد اندکی از آن‌ها [به آن مقام] رسیدند، عقل‌هایشان کامل شد و صاحب بهره‌ای در آن عالم شدند و پس از کامل شدن عقلشان به‌سوی مردم مبعوث شدند. پیش‌تر دانستیم که کامل شدن عقل یکی از شرط‌های ارسال می‌باشد.

۲-۱-۴. انسان، گرامی‌ترین مخلوقات و سرور آن‌ها در تمامی عوالم است

حقیقتی واضح که هیچ پوشیده نیست: برتری انسان بر سایر مخلوقات. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾^(۲) (و به‌راستی بنی‌آدم را گرامی داشتیم و آن‌ها را در زمین و دریا حمل کردیم و از پاک‌های روزی‌شان دادیم و آن‌ها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری آشکاری دادیم).

شیخ طوسی با سندش، از زید بن علی از پدرش (علیه السلام) درباره این سخن حق تعالی ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ (و به‌راستی که بنی‌آدم را گرامی داشتیم) روایت می‌کند:

۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۱، ص ۱۶

۲- اسراء، ۷۰

«بنی آدم را بر سایر مخلوقات برتری دادیم».^(۱)

و حق تعالی می فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^(۲) (و به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم).

سید احمد الحسن (علیه السلام) می فرماید:

«موجودات آفریده شده، یا نور ممزوج [و مخلوط شده] شده با ظلمت اند و یا ظلمت مخلوط شده با نور، بر اساس اینکه کدامیک غالب باشد: ظلمت یا نور. هر موجود مخلوقی نیز مقامی ثابت و بدون تغییر دارد به جز مکلفین، مانند انس و جن؛ هریک از این دو را چنین اختیاری هست که با فرمان برداری از خداوند سبحان به نور نزدیک شود تا اینکه نوری ممزوج [و مخلوط شده] با ظلمت گردد هریک به فراخور حال خود- و یا به واسطه مخالفت با خدای سبحان به ظلمت نزدیک گردد تا آنگاه که ظلمتی مخلوط با نور گردد هریک به فراخور حال خود- انسان از این بابت تمایز و تفاوت دارد که می تواند به حدی در نور ارتقا یابد که هیچ فرشته مقربّی به او نزدیک نشود و برتر از فرشتگان گردد و نیز این قابلیت را دارد که چنان در ظلمات فرو رود که حتی ابلیس لعنه الله- و لشکریان پلیدش نیز به او نزدیک نشوند: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^(۳) (که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم * سپس او را به پایین ترین مرحله بازگردانیدیم)».^(۴)

شیخ صدوق با سندش روایت کرده است: عبدالسلام بن صالح هروی از علی بن- موسی الرضا از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمد از پدرش محمد بن-

۱- امالی، شیخ طوسی، ص ۴۸۹

۲- تین، ۴

۳- تین، ۴ و ۵

۴- متشابهات، سید احمد الحسن (علیه السلام) جلد ۱، سؤال ۴

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۲۲۰

علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند خلقی که بهتر از من و نزد او گرمی‌تر از من باشد نیافریده است. علی علیه السلام گوید: به پیامبر اکرم عرض کردم: ای رسول خدا، شما بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکه مقرب برتری داد و مرا بر جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن، ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان، خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند...

سپس خدای تعالی آدم علیه السلام را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه نهاد و به ملائکه فرمان داد که به دلیل تعظیم و اکرام ما بر او سجده کنند. سجده آن‌ها برای خدای عزوجل، عبودیت و بندگی، و برای آدم، اکرام و طاعتی بود، زیرا ما در صلب او بودیم. چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم درحالی که همه آن‌ها به آدم سجده کردند. چون مرا به آسمان‌ها به معراج بردند جبرئیل دو تا دو تا اذان و اقامه گفت، سپس گفت: ای محمد! پیش بایست. گفتیم: ای جبرئیل! آیا بر تو پیشی بگیریم؟ گفت: آری، زیرا خدای تبارک و تعالی پیامبرانش را و علی‌الخصوص تو را بر همه ملائکه برتری داده است. من پیش ایستادم و با ایشان نماز خواندم درحالی که این، مایه هیچ فخری نیست؛ و چون حجاب‌های نور را به پایان رساندم، جبرئیل علیه السلام گفت: ای محمد! پیش برو؛ و از من عقب ماند. گفتیم: ای جبرئیل! آیا در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: ای محمد! نهایت حدی که خدای تعالی برای من مقرر فرموده، همین جاست و اگر از آن بگذرم به سبب تجاوز از حدودی که پروردگار بزرگوام مقرر فرموده است بال‌هایم می‌سوزد. من به شدت در نور شدید افکنده شدم تا به آنجا که خدای تعالی از ملکوتش اراده فرموده بود رسیدم...»^(۱).

وی همچنین با سندش روایت کرده است: ... از ابن ظبیان: ابو عبدالله علیه السلام فرمود:

«فرزندان آدم در خانه‌ای جمع شدند و با یکدیگر به مشاجره پرداختند. برخی می‌گفتند: برترین خلق خدا پدر ما آدم است، و برخی می‌گفتند: فرشتگان مقرب، و برخی می‌گفتند: حاملان عرش برترین هستند. هبة‌الله بر آنها وارد شد. برخی گفتند: کسی که مشکل شما را حل می‌کند بر شما وارد شد. وی سلام کرد و نشست و گفت: چه می‌کردید؟ گفتند: در مورد برترین خلق خدا فکر می‌کردیم؛ و به او خبر دادند. گفت: اندکی صبر کنید تا بازگردم. به‌سوی پدرش رفت و عرض کرد: ای پدرم! نزد برادرانم بودم که آنها در مورد برترین خلق خدا مشاجره می‌کردند و از من پرسیدند، ولی من در این خصوص چیزی نداشتم که به آنها بگویم و به آنها گفتم: صبر کنید تا بازگردم. آدم (علیه السلام) فرمود: فرزندم! در حضور خداوند جل‌جلاله ایستادم و به سطری بر وجه عرش نگریستم که بر آن نوشته شده بود: بسم‌الله الرحمن الرحيم. محمد و آل محمد برترین کسانی هستند که خدا آفرید.»^(۱)

پس برترین خلق خدا از جنس انسان است و از آفریده‌های دیگر نیست.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۲) (سپاس و ستایش از آن خداوند، پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است. کسی که فرشتگان را رسولانی با بال‌های دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه قرار داد. هرچه بخواهد در آفرینش می‌افزاید که خدا بر هر چیز تواناست).

سید احمدالحسن (علیه السلام) در بیان این بال‌ها می‌فرماید:

«بالی که به‌طور معمول می‌شناسیم، چیزی است که پرنده برای پرواز و اوج‌گرفتن در آسمان دنیا از آن استفاده می‌کند؛ فرشتگان (علیهم السلام) نیز همین‌گونه‌اند و به‌وسیله بال‌ها در آسمان‌ها ارتقا می‌یابند و هرچه این بال‌ها

۱- بحارالانوار، مجلسی، ج ۱۱، ص ۱۱۴

۲- فاطر، ۱

بیشتر باشد، ارتقای آن‌ها بیشتر شده، مقام آن‌ها بالاتر می‌رود. هر بال برای فرشتگان عبارت است از نامی از نام‌های خداوند سبحان و متعال.

فرشتگان بر شناخت و معرفت برخی از نام‌های خدا و نه تمامی آن‌ها - آن‌گونه که وضعیت انسان [نیز چنین] می‌باشد- سرشته شده‌اند. فرشته‌ای که یک نام را می‌شناسد یک بال دارد که با آن بالا می‌رود و آن که دو اسم را می‌شناسد دو بال دارد و دیگری که سه نام را می‌داند سه بال دارد، و به همین ترتیب»^(۱).

کلینی با سندش روایت می‌کند:... از هشام بن سالم از ابوعبدالله (علیه السلام) که گفت: پرسیدم: ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ (فطرت خدا که مردم را بر اساس آن آفریده است؟) ایشان (علیه السلام) فرمود: «توحید»^(۲)؛ بنابراین خداوند سبحان همه مردم را بر همه توحید و بر همه مراتب آن - نه قسمتی از آن- پدید آورده است. حال که این مطلب را دانستیم می‌توانیم به وسع خودمان- علت اینکه خدای سبحان کسی را از جنس انسان برگزید- نه از دیگر مخلوقاتش- تا خلیفه و جانشینش باشد را بفهمیم.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ * وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰی الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِیْ بِاَسْمَآءِ هٰۤؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ * قَالُوْۤا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَاۤ اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَكِیْمُ * قَالَ یٰۤاٰدَمُ اَنْۢبِئْهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا اَنْۢبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تَبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ﴾^(۳) (و

۱- متشابهات، سید احمدالحسن (علیه السلام) ج ۳، سؤال ۷۴

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۲

۳- بقره، ۳۰ تا ۳۳

چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم. گفتند: آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم. گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید * و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت؛ سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا به نام‌های این‌ها خبر دهید * گفتند: منزه‌ی تو؛ ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم * گفت: ای آدم، آن‌ها را از نام‌های این‌ها آگاه کن. چون از آن نام‌ها آگاهشان کرد، خدا گفت: آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم، و بر آنچه آشکار می‌کنید و پنهان می‌داشتید آگاهم؟).

شیخ مفید می‌گوید:

«بنابراین خداوند به ملائکه خبر می‌دهد که آدم برای خلافت و جانشینی از آن‌ها شایسته‌تر است زیرا او عالم‌تر از آن‌ها به نام‌ها و برتر از آن‌ها در علم خبردادن است».^(۱)

شیخ صدوق با سندش روایت می‌کند: ...از جابر از اباجعفر (علیه السلام) که فرمود: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: «وقتی خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود خلقی را با دستش بیافریند... سپس به ملائکه فرمود: به آفریده‌هایم از اهل زمین از جن و نسناس نظر افکنید؛ چون آنچه را که برخلاف حق از گناهان و ریختن خون‌ها و فساد در زمین- انجام می‌دادند مشاهده کردند، بر آن‌ها بسیار گران آمد و به خاطر خداوند متعال خشمگین شدند و بر اهل زمین تأسف خوردند و گفتند: پروردگارا! تو عزیز قادر عظیم‌الشان هستی و این خلق ذلیل حقیر توست که در نعمت تو غوطه‌ور و از عافیت بهره‌مند و در قبضه تو می‌باشد، درحالی که با این گناهان، معصیت تو را می‌کنند و تو خشمگین نمی‌شوی و انتقامت را نمی‌گیری درحالی که می‌بینی و می‌شنوی؟! این بر ما

عظیم و گران است و به خاطر تو بزرگ تر نیز می باشد. چون خداوند عزوجل از ملائکه چنین شنید فرمود: من جانشین و خلیفه ای بر زمین قرار می دهم که حجت من بر خلقم در زمینم باشد. ملائکه گفتند: پاک و منزهی تو! آیا کسی را قرار می دهی که در آن فساد کند و خون ها بریزد درحالی که ما به ستایش تو تسبیح می گوئیم و تو را مقدس می داریم؟! این جانشین را از بین ما برگزین که ما حسادت نمی ورزیم و خون ریزی نمی کنیم. خداوند جل جلاله فرمود: ای فرشتگان من! من چیزی می دانم که شما نمی دانید. من اراده کرده ام خلقی با دست خودم بیافرینم و انبیا و فرستادگان و بندگان صالح خداوند و ائمه هدایتگر را از نسل او قرار دهم و آنها را جانشینانم در زمینم گردانم تا آنها را از نافرمانی من نهی کنند، از عذابم بترسانند، به اطاعت من هدایت کنند و آنان را به راه های من بکشانند و آنان را حجت خودم از نظر بشارت و انذار قرار دهم. نسناس را از زمین خود برگنم و زمین را از آنها پاک گردانم و جن سرکش را از اهل زمین و خلق و برگزیدگانم جدا سازم و آنها را در هوا و در کناره های زمین ساکن گردانم تا با نسل خلق من همسایه و مجاور نشوند... پس فرشتگان گفتند: ای پروردگار ما! هرچه می خواهی بکن. ما علمی نداریم جز آنچه تو به ما آموختی که تو همواره دانای حکیم هستی. خداوند جل جلاله به فرشتگان فرمود: من بشری را از گل خشکیده و از گلی بدبو و گندیده می آفرینم؛ پس وقتی او را استوار ساختم و از روح خود در او دمیدم، سجده کنان بر او بیفتید. این فرمان خداوند عزوجل بود که درباره آدم (علیه السلام) به فرشتگان عرضه داشت پیش از آنکه او را بیافریند تا از طرف او بر آنها حجت و برهان آورده باشد»^(۱).

دو نکته در اینجا وجود دارد:

۱- برتری دادن انسان بر سایر مخلوقات خداوند به همین عالم - که ما در آن هستیم - خلاصه نمی شود و این برتری دادن در همه عوالم است. علت این برتری هم

روشن است، زیرا او بر همه نام‌های خداوند سبحان سرشته شده است.
 ۲- این برتری که انسان با آن مخصوص شد برتری بالقوه است و نه بالفعل؛ یعنی انسان قابلیت ارتقا دارد تا آن حد که هیچ فرشته مقربی نزدیکش نشود ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ (به‌راستی ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم) و قابلیت سقوط تا آن حد را دارد که ابلیس (خدا لعنتش کند) در شیطنت نمی‌تواند به وی نزدیک شود ﴿ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾ (سپس او را به پایین‌ترین مرحله بازگرداندیم).
 به همین دلیل وقتی می‌گوییم «انسان برترین مخلوقات و سرور آن‌هاست» معنایش این نیست که مثلاً هر انسانی در عمل برتر از فرشتگان است بلکه تنها به این معناست که انسان بیش از فرشتگان قابلیت ارتقا و تکامل را داراست. اگر فرشتگان بر اساس معرفت و شناخت برخی از نام‌های خداوند عزوجل آفریده شده‌اند، انسان بر شناخت و معرفت همه نام‌های خدا سرشته شده و به همین دلیل خداوند خلیفه و جانشینش را از جنس این مخلوق - نه مخلوق دیگری - اختیار فرمود.

۳.۱.۴. انسان خلیفه خداست. پس خلیفه کامل کیست؟

در خصوص معنی خلافت به‌صورت عام - این‌منظور می‌گوید:
 «کسی را جانشین شخص دیگری کرد: یعنی او را در جایش گذاشت و فلانی جانشین فلانی می‌شود، اگر خلیفه و جانشین او باشد».^(۱)
 بر این اساس معنی اینکه فلانی خلیفه و جانشین خداست یعنی او در مقام و جایگاه خدا می‌نشیند. سید احمد الحسن (علیه السلام) در بیان معنی خلافت می‌فرماید:
 «در اینجا مراد از خلیفه، کسی است که در مقام شخصی که به وی خلافت بخشیده، قرار گرفته است [مقام قائم‌مقامی]؛ لذا فرشتگان را می‌بینی که با تسبیح و حمد و تقدیس سخن گفتند (نَسَبُحَک، نَحْمَدُک، نَقْدُسُک).

تسبیح یعنی تنزیه،^(۱) حمد یعنی مدح و ستایش، تقدیس نیز همان پاک‌شمردن است. کسی که خدا را تسبیح می‌گوید خواهان آن است که خودش تسبیح شود؛ کسی که خدا را حمد می‌گوید می‌خواهد خودش حمد و ستایش شود و کسی که خدا را تقدیس می‌نماید، خواهان آن است که خودش پاکیزه شمرده گردد. ملائکه گفتند چرا ما را جانشینان خودت قرار نمی‌دهی، خصوصاً آنکه اینک ما همانند خودت، تسبیح‌شونده (مسیح)، ستایش‌شونده (محمود) و به پاکی یادشده (مقدس) هستیم؛ زیرا ما تو را تسبیح کردیم، ستودیم و مقدس شمردیم.

بنابراین خلیفه، صرفاً شخصی که خداوند از روی بیهودگی او را انتخاب کرده، نیست! -حاشا لله- بلکه وی حتماً باید از یک ویژگی و قابلیت اصلی برخوردار باشد که همان «صورت خدا بودن در خلق» است. وی اگر صورت خدا نباشد خلیفه نخواهد بود. او حتماً باید در پایین‌ترین حد خود، تسبیح‌شده، حمدشده و پاک‌شده (مسیح، محمود و مقدس) باشد. یا به عبارت دیگر باید واجد نازل‌ترین حد این صفات باشد. لذا فرشتگان گفتند: این کسی که می‌خواهی او را خلیفه کنی: ﴿يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد)؛ بنابراین او مثل تو نیست، نه تسبیح‌شده (مسیح) است، نه محمود و نه مقدس؛ لذا بر چه اساسی او را خلیفه می‌گردانی؟

آن‌ها از شناختی که نسبت به قانون الهی داشتند استفاده کردند و با همان شناخت به مخالفت با قانون خدا برخاستند؛ ولی فرشتگان در چیزی دچار اشتباه شدند که همان تشخیص مصداق بود. آن‌ها گمان می‌کردند هر روحی که به جسمی از عالم جسمانی وارد شود و دارای امیال دنیوی باشد، در آن به ورطه سقوط می‌افتد و منحط می‌شود، ولی خداوند آن‌ها را آگاه ساخت که

۱- تنزیه: هر نسبت سوء و عیب و آلودگی را از ساحت الهی دور دانستن. (مترجم)

﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (من چیزی می دانم که شما نمی دانید).

آن چیست که خداوند سبحان می دانست درحالی که فرشتگان از آن بی اطلاع بودند و باعث نقض شناخت ملائکه گردید؟ و شناخت ملائکه این بود که: الزاماً هر روح آفریده شده‌ای که متصل به جسم مادی و دارای امیال دنیوی باشد به آن‌ها مشغول می‌گردد و [درنتیجه] تسبیح شده، حمد شده و تقدیس شده (مَسْبُوح و محمود و مقدّس) نخواهد بود. چیزی که خدای سبحان می‌داند: ﴿قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (گفت: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید!)، در آیات دیگر بیان شده است: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (و همه اسم‌ها را به آدم آموخت). همه اسم‌ها را و نه برخی از آن‌ها را؛ تا مبادا از ناحیه جهلی که نسبت به برخی از آن‌ها دارد سقوط کند؛ این بار تمام آن‌ها را آموخت! این مخلوق استعداد شناخت همه اسم‌ها را دارد...»^(۱)

وقتی فهمیدیم خلیفه خدا - چه نبی باشد، چه رسول و چه امام- این نقش مهم را بر عهده دارد، خواهیم فهمید که ایمان به او و تصدیق او، همه دین است. از مفضل بن عمر که نامه‌ای به اباعبدالله (علیه السلام) می‌نویسد و پاسخ آن نامه به شرح زیر می‌آید: «... اصل دین، شناخت فرستادگان و ولایت آن‌هاست. خداوند عزوجل، حلالی را حلال و حرامی را حرام نمود و حلالش را تا روز قیامت حلال و حرامش را تا روز قیامت حرام کرد و شناخت فرستادگان و ولایت و پیروی از آن‌ها حلال است؛ پس حلال شده آن چیزی است که آن‌ها حلال کرده‌اند و حرام شده آن چیزی است که آن‌ها حرام کرده‌اند. آن‌ها اصل دین هستند و شاخه‌های حلال از آن‌هاست... سپس به تو خبر می‌دهم که دین یک «مرد» است، و آن مرد همان یقین است و همان ایمان است و او امام امت خویش و امام اهل زمانش است. کسی که آن امام را بشناسد خدا را شناخته و کسی که او را انکار کند خدا و دینش را انکار کرده است، و هرکس به او

جاهل باشد به خدا و دین و حدود و شرایع او جاهل است و غیر از امام، کسی آن‌ها را نمی‌شناسد؛ به همین جهت می‌گویم شناختن مردانی معین و مشخص، دین خداست...»^(۱)

ولی پرسش مهمی در اینجا خودنمایی می‌کند: آیا شایستگی شناخت همه نام‌ها در فطرت همه مردم بی‌هیچ استثنایی- به ودیعه نهاده شده است؟ یا در فطرت گروه خاصی از آن‌ها مثلاً رسولان- وجود دارد؟ به این معنا که تنها آن‌ها شایستگی شناخت همه نام‌ها را دارند و به این ترتیب فقط آن‌ها می‌توانند خلفا و جانشینان خداوند سبحان باشند و نه دیگر مردم؟

پاسخ: به‌طور کلی نوع انسان شایستگی شناخت همه نام‌ها را دارد؛ بنابراین هریک از انسان‌های خلق شده، فطرت توحید و قابلیت شناخت همه نام‌ها در او به ودیعه نهاده شده است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۲) (پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر اساس آن سرشته. آفرینش خدا را تغییر و تبدیلی نیست. این است دین استوار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند).

کلینی با سندش روایت کرده است: ... از زراره که گفت: از ابوعبدالله (علیه السلام) از این سخن خداوند عزوجل ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^(۳) (فطرتی که خدا مردم را بر اساس آن سرشته است) پرسیدم. فرمود: «همه آن‌ها را بر اساس توحید سرشت». ... از زراره: از ابوعبدالله (علیه السلام) در مورد این سخن خداوند عزوجل ﴿حَنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ﴾ (گروندگان خالص به خداوند، هیچ‌گونه همتایی برای او قائل نشوید)

۱- مختصر بصائر الدرجات، حسن حلی، ص ۸۰

۲- روم، ۳۰

۳- روم، ۳۰

پرسیدم، فرمود: «حنیفی بودن از فطرتی است که خدا مردم را بر آن سرشته است. ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (آفرینش خدا را تبدیلی نیست) یعنی همه را بر شناخت و معرفت خود آفرید؛^(۱) همه آن‌ها را بر توحید سرشت و به این ترتیب همه آن‌ها را بر معرفت خود پدید آورد.

از آنجاکه همه مردم بر شناخت و معرفت خدا آفریده شده‌اند و آن معبود سبحان، از تمامی جهات، مطلق و بی‌نهایت است، به این ترتیب انسان بر حسب فطرتش نزدیک‌ترین مخلوقات به بی‌نهایت خواهد بود. این از یک جهت.

از سوی دیگر خداوند سبحان این‌گونه توصیف می‌شود که صاحب‌اختیاری است که هیچ چیز هرگز او را مضطر و درمانده نمی‌کند و به این ترتیب برای انسان (که بر اساس فطرتش نزدیک‌ترین مخلوقات به بی‌نهایت است) چنین خواسته شده است که در عالم امتحان اختیار داشته باشد و به این ترتیب انتخاب هر انسانی به سوی ارتقا و تکامل، یا سقوط و پایین رفتن خواهد بود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^(۲) (ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس) و از آنجاکه سمت و سوی ارتقا و تکامل، نزدیک به نامتناهی است، تا آنجا خواهد بود که هیچ فرشته مقربی در آن به انسان نزدیک نمی‌شود، همچنین سمت و سوی سقوط هم تقریباً هیچ حدومرزی ندارد تا آنجا که حتی ابلیس (لعنه‌الله) نیز تا این حد سقوط نمی‌تواند به انسان نزدیک شود و هرکس چنین جهتی را اختیار کند حتی گمراه‌تر از چهارپایان نامیده می‌شود. حق تعالی می‌فرماید ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾^(۳) (گمان کرده‌ای که بیشترشان می‌شنوند و می‌فهمند؟ اینان چون چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چهارپایان هم گمراه‌ترند).

این‌ها همچون چهارپایان هستند زیرا خود انتخاب کردند که نیندیشند و نشنوند و

۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۲

۲- انسان، ۳

۳- فرقان، ۴۴

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۲۳۰

حتی گمراه‌ترند، زیرا چهارپایان با توجه به خلقتشان شایستگی این را ندارند که به معرفتی دست یابند که انسان لیاقتش را دارد.

مساوی بودن همه انسان‌ها در استعداد و شایستگی معرفت [و شناخت] همه نام‌ها، موردی است که حکمت و عدالت الهی آن را اقتضا می‌کند و از همین رو وقتی برای مردم چنین تقدیر شد که در عالم امتحان وارد مسابقه تکامل و ارتقا شوند، شخص پیروز با استحقاق و صلاحیت خود پیروز خواهد بود و نیز اگر کسی دچار زیان و خسارت شود باز هم خود همین انسان خواهد بود.

حال که این مطلب روشن شد می‌گوییم: مقام خلافت الهی امری است که در فطرت انسان (هر انسانی بدون استثنا) نهادینه شده به این معنا که شایستگی‌های نوع انسان، مانند محمد و آل محمد (سلام و صلوات خدا بر آنها) و عیسی و موسی و ابراهیم و نوح علیهم‌السلام است و منتقل شدنش به جانشینی خداوند، در فطرت تمامی انسان‌ها وجود دارد و هر انسانی این توانایی را دارد که همانند آنها از خلفای الهی گردد ولی بیشتر مردم چنین انتخاب کردند که نشوند، به خاطر نسیارند، تعقل نکنند و حتی کفر و شرک و فسق و دروغ را برگزیدند. حق تعالی می‌فرماید:

﴿أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۱) (بیشتر آنها ایمان نمی‌آورند)؛ ﴿كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ﴾^(۲) (بیشتر آنها مشرک‌اند)؛ ﴿وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۳) (و بیشتر آنها کافرند)؛ ﴿وَ أَكْثَرُهُمُ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^(۴) (و بیشتر آنها از حق بیزارند)؛ ﴿وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^(۵) (و بیشتر آنها فاسق‌اند)؛ ﴿وَ أَكْثَرُهُمُ كَاذِبُونَ﴾^(۶) (و بیشتر آنها دروغ

۱- بقره، ۱۰۰

۲- روم، ۴۲

۳- نحل، ۸۳

۴- مؤمنون، ۷۰

۵- آل عمران، ۱۱۰

۶- شعراء، ۲۲۳

گویند): ﴿وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۱) (و بیشتر آن‌ها تعقل نمی‌کنند).

وقتی عوالم امتحان از جمله جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم میدان مسابقه‌ای باشد که خلائق در آن با هم به رقابت برمی‌خیزند - که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «بدانید امروز روز مسابقه و فردا روز پیشی گرفتن است؛ و پیشی گرفتن به سوی بهشت است و پایان (گروهی) آتش است»^(۲) - پس احدی از مردم، حتی فرستادگان خدا از آن استثنا نمی‌شوند، زیرا حق تعالی می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾^(۳) (بعضی از این فرستادگان را بر بعضی دیگر برتری دادیم) و متون دینی - به صورتی که هیچ تردیدی در آن نیست - اشاره کرده‌اند که پیروز مسابقه خلائق کسی است که توانست از این شایستگی که بر اساس آن سرشته شده بود (شناخت و معرفت همه نام‌ها) به صورت تمام‌تر و کامل‌تر بهره‌مند گردد و او کسی نبود جز محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پس حقیقتاً سید انبیا و فرستادگان و سرور جملگی خلائق شد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ﴾^(۴) (بگو: اگر

برای خداوند فرزندی بود، من نخستین پرستنده او بودم).

کلینی با سندش روایت کرده است: ... از صالح بن سهل از ابوعبدالله (علیه السلام) که: برخی از قریش به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند: انبیا با چه چیزی پیشی گرفتند و چگونه تو به عنوان آخرین و خاتم آن‌ها مبعوث شدی؟ ایشان (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ داد، آن هنگام که خداوند میثاق پیامبران را گرفت و آن‌ها را بر خودشان شاهد گرداند که «آیا من پروردگار شما نیستم» من اولین پیامبری بودم که گفت: بله؛ پس در اقرار به خداوند

۱- مائده، ۱۰۳

۲- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۶۵، ص ۳۶۰

۳- بقره، ۲۵۳

۴- زخرف، ۸۱

عزوجل از آن‌ها پیشی گرفتم».^(۱)

شیخ صدوق با سندش روایت می‌کند: ... از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خدا عزوجل یکصد هزار پیامبر و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید. من در نزد خدا گرامی‌ترین آن‌ها بودم و فخری نیست. و خداوند عزوجل یکصد هزار وصی و بیست و چهار هزار وصی آفرید و در نظر خدا، علی گرامی‌ترین و برترین آن‌هاست».^(۲)

و حاکم با سندش روایت می‌کند: ... از جابر بن عبدالله که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر رفت. خدا را ستایش نمود و او را ثنا گفت و سپس فرمود: «من کیستم؟» گفتیم: رسول خدا. فرمود: «آری ولی من کیستم؟» گفتیم: تو محمد پسر عبدالله پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر مناف هستی. فرمود: «من سید فرزندان آدم هستم و فخری نیست».

به این ترتیب روشن می‌شود:

۱- همه مردم از نظر فطرت برای شناخت و معرفت همه نام‌های الهی، مساوی هستند.

۲- مقام خلافت الهی در فطرت همه به ودیعه نهاده شده است، ولی آن‌ها [مردم] بهره خود را تباه کردند و آن شایستگی را به خاک افکندند.

۳- برتر بودن میان مردم (که فرستادگان، جزو آنان هستند)، برتری معرفتی است و نسبت بین معرفت و ارتقا، نسبتی مستقیم است؛ پس به همان اندازه که انسان به نام‌های پروردگارش معرفت پیدا کند و به آن‌ها آراسته شود مقامش بالا می‌رود و عکس آن هم درست است.

۴- علم ما به اینکه سبقت‌گیرنده در همه عوالم خلق، محمد صلی الله علیه و آله است ما را

۱- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱

۲- امالی، شیخ صدوق، ص ۳۰۷

در برابر این حقیقت قرار می‌دهد که او (صلوات پروردگار بر او) خلیفه و جانشین کامل خداوند است.

همان‌طور که واضح می‌شود او صلوات الله علیه انسان کامل می‌باشد؛ و نسبت بین مقام خلافت الهی و انسانیت نیز نسبتی مستقیم است که این مطلب در ادامه روشن خواهد شد.

۴.۱.۴. انسان کامل (صورت خدا)

دانستیم که انسان شایستگی شناخت همه نام‌های خداوند متعال را دارد و اینچنین سرشته شده است و دانستیم که این مطلب ضرورتاً به این معنا نیست که این شایستگی در عمل هم تحقق یافته باشد؛ همان‌طور که انسان شایسته آن است که همه نام‌ها را بشناسد، قابلیت پایین رفتن و سقوط را به شکلی که هیچ مخلوقی به او نرسد نیز دارد؛ بنابراین از نظر نتیجه پس از اینکه مقتضای اراده خداوند بر این قرار گرفت که انسان، مخلوقی دارای اختیار باشد. به یکی از دو این مسیر جهت‌گیری خواهد کرد.

وقتی در مبحث قبلی روشن شد که محمد صلوات الله علیه برترین خلق و خلیفه کامل خداست، این بدان معنا خواهد بود که او انسانی است که هیچ روزنه‌ای از روزنه‌های شایستگی معرفتی را که برای انسان تقدیر شده، رها نکرده، مگر اینکه آن را به بهترین شکل پر کرده است؛ و به عبارت دیگر: وقتی ما دانستیم که علم، عقل و معرفت، نور و غیر این‌ها ظلمت و جهل است، این یعنی وجود محمد صلوات الله علیه آکنده از نور شد و در وی جز ظلمت محدودیت و متناهی بودن و فقر - که بیانگر هویت مخلوق است - باقی نماند، زیرا گفتیم که انسان (هر انسانی) این توانایی را دارد که نزدیک‌ترین مخلوق به پروردگار سبحانش - یعنی آن بی‌نیاز مطلق و بی‌نهایت از هر جهت - گردد.

این در مورد قلّه مسیر تکامل و جهت مثبت خلق «احسن تقویم = بهترین صورت» است و ملاحظه کردیم آنکه در این مقام جای گرفت مخلوقی از جنس انسان

یعنی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود.

اما در مورد دورترین جایگاه در مسیر نزولی «اسفل سافلین = پایین‌ترین جایگاه»: انتظار می‌رود باز هم مخلوقی از جنس انسان در این جایگاه قرار بگیرد و او به‌این ترتیب «ثم رددناه أسفل سافلین = سپس او را به پایین‌ترین جایگاه فرو فرستادیم» می‌شود. ابلیس (لعنه‌الله) هرچند شرّش کم نیست، با این وجود فطرت او که از جنیان بود او را شایسته نمی‌کند تا در مسیر منفی خلق، دورترین نهایت را در پایین رفتن و سقوط به دست آورد و این دقیقاً همان مطلبی است که سخن ابلیس در این آیه کریم حکایت می‌کند: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^(۱) (گفت ای پروردگار من! با آنچه مرا گمراه ساختی در زمین برای آنها خواهم آراست و قطعاً همگی‌شان را گمراه خواهم ساخت). این جمله او تأکید می‌کند بر اینکه مخلوقی وجود دارد که او را گمراه ساخته است (لعنه‌الله).

به‌علاوه اگر ابلیس (لعنه‌الله) دشمن فرزندان آدم (لَيْسَ لَهُ) باشد، نفس انسانی، دشمنی بیشتری خواهد داشت. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده است: «دشمن‌ترین دشمنان تو، نفس توست که بین دو پهلویت جای دارد»^(۲) و به‌این ترتیب وقتی برای مخلوقی چنین مقدر شده است که به پایین‌ترین جایگاه‌ها برسد قطعاً این مخلوق نیز از جنس انسان خواهد بود. اما اینکه به وی (در آیه) با لفظ «ما» (چیز) اشاره شده - که می‌دانیم برای غیرعاقل، مورد استفاده قرار می‌گیرد - این است که وجود آن انسان آکنده از جهل و ظلمت بوده است و در ساحت او مجالی قابل ذکر برای عقل و شایستگی معرفتی - که قبلاً بیان شد - وجود نداشته است؛ پس شایسته است که عنوان «جهل» به‌طور کامل بر او منطبق گردد.^(۳)

۱- حجر، ۳۹

۲- عوالی اللئالی، ابن ابی‌جمهور احسابی، ج ۴، ص ۱۱۸

۳- به کتاب گوساله، نوشته سید احمد الحسن (لَيْسَ لَهُ) مبحث «صراط مستقیم» از انتشارات انصار امام مهدی (لَيْسَ لَهُ)

داستان عقل و جهل این‌گونه است و همان‌طور که دیدیم دو مخلوق از جنس انسان در مسیر تکامل و سقوط، تمثیل‌گران آن دو هستند و این همان مطلبی است که امام صادق (علیه السلام) در روایت زیر بیان می‌فرماید:

کلینی با سندش، از سماعة بن مهران روایت کرده است که می‌گوید: نزد ابوعبدالله (علیه السلام) بودم و جماعتی از دوستدارانش نیز نزدش بودند. ذکر عقل و جهل به میان آمد. ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «عقل و لشکریانش، و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت شوید». سماعه می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم! ما چیزی نمی‌دانیم جز آنچه شما به ما آموخته‌ای. ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «خداوند عزوجل عقل را آفرید. او اولین مخلوقی از روحانیون بود که از سمت راست عرش، از نور خویش بیافرید. به او فرمود: برو، و رفت. سپس فرمود: پیش آی، پیش آمد. سپس خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خلقی عظیم خلق کردم و بر جمیع خلائقم برتری دارم؛ سپس جهل را از دریای شور تشنگی بیافرید. به او فرمود: پشت کن، رفت. سپس فرمود: بازگرد، و بازنگشت. به او فرمود: تکبر کردی؟ و لعنتش نمود...»^(۱)

امام رضا (علیه السلام) هم -آن‌گونه که شیخ صدوق با سندش روایت می‌کند- در مورد نور اول در مخلوقات به ما خبر داده، می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند خلقی که بهتر از من و نزد او گرمی‌تر از من باشد نیافریده است. علی (علیه السلام) گوید: به پیامبر اکرم عرض کردم: ای رسول خدا، شما بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: ای علی! خدای تبارک و تعالی انبیای مرسل را بر ملائکه مقرب برتری داد و مرا بر جمیع انبیا و رسولان فضیلت بخشید و پس از آن -ای علی- برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان، خادمان ما و خادمان دوستداران ما هستند.

ای علی! حاملان عرش و کسانی که گرداگرد عرش هستند به واسطه ولایت ما حمد پروردگارشان را به‌جا می‌آورند و برای مؤمنان درخواست مغفرت می‌کنند. ای

علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا و جنت و آتش و آسمان و زمین را نمی‌آفرید؛ و چگونه از ملائکه برتر نباشیم درحالی که در توحید و معرفت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آن‌ها سبقت گرفته‌ایم، زیرا اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود، ارواح ما بود، پس ما را به توحید و حمد خود گویا ساخت.

سپس ملائکه را آفرید و هنگامی که آن‌ها ارواح ما را درحالی که نور واحدی بودند مشاهده کردند، امر ما را بزرگ دیدند؛ ما تسبیح گفتیم تا ملائکه بدانند که ما مخلوقات آفریده‌شده‌ایم و خداوند از صفات ما منزّه است، و ملائکه با تسبیح ما تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند... پس به واسطه ما به معرفت توحید خدای تعالی و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید او رهنمون شدند.

سپس خدای تعالی آدم (علیه السلام) را آفرید و ما را در صلب او به ودیعه نهاد و به ملائکه فرمان داد که به دلیل تعظیم و اکرام ما بر او سجده کنند. سجده آن‌ها برای خدای عزوجل عبودیت و بندگی، و برای آدم، اکرام و طاعتی بود زیرا ما در صلب او بودیم؛ پس چگونه ما از ملائکه برتر نباشیم درحالی که همه آن‌ها به آدم سجده کردند...»^(۱)

بنابراین دو دسته از خلائق بودند که به آدم (علیه السلام) سجده نکردند: یکی از آن‌ها «عالین» (عالی‌مقامان) بودند؛ کسانی که سجده برای آدم جز برای بزرگداشت آن‌ها نبود؛ و دسته دوم: ابلیس (لعنه‌الله) و کسانی بودند که موضع او را در پیش گرفتند. حق تعالی با این سخن خود به این دو دسته اشاره می‌فرماید: ﴿قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾ (گفت ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد که بر آنچه من با دستم آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر ورزیدی یا از عالی‌مقامان بودی؟)^(۲)

۱- عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۲۳۷

۲- برای اطلاعات بیشتر، به بیان معنی این آیه در کتاب سیزدهمین حواری، سید احمد الحسن (علیه السلام) ص ۶۹ و ۷۰، مبحث «شخصیت شبیه به صلیب کشیده‌شده، کیست؟» از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) مراجعه نمایید.

این تکبر ورزیدن ابلیس (لعنه الله) جز تکرار همان موضع گیری جهل نبود؛ جهلی که تکبر ورزید و همراه شدن با عقل را در پاسخ به فرمان الهی «پیش آی» و اقتدا به او را نپذیرفت؛ آن گونه که امام صادق (علیه السلام) به ما خبر داده است، آنجا که عبارت «تکبر ورزیدی» در این روایت و این آیه -در یک سطح- علت گمراهی ابلیس و تکرار آن در همان موضع گیری صادرشده از جهل در ابتدای خلقت را مشخص می‌سازد.

مابین انسان در جایگاه «احسن تقویم = بهترین شکل و صورت» یا به عبارت دیگر «عقل اول» یا «نور اول»، و انسان در جایگاه «اسفل سافلین = پایین ترین مرتبه» یا «ظلمت» یا «جهل»، تمامی خلائق، برحسب میزان نزدیکی به یکی از این دو انسان، در دو خطامشی متفاوت رتبه بندی شده‌اند. اگر بخواهیم این مسئله را با عدد و درصد به تصویر بکشیم، می‌گوییم:

فرض کنیم خطی مستقیم به طول صد واحد در اختیار داریم که نقطه نور مطلق در آن با نسبت صد درصد نشان داده شده و نقطه عدم در آن صفر درصد باشد. از آنجاکه فطرت انسان نزدیکترین چیز به بی‌نهایت است -زیرا همان طور که بیان کردیم بر اساس شناخت همه نام‌های خدا سرشته شده- پس نهایت مسیر مثبت تکاملی وی نزدیکترین عدد به صد و نسبت نور در وجود وی در آن نقطه انتهایی (سدرةالمنتهی) نزدیکترین نسبت ممکن به صد خواهد بود، ولی در هر حالت ممکن نیست این نسبت به صد درصد برسد، زیرا موجودی که به صورت نور بدون ظلمت توصیف می‌شود نامتناهی مطلق است و تنها خداوند سبحان چنین می‌باشد؛ به همین ترتیب مسیر منفی رو به پایین، وی نزدیکترین عدد ممکن به صفر و نسبت نور در وجودش نزدیکترین عدد به صفر درصد خواهد بود ولی امکان ندارد صفر باشد، زیرا می‌دانیم وی یک موجود است و عدم مطلق نیست.

حال اگر بخواهیم بر انسانی انگشت بگذاریم که بالاترین مقام را در کمال الهی به دست آورده است -که این انسان محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد- در حقیقت بر انسان کامل و خلیفه کامل خدا انگشت گذاشته‌ایم و کمال انسانیت و خلافت او از طریق شناخت ما

به اینکه او مخلوقی است که توانست همه ساحت شایستگی شناخت که انسان بر اساس آن سرشته شده را پوشش دهد و در نتیجه چنین موجودی حقیقتاً بالاترین تصویر و تمثیل برای پروردگارش خواهد بود؛ پروردگاری که او را بر اساس شناخت و معرفت به همه نام‌هایش در کامل‌ترین صورت خلق فرمود.

از همین رو در مورد آن صورت آمده که صورتی است تازه و نو آفریده شده. شیخ صدوق با سندش روایت کرده است: ... از محمد بن مسلم آمده است که گفت: از حضرت باقر (علیه السلام) از آنچه روایت می‌کنند که خداوند آدم را به صورت خود آفرید پرسیدم. فرمود: «این صورت، صورتی است تازه و نو آفریده شده که خداوند آن را برگزید و بر سایر صورت‌های مختلف اختیار کرد؛ پس این صورت را به خودش نسبت داد؛ همچنان که کعبه و روح را به خود نسبت داد و فرمود ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (و از روح خود در آن دمیدم)».^(۱)

حال ما می‌توانیم به این پرسش پاسخ دهیم: ما فقیران محدود چه راهی داریم تا خدای سبحان را بشناسیم در حالی که او بی‌نیاز مطلق و نامحدود است؟
پاسخ: هیچ راهی برای این منظور وجود ندارد مگر از طریق شناخت ما از انسان کامل، یعنی صورت خدا؛ پس کسی که رحمت و عدل و دیگر صفات کمال را به نسبتی بیش از ۹۹٪ بشناسد - که آن را محمد (صلی الله علیه و آله) در وجود خود نشان داد - نمی‌تواند جز اعتراف به ناتوانی از درک صفات آن معبود سبحان - که نسبت ۱۰۰٪ را نشان می‌دهد - کاری انجام دهد و به این ترتیب این مخلوق بزرگوار، راهی می‌شود تا به خلاق، پروردگارش را بشناسد و آن‌ها را از هر نقصی پاکیزه سازد و این نهایت توحید حقیقی است.

۲.۴. فرستادگان خدا و بانگشت انسانیت گم شده

در این نقطه از تحقیق تلاش خواهیم کرد تا به پرسش‌های سه‌گانه زیر پاسخ دهیم:

۱- علت تفاوت رتبه بین خود فرستادگان چیست؟ و آیا آن که پایین‌تر است زیان دیده است؟

۲- تمامی خلائق در حفظ انسانیت خود مدیون محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) هستند؛ ولی چگونه؟

۳- اگر ما خودمان برگزینیم که مانند محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بشویم آیا به فرستاده نیاز خواهیم داشت؟

۱.۲.۴ تفاوت مرتبه فرستادگان، خسارتی است برای دمای مقام پایین‌تر

شکی نیست که تفاضل و برتری بین مردم به دلیل اعمال و موضع‌گیری‌هایی است که از آن‌ها صادر می‌شود. ابوبصیر از امام صادق (علیه‌السلام) روایت می‌کند که فرمود: «ما معتقد به یک درجه نیستیم. حق تعالی می‌فرماید: «درجاتی که برخی از برخی بالاتر است». این قوم بر اساس کارهایشان تفاضل و برتری می‌یابند»^(۱).

همچنین شکی نیست، هر عملی که از انسان سر می‌زند بر اساس شناخت و معرفتی است که از وی صادر می‌شود و به همین دلیل خداوند از انسان عملی را بدون شناخت و معرفت نمی‌پذیرد.

کلینی با سندش روایت می‌کند: ... از حسین صیقل نقل کرده است که گفت: از اباعبدالله (علیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند هیچ عملی را جز با معرفت و هیچ معرفتی را جز با عمل نمی‌پذیرد. پس هر که به [معرفت و] شناخت برسد، این شناخت، او را به عمل می‌کشاند و هر کس که عمل نکند شناخت و معرفتی ندارد. آگاه باشید که بخشی

از ایمان از قسمت دیگر آن می‌آید».^(۱)

بنابراین واضح است که نسبتی مستقیم بین میزان شناخت و معرفت انسان و چگونگی عملی که از او صادر می‌شود وجود دارد؛ مثلاً اگر فرض کنیم انسانی معرفتی به نسبت ۷۰٪ داشته باشد قطعاً ارزش عمل هم به همان نسبت خواهد بود و به‌طور خلاصه اگر اساس معرفتی بالاتر باشد، عملی که بر اساس آن صادر می‌شود نیز به همان نسبت بالا خواهد رفت و عکس آن هم درست است.

حال که این نکته را دانستیم، پس تفاوت رتبه میان فرستادگان الهی به درجه شناختی آن‌ها بازمی‌گردد: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ﴾ (برخی از آن فرستادگان را بر برخی دیگر برتری دادیم).^(۲)

توضیح این مطلب: وضعیت همه فرستادگان الهی تنها به شایستگی شناخت نام‌های الهی خلاصه نمی‌شود، بلکه خدا هرکدام از آن‌ها را تنها پس از شناخت به نام‌ها [ی خداوند] در عمل و آراسته‌شدن به آن‌ها ارسال می‌فرماید؛ و به این ترتیب همان‌طور که دانستیم- با کامل‌شدن عقل است که فرستاده، شایسته بعثت و ارسال می‌شود؛ ولی تفاوت بین آن‌ها در کیفیت آراسته‌شدن به هرکدام از این نام‌هاست؛ آراسته‌شدنی که در عملکرد خود فرستاده منعکس می‌گردد؛ به‌عنوان مثال اگر فرض بگیریم «صبر» نامی از این نام‌ها باشد، «صبر» یک درجه ندارد و در نتیجه قطعاً شدت تجلی این نام به مقدار ۹۹٪ در شخصیت یک فرستاده الهی، از فرستاده‌ای دیگر که «صبر» در وی به نسبت ۹۸٪ تجلی یافته است بیشتر می‌باشد. این یک‌درجه گم‌شده اگر با فرستاده اول مقایسه شود- خسارتی برای فرستاده دوم خواهد بود و چه‌بسا او را چنین ببینی که در طول زندگی‌اش برای همین یک درجه از دست‌داده ناله سر می‌دهد. در مورد سایر صفات کمال و ارتقا نیز وضعیت همین‌گونه است.

۱- کافی، کلینی، ج ۱، ص ۴۴

۲- بقره، ۲۵۳

بنابراین خلفای الهی بر اساس مقاماتشان به دسته‌های زیر تقسیم می‌شوند: «انبیاء، فرستادگان و امامان». شایسته نیست این مقامات الهی سه‌گانه به صورت تصادفی و بی‌هدف به فرستادگان نسبت داده شود (خداوند بسی والاتر از چنین نسبتی است) بلکه بر اساس قانون الهی حکیمانه‌ای خواهد بود که در آن، مبعوث‌شده الهی از مرتبه‌ای به مرتبه بالاتر تجاوز نمی‌کند مگر پس از پشت‌سرگذاشتن مرحله آزمایش؛ تا بعد از آن شایسته مقام بالاتر گردد و به این ترتیب به مقام بالاتر یعنی همان‌طور که قبلاً دانستیم - امامت برسد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱) (هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگون آزمود و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد، خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من [نیز امامانی قرار بده!]» خداوند فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد؛ و پیش‌تر دانستیم که این امتحان پس از نبوت و رسالت او صورت پذیرفت.^(۲)

به‌طور کلی هر فرستاده الهی که نام‌های الهی با درجه کمتری از فرستاده دیگر در او تجلی یافته است وقتی وضعیت خودش را با کسی که مقامش بالاتر است مقایسه می‌کند خود را مقصر می‌داند و حتی این اختلاف را خسارتی حقیقی می‌بیند و خود را در تمام طول زندگی‌اش به خاطر آن ملامت می‌کند.

حال که این نکته را دانستیم می‌توانیم عمق اندوه و غمی که قلب امیرالمؤمنین را هنگام مناجات با پروردگارش در خود پیچیده است درک کنیم: «بارالها! به‌راستی با نگرستن به نفس خودم بر آن ستم روا داشتیم، پس وای بر آن اگر تو آن را بخشایی»^(۳) و این در حالی است که وی نزدیک‌ترین خلق به خلیفه و جانشین تام

۱- بقره، ۱۲۴

۲- به همین تحقیق مراجعه کنید.

۳- مقطعی از مناجات آن حضرت (علیه السلام) در ماه شعبان. به کتاب اقبال الاعمال، ابن طاووس، ج ۳، ص ۲۹۶

خدا و انسان کامل صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌باشد؛ از همین رو [مصدق] نفس پیامبر می‌گردد: ﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاؤَنَا وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^(۱) (پس بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود؛ آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم) و او دروازهٔ پیامبر شد «من شهر علم هستم و علی دروازهٔ آن»^(۲) ولی او به جهت این اختلاف ناله سر می‌دهد؛ اختلافی که آن را نگاه بر نفس و کوتاهی می‌داند و از پروردگار کریمش برای غفران آن استعانت می‌جوید.

به همین ترتیب علی‌رغم اینکه امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نزدیک‌ترین فرد به مقام پدرش امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام است ولی مقام وی از پدرش پایین‌تر است و او به‌خوبی می‌داند که فاصلهٔ میان او و انسان کامل بیش از پدرش است؛ از همین رو می‌بینیم در دعایش چنین می‌فرماید: «خدایا مرا از پستی نفسم خارج کن و از شک و شرکم پاک فرما، پیش از آنکه خاک گور مرا دریابد»^(۳) او این اختلاف را شک و تردیدی می‌داند که از پروردگار کریمش مدد می‌جوید تا او را از آن خارج و پاکیزه فرماید.

اما چرا این قدر غم و ناله؟! باوجود اینکه آن‌ها همچنان امامان و فرستادگان بزرگ الهی هستند و همهٔ خلائق - که مقامشان پایین‌تر است - به آن‌ها اقتدا می‌کنند؟!

مراجعه کنید. برای کسب شناخت بیشتر از معنای این سخن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در این مناجات به کتاب مشابهاً، سید احمد الحسن عَلَيْهِ السَّلَام ج ۱، پرسش ۱۰، و ج ۳، پرسش ۷۸ از انتشارات انصار امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام مراجعه نمایید.

۱- آل عمران، ۶۱

۲- توحید، شیخ صدوق، ص ۳۰۷؛ مستدرک علی صحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۶

۳- مقطعی از دعای آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام در روز عرفه. به کتاب بحار الأنوار، مجلسی، ج ۹۵، ص ۲۲۶ مراجعه نمایید. برای دانستن معانی بیشتر از این سخن امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌توانید به کتاب مشابهاً، سید احمد الحسن عَلَيْهِ السَّلَام ج ۲، پرسش شمارهٔ ۲۷، انتشارات انصار امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام مراجعه نمایید.

زیرا آن‌ها خود می‌دانند وجود این تفاوت میان آن‌ها و انسان کامل و دارا نبودن این مقام و درجه هرچند تقریباً توسط کسانی که پایین‌تر از آن‌ها هستند دیده نمی‌شود. ولی درنهایت توسط پروردگار سبحان آن‌ها و توسط فرستاده‌ای که مقامش بالاتر است قابل ملاحظه می‌باشد؛ «ای علی! جز خدا و من، تو را نشناخت»^(۱) بنابراین آن‌ها حیای خود از خداوند متعال و انسان کامل را سببی کافی برای سرزنش و ملامت خویشان می‌دانند. این از یک‌جهت.

از سوی دیگر آن‌ها به‌خوبی می‌دانند که دارا نبودن آن درجه -یعنی دارا نبودن درجه شناختی هم‌تراز آن- از شایستگی معرفتی است که انسان بر اساس آن سرشته شده و به دنبال آن، درجه‌ای از مقام تامّ خلافت و انسانیت کامل را از دست می‌دهند و به همین دلیل وقتی وضعیت خود را با انسان کامل مقایسه می‌کنند خود را انسان کامل نمی‌بینند، بلکه شبیه به آن -یعنی انسانی شبه‌کامل- می‌بینند و روشن است که سبب این شباهت، خسارت و فقدان آن درجه می‌باشد. انسانی که از چنین سطح فکری‌ای برخوردار است حق دارد در مناجات و دعایش ناله سر می‌دهد و خود را سرزنش می‌کند.

درعین حال می‌توان این ناله و سرزنش را درسی معرفتی و در آن واحد -عملی به شمار آورد که همه بشریت از جمله انبیا و فرستادگان می‌توانند از آن بهره‌مند گردند تا درد تفاوت و فاصله بین خودشان و انسان کامل را احساس کنند؛ درد خسران و زیان نسبت به انسانیت و شایستگی معرفتی که بر آن سرشته شده‌اند که اگر در توانش نیست آنچه را که از مراتب انسانی از دست داده است بازگرداند، دست‌کم هشدار می‌دهد تا عنان را در دست نفس خود رها نکند و اجازه ندهد این فاصله و شکاف از این بیشتر گردد و به‌این‌ترتیب با انتخاب نامناسب مقدار بیشتری از انسانیتش را از کف ندهد!

علت امر سال فرستادگان (علت امر سال مرسل) ۲۴۴

بر این اساس تمامی انسانیت، مدینه‌ای است برای چنین نفس‌ها و اشک‌هایی که از علی و فرزندان پاکش (صلوات پروردگام بر آنها) جاری می‌شود؛ به‌رغم اینکه آنها نزدیک‌ترین افراد به انسان کامل و حتی تنها پرورش‌یافتگان او و درهای شناخت و معرفت او هستند.

۲.۲.۴. همه خلق در انسانیت خود مدیون محمد و آل محمد هستند

متون دینی تأکید می‌کنند که محمد و آل محمد (سلام و صلوات پروردگام بر همگی‌شان) گرامی‌ترین خلق و شریف‌ترین آنها هستند و بعثت تمامی انبیا و فرستادگان بر اساس ولایت آنها جریان یافته است؛ به‌عنوان نمونه:

شیخ صفار با سندش روایت کرده است:

۱- ... از محمد بن فضیل از ابوالحسن (علیه السلام) که فرمود: «ولایت علی (علیه السلام) در

صحیفه‌های همه انبیا نوشته شده است و خدا هیچ نبی‌ای را مبعوث نفرموده مگر با نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ولایت وصی‌اش علی (علیه السلام)».

۲- ... ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را دیدم و شنیدم که می‌فرمود: «ای علی! خداوند پیامبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه او را از روی اختیار یا به‌اجبار به ولایت تو دعوت نمود».

۳- ... از محمد بن مسلم نقل شده است که گفت: از ابوجعفر (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «خداوند تبارک و تعالی میثاق انبیا را بر ولایت علی (علیه السلام) گرفت و عهد پیامبران را با ولایت علی (علیه السلام) ستاند...»^(۱).

همچنین با سندش روایت کرده است:

۱- ... از عبدالاعلی که گفت: اباعبدالله (علیه السلام) فرمود: «هیچ پیامبری جز با معرفت حق ما و شناخت فضل ما نسبت به دیگران، پیامبر نشد».

۲- ... از ابوبصیر که گفت: شنیدم ابو عبدالله (علیه السلام) می فرمود: «هیچ پیامبری پیامبر نشد و هیچ فرستاده‌ای فرستاده نشد، مگر با ولایت ما و فضل ما بر دیگران».

۳- ... از عبدالاعلی غلام آل سام: شنیدم اباجعفر (علیه السلام) می فرمود: «پیامبری جز با معرفت حق ما و شناخت برتری ما بر دیگران پیامبر نشد».

۶- ... از جابر که گفت: ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «ولایت ما ولایت خداست که هیچ پیامبری جز با آن، پیامبر نشد».

۷- ... از ابوبصیر: ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «ولایت ما ولایت خداست؛ ولایتی که هیچ پیامبری مبعوث نشد، مگر با آن».^(۱)

و بسیاری روایت دیگر. حال اگر کسی بر این روایات و موارد مشابه آگاه شود و آن را به مطالب پیشین مرتبط کند، دو نکته را درخواهد یافت:

اول: محوریت «انسان کامل» در بعثت و ارسال فرستادگان، به وضوح کامل؛ مانند واضح بودن محوریت وی در عوالم خلق که پیش تر بیان شد؛ اما تأکید بر ولایت ائمه از خاندان او (علیه السلام) به این دلیل است که آن‌ها فرستادگانی از طرف او هستند؛ که این مطلب را در مبحث ختم نبوت و ارسال دیدیم (ختم کننده آنچه گذشته است و گشاینده آنچه خواهد آمد) و آن‌ها - که درود خداوند بر آن‌ها باد - نزدیکترین خلق از نظر مقام و جایگاه به او و دروازه او به سوی دیگر خلایق از جمله انبیا و فرستادگان (علیه السلام) هستند.

دوم: پس از آنکه برتری محمد و آل محمد (علیه السلام) بر تمامی مخلوقات مشخص شد، این یعنی آنکه بقیه خلق در تعلیم از آن‌ها، اقتدا به آن‌ها و توشه‌برگرفتن به خاطر یاری کردن آن‌ها، در سیر تکاملی انسان مدیون آن‌ها هستند؛ و به دنبال آن، در بازگرداندن هرآنچه از مراتب انسانی که انسان با سوءاختیار از کف داده یا دست‌کم مراقبت از آنچه از مراتب انسانی که موجود است و همچنین کوتاهی‌نکردن در مورد

آنچه از این مراتب که هنوز در اختیار دارد.

اگر بخواهیم درسی عملی و رسا از فرستادگان الهی بیاموزیم می‌توانیم آنچه در سفر موسی علیه السلام برای دیدار با بنده صالح و آموختن از او گذشت را مرور کنیم. با وجود اینکه او از فرستادگان اولوالعزم بود ولی گفت: «گذراندن قرن‌ها و سال‌ها سرگردانی برای رسیدن به او آسان خواهد بود، اگر نتیجه‌اش رسیدن به این بنده و توشه‌برگرفتن از علم و انسانیت بالای او باشد». حق تعالی از زبان او چنین حکایت می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾^(۱) (به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به هم‌سفرش گفت: دست از جست‌وجو بر نمی‌دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ هرچند مدتی طولانی به راه خود ادامه دهم).

دلیل سفر وی آن بود که موسی علیه السلام بر اثر یک رخداد نفسانی که برایش روی داد در شرف هلاکت قرار گرفت. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «موسی علیه السلام از منبر بالا رفت و منبر او سه پله داشت. با خود گفت که خداوند داناتر از من کسی را نیافریده است. جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: خداوند قصد امتحان تو را دارد. از منبر پایین بیا. بر روی زمین کسی هست که از تو داناتر است. در جست‌وجوی او برو. موسی علیه السلام شخصی را به دنبال یوشع علیه السلام فرستاد و به او گفت: من در معرض امتحان الهی قرار گرفته‌ام، پس توشه‌ای بگیر و با من بیا...»

فرمود: آن دو رفتند تا به پیرمردی رسیدند که بر روی زمین دراز کشیده و عصایش را کنارش گذاشته و عبایی روی خود انداخته بود که اگر سرش را با آن می‌پوشاند پاهایش بیرون می‌ماند و اگر پاهایش را می‌پوشاند سرش بیرون می‌ماند. فرمود: موسی به نماز ایستاد و به یوشع گفت: مراقب من باش. فرمود: قطره‌بارانی از آسمان بر روی ماهی درون سبد چکید. ماهی تکانی خورد و سبد را با خود به سمت دریا کشید. فرمود:

و این معنای این آیه است: ﴿فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ (و ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت)؛ فرمود: سپس پرنده‌ای از آسمان فرود آمد و لب دریا نشست و منقارش را در آب فرو برد و به موسی گفت: ای موسی تو از علم پروردگارت به اندازه آبی که از تمام دریا بر روی منقار من جمع شده است برنگرفته‌ای.

فرمود: سپس موسی برخاست و به راه افتاد و یوشع هم به دنبال او رفت. فرمود: پس از مدتی طولانی موسی خسته شد و به یوشع گفت: ﴿أَتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ... فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ (غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده‌ایم... (تا آخر آیه بعد)... و ماهی به طرز شگفت‌آوری راه خود را در دریا پیش گرفت)؛ فرمود: موسی بازگشت و ردپایش را گرفت تا به آن مرد رسید، درحالی که او همچنان دراز کشیده بود.

موسی به او گفت: سلام بر تو. پاسخ داد: و سلام بر تو باد، ای عالم قوم بنی اسرائیل؛ سپس از جا برخاست و عصایش را به دست گرفت. موسی به او گفت: من دستور دارم که از تو پیروی کنم تا علم خود را به من بیاموزی. او همان‌گونه که قرآن حکایت کرده است به موسی گفت: ﴿إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (تو هرگز نمی‌توانی با من شکیبایی کنی).^(۱)

و در متنی دیگر امام صادق (علیه السلام) در مورد وضعیت موسی (علیه السلام) به ما خبر داده، می‌فرماید: «... تا آنجا که پیش خودش گفت: فکر نمی‌کنم خداوند عزوجل کسی را داناتر از من آفریده باشد؛ پس خداوند عزوجل به جبرئیل وحی فرمود: ای جبرئیل! بنده من موسی را پیش از آنکه هلاک شود دریاب و به او بگو در محل تلاقی دو دریا مرد عابدی است، از او پیروی کن و یاد بگیر. جبرئیل با آن فرمان که پروردگار عزوجلش به او داده بود بر موسی فرود آمد و موسی فهمید این اتفاق به دلیل آن سخنی است که با خود گفته بود...».^(۲)

۱- تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج ۲، ص ۳۳۲

۲- علل الشرائع، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۶۰

بنابراین موسی (علیه السلام) با خود گفت «خدا کسی را داناتر از من نیافریده است» و تأکید می‌کنم مثل چنین سخنی نه به مَخِيلَةَ انسان کامل و نه کسانی که دارای نزدیک‌ترین جایگاه به او هستند خطور نمی‌کند، باوجود اینکه آن‌ها (علیهم السلام) همان محوری هستند که بعثت همه انبیا و فرستادگان بر گرد آن می‌چرخد. به همین دلیل مشابه چنین فکری بلایی محسوب می‌گردد که موسی (علیه السلام) گرفتارش می‌شود و هلاکتی است که موسی (علیه السلام) در معرضش قرار می‌گیرد.

اما چرا هلاکت؟! دانستیم که همه مردم چنین سرشته شدند تا به مرتبه انسان کامل برسند و هرگونه دور شدن از آن، خسارتی نسبی در مراتب کمال انسانی به شمار می‌آید. این مرتبه (مرتبه کمال انسان) چنین می‌طلبد که شخص به بهترین شکل به تمامی هفتادوپنج سرباز عقل آراسته و از تمامی سربازان جهل دور گردد^(۱) و روشن است که آنچه موسی (علیه السلام) به خودش می‌گوید شباهتی با تواضع حقیقی - که یکی از سربازان عقل است - ندارد و این عمل در مورد مردی الهی مانند موسی (علیه السلام) دور شدن از سربازان عقل و نزدیک شدن به سربازان جهل محسوب می‌شود - حتی اگر در حد حرف زدن با خودش باشد - و نزدیک شدن به هلاکت و گرفتارشدنی بزرگ در نظر گرفته می‌شود.

و از آنجا که این پیامبر پاک، با خدا بود (چگونه چنین نباشد؟ درحالی که همان طور که در روایت بالا دیدیم برای موسی (علیه السلام) سخت نیست از پرنده‌ای که بر پشت منقارش آبی حمل می‌کند قدری از علمش را بیاموزد) خداوند سبحان برای او فرصت دیدار با بنده صالح الهی را که داناتر از اوست فراهم کرد و وی هرچه را خدا اراده فرموده بود از او یاد گرفت و به این ترتیب از آن پشتوانه انسانی که او را شایسته کرده بود تا از پیامبران اولوالعزم باشد محافظت به عمل آورد و به دنبال آن از نابودی و

۱- برای شناخت همه سربازان عقل و جهل می‌توان به آنچه سماعة بن مهران از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده، مراجعه نمود؛ کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۱-۲۳

هلاکتی که در معرضش قرار گرفته بود دور شد و این را مدیون پروردگار کریمش و آن بنده صالح محمدی بود.^(۱)

حال آیا ما راهی داریم تا به فرستادگان گران قدر الهی اقتدا کنیم تا دست کم از آن مقدار انسانی که برایمان باقی مانده است محافظت به عمل آوریم؟

اما در مورد سایر خلائق به جز انبیا و فرستادگانش- لزوم اعتراف به انسان کامل یا کسانی که نزدیکترین مقام را به او دارند- منظورم آل محمد و فرستادگان و دروازه‌هایش است- بسیار واضح و روشن است. آن‌ها (صلوات پروردگار بر آن‌ها) تنها به برحذر داشتن از سربازان جهل و تشویق کردن به سربازان عقل و تأکید بر شایستگی شناختی که انسان بر آن سرشته شده است و گسترش کلمات معرفتی که همه آن‌ها مرتبط با ترقی و پیشرفت انسانی هستند بسنده نموده و فقط به تعلیم نظری این موارد به خلق اکتفا نکرده‌اند، بلکه همه این موارد را به صورت عملی در برابر آن‌ها مجسم کردند، آن‌هم در زیباترین شکل و به آن صورت که به طور کامل متناسب با مرتبه انسان کامل و سایه‌ای که همراهش است، باشد.

و به این ترتیب همه بشریت مدیون این معلمان الهی هستند.

۳.۲.۴. اگر انسانیت انتخاب کند که محمد (صلی الله علیه و آله) باشد آیا به فرستادگان الهی نیانز خواهد

داشت؟

دانستیم که محمد (صلی الله علیه و آله) انسان کامل است و خاندان او سایه‌اش هستند که از او جدا نمی‌شوند و نزدیک شدن به آن‌ها یعنی نزدیک شدن به کمال انسانی و آن شایستگی معرفتی که انسان بر آن سرشته شده است؛ و به همین ترتیب دور شدن از آن‌ها یعنی دوری از کمال انسانی که انسان بر آن سرشته شده است. آن‌ها به حق،

۱- برای دانستن هویت این بنده صالح (علیه السلام) و جزئیات ماجرای موسی (علیه السلام) می‌توانید به کتاب سفر موسی (علیه السلام) به مجمع البحرین، نوشته سید احمد الحسن (علیه السلام) از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) مراجعه نمایید.

مقیاسی الهی شدند تا از طریق آن، میزان خسارتی را که در وجود ما قرار گرفته و مقدار کمبود مراتب انتهایی کمال انسانی که ما را شایسته رسیدن به آن کرده‌اند بشناسیم؛ ولی ما برای به‌دست‌آوردن این کمالات آن‌گونه که این برگزیدگان پاک خلایق به دست آوردند، جدیت به خرج ندادیم.

پس رحمت پروردگار کریم بر این قرار گرفت که مقداری از این کوتاهی در به‌دست‌آوردن «آن مقام نهایی» را بپذیرد و آن معبود سبحان، تعداد زیادی از کسانی را که حد قابل‌قبولی از کمال انسانی را حفظ کرده بودند برگزید و آن‌ها را در عمل-مشمول مقام خلافتش گرداند و به‌سوی بقیه خلق-که این حد را حفظ نکرده بودند-گسیل داشت.

به مقدار این محافظت و به مقدار نزدیکی به مقیاس بلند الهی گفته‌شده-یعنی محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) که منتهای کمال انسانی هستند-سایر خلفای الهی رتبه‌بندی شدند؛ پس کسی که به سید خلق نزدیک‌تر است، خلیفه‌ای است که مقام امامت دارد و پس از او کسی است که مقام رسالت و در انتها کسی است که مقام نبوت دارد.

بر این اساس همان‌طور که در متن‌های قبلی دیدیم-محمد و خاندان گرامی او (علیهم‌السلام) محور بعثت همه انبیا و فرستادگان الهی هستند و در حد خود توانستیم معنای بسیاری از متونی را که فضل آن‌ها را بیان کرده است و توسل‌جستن انبیای گذشته خداوند به درگاه پروردگارشان با وساطت آن‌ها را بشناسیم؛ از جمله:

شیخ صدوق با سندش روایت کرده است: ... از ابن‌عباس که گفت: از پیامبر درباره کلماتی که آدم (علیهم‌السلام) از پروردگارش دریافت و با آن‌ها توبه کرد پرسیدم. فرمود: «از خداوند خواست به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین او را ببخشاید؛ پس خدا او را بخشید».^(۱)

همچنین با سندش روایت کرده است: از مفضل بن عمر: از امام صادق (علیهم‌السلام) درباره

سخن خداوند عزوجل ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ﴾ (و چون پروردگار ابراهیم او را به کلماتی بیازمود و ابراهیم آن کارها را به تمامی به انجام رساند) پرسیدم که چیست؟ ایشان فرمود: «کلماتی بود که آدم از پروردگارش آموخت و خداوند با آن توبه‌اش را پذیرفت و او گفت: «به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو درخواست می‌کنم که مرا ببخشایی». خداوند توبه‌اش را پذیرفت که او توبه‌پذیر و مهربان است»^(۱).

حال اگر از ساحت برگزیدگان خلق - یعنی به‌طور کلی خلفای خدا - عبور کنیم، خواهیم دید علی‌رغم شدت انکار خلق - به‌خصوص نوع بشر - و عمق جفای آن‌ها در آماده‌کردن الهی فطرتشان برای اینکه نزدیک‌ترین خلق به خدای سبحان باشند، ولی رحمت پروردگارشان اقتضا کرد تا مقداری از تقصیر و کم‌کاری مردم را در به‌دست‌آوردن «مقام انتهایی کمال انسانی» به شکلی وسیع‌تر از گذشته بپذیرد؛ تا این مرتبه پیروان خلفای خداوند عزوجل و تصدیق‌کنندگان دعوت‌ها و رسالت‌های آن‌ها را شامل گردد. پروردگارشان با نجات، بر آن‌ها تفضل فرمود و حتی وعده نجات را هم به آن‌ها داد؛ علی‌رغم بزرگ‌بودن فاصله میان آن‌ها و انسان کامل و سایه‌اش و حتی فاصله میان آن‌ها با مقام رسولان، انبیا و اولیا.

و اگر بیش از این را بدانیم حیرت بسیار ما پایانی نخواهد داشت؛ اینکه فضل و رحمت آن معبود سبحان، همه مردم را در برگرفت و آن معبود عزوجل بیش از این شرط نکرد که به‌صورت انسانی خود باشند و به‌سوی او بازگردند؛ هرچند در وضعیت دنیوی خویش باشند؛ و مهم، باقی‌نگه‌داشتن صورت انسانی‌شان می‌باشد؛ ولی متأسفانه بیشتر مردم حتی چنین چیزی را هم حفظ نکردند و تصمیم گرفتند آن را تباه سازند و بیشتر آن‌ها چنین انتخاب کردند که در پیشگاه آن معبود سبحان با صورت دیگری محشور گردند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً

خَاسِئِينَ ﴿۱﴾ (و چون از ترک کردن چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید).

سید احمد الحسن (علیه السلام) می فرماید:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾: «احسن تقویم» ناظر به شکل و توانایی جسمانی نیست، بلکه این عبارت یعنی انسان به صورت خدا آفریده شده است و صورت خدا، یک صورت جسمانی یا مثالی نیست؛ صورت خدا یعنی تجلی اسماء الهی؛ پس معنای این سخن که انسان به صورت خدا آفریده شده یعنی ساختار فطری وی برای به ظهور رساندن اسماء الهی در خلق و الله شدن در خلق ساخته شده است. هر انسانی بالقوه قابلیت ابراز این شایستگی را دارد. این شایستگی، خود از روح القدس نشئت می گیرد که در نفس انسانی تجلی یافته است؛ البته برخی، این قابلیت و فرصت را از کف می دهند و با اختیار و انتخاب خود، به اصل حیوانی خویش بازمی گردند.

﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدََّةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾ (۲) (بگو: آیا شما را از کسانی که در پیشگاه خدا کیفری بدتر از این دارند خبر دهم؟ کسانی که خدا لعنتشان کرده و بر آنها خشم گرفته و بعضی را بوزینه و خوک گردانیده است و طاغوت را پرستیده اند. اینان را بدترین جایگاه است و از راه راست گمراه ترند).

حقیقت همین است؛ خدا به انسان به تمام انسان ها - شاه کلیدی عطا فرموده است که تمام درها را می گشاید و انسانیتش را پایدار می نماید. او با این کلید می تواند درها را یکی پس از دیگری بگشاید و از نوری به نور

بزرگ‌تر از آن رهسپار شود تا به نوری برسد که ظلمتی در آن راه ندارد. از سوی دیگر وی قادر است به‌سادگی هرچه‌تمام‌تر- این کلید را به زمین بیندازد و به حیوانیت و بهیمنیت خویش بازگردد و به‌این ترتیب خود را هم‌ردیف میمون قرار دهد؛ همان‌طور که در قرآن آمده است: ﴿وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ﴾ (و بعضی را بوزینه گردانیده است).

ظلم و ستم، هیچ جایگاهی در بارگاه الهی ندارد. آتش جهنم برای کسانی که آن را برگزیده و جاودانگی در آتش را اختیار کرده‌اند همان دنیاست؛ ولی فقط بعدها از آن پرده برداشته می‌شود تا به‌روشنی دریابند که آن‌ها دنیای خویش را به‌وسیله رفتارهایشان و ظلم‌ها و فسادهایی که کرده‌اند شعله‌ور ساخته‌اند و آشکار خواهد شد که عقرب‌های حسد، افکار درنده، جنایت‌ها و ذات حیوانی و بهیمی‌شان آن را آکنده کرده است؛ پس وقتی پرده‌ها برداشته شوند، با این حقایق، بعضی از آن‌ها سبب عذاب بعضی دیگر می‌شوند. در بارگاه الهی ظلم و ستم جایگاهی ندارد. کسی که جاودانگی در دنیا را خواستار باشد آرزویش برآورده می‌شود و به خواسته‌اش می‌رسد ولی بعداً پرده از جلوی دیدگانش برداشته می‌شود تا واقعیت‌ها را همان‌گونه که هست مشاهده کند: ﴿لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَ مَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ﴾ (۱) نگریزید و به ناز و تنعم و خانه‌های خویش بازگردید تا بازخواست گردید. خدا در همه‌چیز عادل است. وی نه‌تنها عادل، بلکه محسن و کریم هم هست، آن‌هم تا حدی که درک و فهم ما را یارای پی‌بردن به آن نیست؛ به همین دلیل او هیچ‌گاه کسی را آزار نمی‌رساند، بلکه شدیدترین مجازات خدا آن است که اختیار انسان را به دست خودش می‌دهد؛ که معمولاً پیامد آن، هلاکتِ ابدی آدمی است. معنای این سخن خداوند متعال: ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا

مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿١﴾ (و شناخته‌اید آن گروه را که در آن روز شبیه از حد خود تجاوز کردند، پس به آن‌ها خطاب کردیم: بوزینگانی خوار و خاموش گردید) و این سخن: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^(۲) (بگو: آیا شما را از کسانی که در پیشگاه خدا کیفری بدتر از این دارند خبر بدهم؟ کسانی که خدا لعنتشان کرده و بر آن‌ها خشم گرفته و بعضی را بوزینه و خوک گردانیده است و طاغوت را پرستیده‌اند. اینان را بدترین جایگاه است و از راه راست گمراه‌ترند)، و این سخن که: ﴿فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾^(۳) (و چون از ترک‌کردن چیزی که از آن منعشان کرده بودند سرپیچی کردند، گفتیم: بوزینگانی مطرود شوید) این است که آن‌ها کلیدها را از دستان خویش انداختند و روح انسانی را که خدا در پدرشان حضرت آدم عليه السلام جریان داده و ایشان را در به‌دست‌آوردن آن ترغیب فرموده بود، از کف دادند و فقط روح حیوانی در آن‌ها باقی ماند؛ بنابراین به اصل حیوانی و بهیمنیت خود بازگشتند که هیچ سخنی را درک نمی‌کنند.

جابر می‌گوید: از ابوجعفر، باقر عليه السلام در مورد علم عالم سؤال کردم. در پاسخ فرمود: «ای جابر، در انبیا و اوصیا پنج روح وجود دارد: روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوت و روح شهوت. ای جابر! ایشان با روح القدس آنچه را در زیر عرش تا آنچه را که در زیر زمین است، می‌دانند». سپس فرمود: «ای جابر! آن چهار روح دیگر دچار حوادث و دگرگونی می‌شوند، به‌جز

۱- بقره، ۶۵

۲- مائده، ۶۰

۳- اعراف، ۱۶۶

روح القدس که هرگز به لهو و لعب نمی پردازد»^(۱).

کسی که روح ایمان در او نباشد یا روح ایمان از او سلب گردد، سه روح دیگر و یا سه بُعد دیگر روح در وی باقی می ماند؛ و این همان ابعاد حیوانی نفسانی است که در این صورت بر میمون و خوک هیچ برتری نخواهد داشت. در واقع مسخ آن‌ها عبارت است از بازگشت ایشان به اصل خویش و به واقعیت‌هایشان که به کنار گذاشتن آن تمایل نداشتند و به اختیار خویش، باقی ماندن در آن را برگزیده‌اند. خداوند در قرآن خطاب به آنان می‌فرماید در همان حالت میمون بودن خویش باقی بمانید...»^(۲).

صفار با سندش روایت کرده است: ... از ابوبصیر که گفت: همراه اباعبدالله (علیه السلام) حج به‌جا می‌آوردم. وقتی در طواف بودیم به ایشان عرض کردم: ای پسر رسول خدا! آیا خدا این امت را می‌بخشاید؟ فرمود: «بیشتر این‌هایی که می‌بینی میمون و خوک هستند». گفتیم: آن‌ها را به من نشان بدهید. ایشان کلماتی را بر زبان راند و سپس دستش را بر چشمان من کشید و من آن‌ها را به صورت میمون و خوک دیدم. این صحنه مرا به وحشت انداخت؛ سپس دوباره دست بر چشمم کشید و من آن‌ها را دوباره به همان صورتی که قبلاً بودند دیدم. سپس فرمود: «ای ابومحمد! شما در بهشت شاد می‌گردید و بین طبقات جست‌وجو می‌شوید در حالی که در آنجا یافت نمی‌شوید. به خدا سوگند سه تن از شما در آتش جمع نمی‌شوند. به خدا سوگند دو تن از شما وارد آتش نمی‌شوند و به خدا سوگند حتی یکی از شما وارد آتش نمی‌شود»^(۳).

به ذهن کسی که قدر و منزلت فرستادگان الهی و حقیقتشان را نمی‌شناسد چنین خطور می‌کند که این شخص دفع‌کننده، خودپسند و خودخواه است -هرگز چنین

۱- کافی، کلینی، ج ۱، ص ۲۷۲

۲- کتاب توهّم بی‌خدایی، احمدالحسن، ص ۱۴۰-۱۴۲

۳- بصائر الدرجات، محمدحسن صفار، ص ۲۹

نسبتی در ساحت آن‌ها راهی ندارد. و علت اینکه امام (علیه السلام) ابوبصیر و نظایر او را چنین مخاطب قرار می‌دهد که در آتش جمع نمی‌شوند این است که آن‌ها از شیعیانش هستند! نه به خدا سوگند این چنین نیست! چنین شخصی که با اخلاص و پرهیزگاری و صبر خود اختیار می‌کند که بر قلّه کمال انسانی بایستد از صفت خودپسندی - که سرور رذایل نفسانی است - بسی به دور است؛ و تنها سببی که بزرگان خلق بر آن اصرار می‌ورزند این است که پیروی از روش انسان کامل، صورت انسانی انسان را دست‌کم در پایین‌ترین حد حفظ می‌کند و همان‌طور که دانستیم، دروازه عروج تا مراتب کمال انسانی را - که حدی ندارد و تا نزدیک‌ترین جای ممکن به بی‌نهایت نزدیک می‌شود - در برابرش می‌گشاید.

حال که این را دانستیم، اکنون این پرسش مهم را طرح می‌کنیم:

اگر همه مردم تصمیم بگیرند از تمام شایستگی و لیاقت معرفتی خود که براساس آن سرشته شده‌اند بهره بگیرند و هرکدام از آن‌ها انتخاب کند که انسان کامل شود، چه نتیجه‌ای حاصل خواهد شد؟

نتیجه‌ای شگفت‌انگیز: اینکه اساساً انسان به بعثت و ارسال الهی نیاز نخواهد داشت. ما می‌توانیم نتیجه را در نقشه‌ای اجمالی با نردبانی که مراتب خلق را بر اساس نزدیکی‌شان به انسان کامل مرتب می‌کند به تصویر بکشیم:

(انسان کامل)

۱. محمد ﷺ



۲. آل محمد ﷺ



۳. سایر اولوالعزم ﷺ



۴. سایر فرستادگان ﷺ



۵. انبیا ﷺ



۶. مؤمنان به خلفای الهی



۷. اعتراض‌کنندگان به خلفای الهی

نقشه‌ای اجمالی که وضعیت مردم برحسب نزدیکی‌شان به انسان کامل را بیان می‌کند

حال اگر ما بخواهیم در جهت مقام «انسان کامل» پیش برویم و فرض کنیم اعتراض کنندگان (گروه آخر که بشریت روی گردان هستند) ایمان به خلفای خدا را برگزینند، نتیجه همان طور که بیان شد فقط از بین رفتن عذر معترضان، که دلیل بعثت انبیا و ارسال آنهاست، نخواهد بود و حتی تنها خلاص شدن از اعتراض و روی گردانی که به خودی خود همان طور که ملاحظه کردیم- دلیلی برای رنج کشیدن خلفای خدا و به قتل رساندن و آواره کردن و به غیبت بردن آنها و ایجاد زمان های فترت است نیز نخواهد بود؛ نتیجه اصلی، حفظ پایین ترین حد انسانیت در همه مردم است، به گونه ای که باعث نجات آنها شود، ولی فرض گرفتن اینکه این گروه به پیش خواهند رفت، دلیل منتفی شدن نیاز به بعثت خلفای خدا با همه مقاماتشان نمی شود و برخی روایات اشاره کرده اند که تعداد انبیا به ۱۲۴۰۰۰ نبی می رسد.

سپس اگر پیشرفت بشریت به سوی «انسان کامل» ادامه یابد و همه مؤمنان به خلفای خدا انتخاب کنند که نبی ای با بالاترین درجه نبوت باشند، نتیجه ای که می توان تصور کرد، به کم شدن رنج و درد فرستادگان الهی به مقداری بسیار زیاد خلاصه خواهد شد (پس از اینکه فرض کنیم همه نبی شده باشند)؛ علاوه بر اینکه در این صورت بشریت با رسیدن هریک از آنها به نعمت کامل شدن عقل بهره فراوانی از کمال انسانی خواهد برد -پیش تر دانستیم یکی از شرایط نبی بودن فراوانی عقل و کامل شدن آن می باشد- به علاوه مورد مهم دیگری هم وجود دارد: اینکه وقتی نیاز به خلفای الهی در مرتبه پیامبر منتفی گردد، نیاز به بعثت خلفای الهی در مرتبه فرستاده همچنان باقی خواهد ماند و برخی روایات اشاره کرده اند که تعداد آنها ۳۱۳ فرستاده الهی است.

اگر پیشرفت به سوی «انسان کامل» ادامه یابد وضعیت بشریت بسیار بهتر نیز خواهد شد. اگر فرض کنیم بقیه مردم تصمیم بگیرند فرستاده باشند دیگر به فرستادگانی به غیر از فرستادگان اولوالعزم نیاز نخواهند داشت؛ فرستادگان اولوالعزمی -که تأکید می شود- در رأس آنها محمد و آل محمد (علیهم السلام) قرار دارند و اگر محمد و آل

محمد علیه السلام را از آن‌ها استثنا کنیم تعدادشان تنها چهار تن خواهد شد.

اگر پیشرفت بیشتر به سوی «انسان کامل» ادامه یابد و همه مردم تصمیم بگیرند مانند انبیای اولوالعزم باشند، در این صورت پیشرفت بشریت و عظمت انسانیتش در آن زمان قابل توصیف نخواهد بود و نتیجه‌اش بی‌نیاز شدن از بعثت تمامی فرستادگان خدا به غیر از محمد و آل محمد علیهم السلام خواهد بود و آل محمد علیهم السلام ۱۲ امام و ۱۲ مهدی هستند که وصیت جدشان در شب وفاتش آنان را در برگرفته است.

حال اگر به مقامات سادات خلق بنگریم خواهیم دانست که انسان کامل «محمد» است و نزدیک‌ترین افراد به او، علی و فاطمه علیها السلام و بعد سایر اصحاب کساء یعنی حسن و حسین علیهم السلام و سپس نه امام از فرزندان حسین علیه السلام هستند که امام مهدی علیه السلام برترین آن‌هاست و پس از آن‌ها مهدیین دوازده‌گانه علیهم السلام قرار می‌گیرند و همه این موارد را روایات شریف مشخص کرده‌اند.

اگر فرض بگیریم پیشرفت به سوی «انسان کامل» ادامه داشته باشد، در این صورت دیگر نیازی به فرستادگان باقی نخواهد ماند؛ یعنی مهدیین علیهم السلام آن چیزی را برگزینند که هشت پدر قبلی آن‌ها از فرزندان حسین علیه السلام برگزیدند، سپس همه آن‌ها چیزی را برگزینند که امام مهدی علیه السلام برگزید، در این صورت حجت‌های الهی فقط به پنج تن - که اصحاب کساء هستند - و نه بیشتر، محدود خواهد شد؛ سپس اگر همه آن‌ها چیزی را برگزینند که حسن و حسین علیهم السلام برگزیدند حجت‌های الهی به سه تن - و نه بیشتر - محدود می‌شود (که آن‌ها ارکان اعظم هدایت یعنی محمد، علی و فاطمه علیهم السلام هستند) و اگر همه آل محمد علیهم السلام چیزی را برگزینند که علی و فاطمه علیهم السلام برگزیدند، رسول الهی تنها یکی - و نه بیشتر - خواهد شد و او محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. اگر علی و فاطمه علیها السلام و فرزندان پاک آن‌ها علیهم السلام و بعد از آن‌ها دیگر مردم همگی - چیزی را برگزینند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم برگزید، محمد صلی الله علیه و آله و سلم ابتدا و انتها خواهد شد و اساساً نه هیچ فرستاده الهی و نه هیچ بعثت الهی وجود نخواهد داشت.

فکر می‌کنم اکنون توانستیم به وسع خودمان معنی گفته امام صادق (علیه السلام) را از «حجت قبل از خلق» بفهمیم؛ آنجا که کلینی با سندش روایت کرده است: ... از ابان- بن تغلب: ابو عبدالله (علیه السلام) فرمود: «حجت، پیش از خلق و همراه با خلق و بعد از همه خلق است».^(۱)

حجت قبل از خلق است زیرا «انسان کامل» و معدن پاکی و نور، محمد (صلی الله علیه و آله) پیش از تمامی خلق، سرعت گرفت. او مخلوق اول بود؛ کسی که شایستگی معرفتی و انسانی - که به طور کلی انسان بر آن سرشته شده است - صفحه وجودش را آکنده نمود و به این ترتیب حجت بر کسانی شد که پایین تر از او هستند تا جایگاه ممتاز را برای شناساندن پروردگار به خلق، به خود اختصاص دهد و به این ترتیب مقدار زیان و خسارتی را که مردم در شایستگی معرفتی و انسانی به دست آورده‌اند به آنها بشناساند؛ هر کس بر حسب [توان و ظرفیت] خودش.

۳.۴. بشریت بین دو فرستاده

به وضوح می‌دانیم که تعداد فرستادگان الهی بسیار است؛ ولی به طور مشخص منظور بنده عبارتی است که در این عنوان آمده: یعنی ابتدا و انتها! آری، راه انسانیت با فرستاده‌ای الهی جدا شد و مسیر وی بر این زمین باز هم با فرستاده‌ای الهی به پایان خواهد رسید.

در خصوص ابتدا، روی سخن یک مرتبه درباره وجود انسان بر این زمین است و بار دیگر درباره عهد و پیمان بعثت و ارسال الهی؛ پس سخن در دو مورد خواهد بود:

۱.۳.۴. چه وقت بشریت، پیمان خود را بر این زمین آغاز کرد؟ و چگونه؟

علمای ادیان به این سؤال پاسخ داده‌اند و بیشترشان - و حتی نظر رسمی آنها -

این است که بشریت با اولین انسان بر این زمین یعنی آدم علیه السلام آغاز شد؛ کسی که خداوند او را به یکباره به عنوان جسم انسانی بر این زمین پیکرتراشی کرد و مدت زمانی تنها در حدود ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سال قبل میلاد را شامل می‌شود.

این مطلبی است که به‌طور عمومی- دانشمندان زیست‌شناسی و علوم طبیعی را به مسخره کردن می‌کشاند، زیرا حقایق علمی کشف شده، به‌خصوص در دوران اخیر به‌طور قطعی، تکامل موجودات زنده و از جمله انسان را بر این زمین و طی میلیون‌ها سال تا اینکه به صورت فعلی‌اش برسد، به اثبات رسانده است.

در حقیقت کسی که بخواهد نظریه تکامل و دلایل علمی آن -از جمله دلایل فسیل‌شناسی، ژنتیکی، کالبدشناسی و دیگر موارد- را بفهمد و آنچه در تکامل قابل قبول است و آنچه قابل قبول نیست را بشناسد و نیز سخنان علمای دین را در مورد آن بفهمد -علمایی که نتوانستند این نظریه را به خوبی درک کنند چه برسد به اینکه از آن‌ها انتظار ارزشیابی درست دینی درباره این نظریه برود- و مناقشات آن‌ها و دیگر مسائل مرتبط به وجود انسان بر این زمین و چگونگی خلقت آدم علیه السلام و بعثت و ارسالش را درک کند، باید کتاب «توهم بی‌خدایی» سید احمدالحسن علیه السلام را بخواند.

در اینجا تنها به نقل برخی حقایق علمی و دینی که سید احمدالحسن علیه السلام در این کتاب در خصوص آدم علیه السلام بیان و علم و دین را یکجا جمع کرده است بسنده می‌کنم. ایشان علیه السلام می‌فرماید:

«...»

- تاریخ سنگواره‌های ویژه انسان، پیدایش انسان تباران یا انسان راست قامت (هومواریکتوس) را تقریباً به دومیلیون سال پیش ارجاع می‌دهد.

- سنگواره‌ها همچنین از ظهور انسان خردمند (هوموساپینس) تقریباً در ۲۰۰ هزار سال پیش -که از هومواریکتوس یا انسان هایدلبرگی جدا شده است- حکایت دارد. در نهایت انسان خردمند یا هوموساپینس تقریباً در ۱۰۰ هزار سال

پیش به شکل نهایی امروزی خود تکامل یافت.

- علم باستان‌شناسی به بررسی پیدایش ابزار مهارت‌های مورد استفاده انسان‌های خردمند یا هوموساپینس و مهاجرت او در حدود ۷۰ هزار سال پیش پرداخته است. این مهاجرت موفقیت‌آمیز بود و به گسترش بشر در تمام زمین منجر شد. گروه منتخب از طریق تنگه باب‌المنذب در دریای سرخ از آفریقا به شبه‌جزیره عربستان مهاجرت کردند.

- عمر آدم از منظر دین یا به عبارت دیگر تاریخ پیدایش او به عنوان انسانی که بر روی زمین زندگی می‌کرده- در مقایسه با عمر انسان زمینی که علم کاشف آن است، عددی ناچیز محسوب می‌گردد؛ مثلاً بر اساس متن تورات، تاریخ پیدایش آدم یا انسان بر روی زمین فقط به حدود ۶۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سال پیش بازمی‌گردد... روایاتی که در آن‌ها این تاریخ تعیین و مشخص شده باشد بسیار اندک است. برخی علمای اهل سنت نیز این دوره را از زمان آدم حدود هفت هزار سال ارزیابی کرده‌اند.

- نظریه غالب این است که به لحاظ علمی ما در عصر کنونی نمی‌توانیم به هیچ نحوی خودمان را از انسان‌های راست‌قامت یا هوموارکتوس به حساب آوریم؛ زیرا بین اندازه مغز و توانایی‌های ذهنی ما با آن‌ها تفاوت‌های بسیاری وجود دارد؛ بنابراین آدم به‌طور قطع و یقین از هوموارکتوس‌ها نبوده است و این به‌طور قاطع مدعایی را که می‌گوید آدم (علیه السلام) به زمانی بازمی‌گردد که هوموساپینس وجود داشته است- یعنی قبل از ۲۰۰ هزار سال پیش- رد می‌کند. نکته دیگر اینکه بیش از ۱۰۰ هزار سال از این ۲۰۰ هزار سال، هوموساپینس در آفریقا محصور بوده، به صورت بدوی زندگی می‌کرده، و مردگان خود را به خاک نمی‌سپرده است؛ و از سوی دیگر در آن زمان، ظاهر هوموساپینس هنوز به‌طور کامل مشابه انسان امروزی نشده بود؛ چراکه این اتفاق در حدود یکصد هزار سال پیش رخ داده است. نتیجه آنکه بر اساس

یافته‌های علمی، آدم (علیه السلام) که در متن دینی از وی ذکر می‌شود به میان آمده، از لحاظ فیزیکی بر روی زمین پدیدار نشده است، مگر پس از تاریخ ۱۰۰ هزار سال ق. م؛ ولی در هر حال وی نتیجه امتداد تکامل انسانی در طول میلیون‌ها سال است و این یعنی آدم (علیه السلام) به طور قطع و یقین فرزند پدر و مادر خویش بوده است.

- تحقیق درباره تاریخ هوموساپینس و حضرت آدم (علیه السلام) به گونه‌ای که با متن دینی همخوانی داشته باشد، به زمان مهاجرت گروه منتخب از آفریقا به شبه جزیره عربستان و جاهای دیگر محدود می‌شود؛ یعنی تقریباً هفتاد هزار سال پیش.

- ... بنابراین اگر بگوییم تمام انسان‌های کنونی موجود بر روی زمین - به استثنای برخی قبایل آفریقایی - به طور جسمانی از نسل آدم (علیه السلام) هستند و اگر آدم نیز خود از نسل مهاجران اولیه آفریقایی باشد، در این صورت آدم (علیه السلام) باید مدت زمانی پس از کوچ کردن گروه مهاجر به شبه جزیره عربستان متولد شده باشد. در ادامه، دیگر اعضای این مجموعه کوچک منقرض شدند و آدم و فرزندان او باقی ماندند و تولیدمثل نموده، به دیگر مناطق زمین هجرت کردند.

- آن آدمی که هم در متن دینی به او اشاره شده و هم علم تأییدش نموده، پیش از هفتاد هزار سال وجود نداشته است؛ و حتی طبق برخی متون دینی، وی می‌بایست الزاماً از نسل مهاجران اولیه آفریقایی که به شبه جزیره عربستان کوچ کرده‌اند بوده باشد. متن دینی زیر روشن می‌سازد که این گروه آفریقایی از هوموساپینس آفریقا، دوهزار سال پیش از پیدایش آدم حج می‌گزارده‌اند؛ یعنی آن‌ها اقوامی مکلف بوده‌اند که بر اساس وضعیت، امکانات و میزان درک خود، خدا را پرستش می‌نموده‌اند.

زراره می‌گوید: «به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: «خداوند مرا فدایت کند. چهل سال است درباره حج از شما می‌پرسم و شما پاسخ می‌دهید». حضرت فرمود: «ای زراره، خانه‌ای که دوهزار سال پیش از خلقت حضرت آدم تاکنون محل به‌جا آوردن اعمال مناسک و حج است، می‌خواهی مسائلتش در چهل سال به اتمام برسد؟»^(۱)

بنابراین یافته‌های علمی و این متن دینی به ما نشان می‌دهد که آدم (علیه السلام) از این مهاجران مکلف متولد شده است ولی آنان از نظر نفسانی پایین‌تر از سطح آدم و فرزندانش بوده‌اند.

- نظریه تکامل، نظریه‌ای است علمی و به همین دلیل هنگامی که ما به متون دینی سازگار با آن اشاره می‌کنیم، هدفمان اثبات نظریه تکامل از طریق متن دینی نیست؛ بلکه نهایت خواسته ما اثبات هماهنگی و موافقت متن دینی با این دستاورد علمی می‌باشد. چه بسا از طریق اثبات معارف غیبی که در متون دینی به آن‌ها اشاره شده است بتوانیم حقانیت دین را نیز ثابت کنیم؛ تا آنجا که می‌توان گفت به‌عنوان مثال- قرآن در این کلام خود از تکامل سخن گفته است: ﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾ (و خدا شما را چون نباتی از زمین برویاند)؛ درحالی که انسان تا همین اواخر نتوانسته بود از این حقیقت علمی پرده‌برداری کند؛ بنابراین از این طریق و به‌وسیله بیان اخبار غیبی از یک واقعیت علمی بیش از یک هزار سال قبل از کشف شدن آن، حقانیت قرآن و حقانیت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) ثابت می‌گردد. همین مطلب را می‌توان درباره بیان اخبار غیبی توسط آل محمد (علیهم السلام) نیز بیان کرد. آن‌ها بیش از یک‌هزار سال پیش از وجود نسناس یا شبه انسان (انسان‌نما) قبل از وجود آدم خبر داده بودند و این‌یک حقیقت علمی است که اکنون کشف شده است. پژوهش‌های

ژنتیکی، وجود انسان نئاندرتال را که از لحاظ ژنتیکی با انسان امروزی تفاوت داشته، ثابت کرده است؛ همان طور سنگواره‌ها نیز از وجود هومواریکتوس و هوموساپینس آفریقایی پرده برداشته است.

- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً * أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً * وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً * وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتاً﴾^(۱) (و شما را در حالت‌های مختلف بیافرید * آیا نمی‌بینید چگونه خدا هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید؟ * و ماه را روشنی آن‌ها، و خورشید را چراغشان گردانید؟ * و خدا شما را چون نباتی از زمین برویانید).

﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً﴾ طُور: به معنای حال و وضعیت متمایز و متکامل است. در زبان عربی «کوه» را به دلیل ارتفاع و بالا بودن نسبت به محیط اطرافش «طُور» نیز می‌گویند... «أطوار» یعنی حالات متمایز و متکامل و بر این اساس معنای ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً﴾ چنین است: (خدا شما را در گذشته‌ای خلق کرد که آفرینش شما در آن انجام شد و به پایان رسید)^(۲) و شما از مراحل متعدد، متمایز و در حال تکامل عبور کردید؛ این همان گوناگونی‌های جسمانی رو به تکامل فزاینده است که از آن عبور کرده‌ایم تا در نهایت به این جسمی که از یک ابزار فوق‌العاده هوشمند برخوردار است رسیده‌ایم. در نتیجه این جسم شایستگی اتصال به نفس آدم (ﷺ) را پیدا کرده است؛ البته هیچ مانعی وجود ندارد که مراحل رشد و تکامل، طی میلیاردها

۱- نوح، ۱۴ تا ۱۷

۲- یعنی خلقت شما با شرایط گوناگون و متکامل، در گذشته محقق شده و پایان پذیرفته است. در اینجا منظور از اطوار، همان اطوار ترقی و تکامل جسمانی است که قبل از فرود آوردن روح آدم (ﷺ) به این عالم و پیوستن به جسمش صورت گرفته است.

سال صورت پذیرفته باشد تا سرانجام به جسم و بدنی رسیده باشد که برای نزول نفس آدم (علیه السلام) و منتشر شدن آن در فردی از آن گروه درحالی که او در رحم مادرش بوده است- شایستگی پیدا کرده باشد.

﴿الْمُ تَرَوُا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾: ﴿الْمُ تَرَوُا كَيْفَ﴾ یعنی اگر می‌خواهید بدانید که چگونه شما را در مراحل مختلف آفریدیم بدانید که این موضوع همانند موضوع آسمان‌هاست؛ بنابراین اگر ما پیش‌ازین متوجه مفهوم «طوار» نشده باشیم، درمی‌یابیم که این موضوع کاملاً مشابه وضعیت آسمان‌های هفتگانه است که برخی از آن‌ها بر برخی دیگر برتری دارند و برخی از برخی دیگر برتر و پیشرفته‌تر هستند؛ بنابراین آیه فوق ما را به همان نتیجه قبلی می‌رساند؛ اینکه جسم آدمی از مراحل پیشرفت و ترقی گذر کرده است؛ همان‌طور که آسمان‌ها نیز با مراحل تکامل و ترقی، درجه‌بندی شده‌اند.

﴿وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا﴾: فکر می‌کنم این آیه به دلیل واضح‌بودن بسیارش- بی‌نیاز از هر شرح و تفسیری باشد. آیه بیانگر آن است که شما دانه‌ای هستید که در این زمین کاشته شده، سپس رشد کرده و ثمر داده است.

خداوند شما را همچون گیاه رویانید. گیاه به یک‌باره و بی‌درنگ به بار نمی‌نشیند؛ بلکه مراحل تکامل و پیشرفت را طی می‌کند. در ابتدا بذری کوچک است که در زمین کاشته و با آب سیراب می‌شود؛ سپس از مجموعه دانه، زمین و آب، جوانه‌ای می‌روید. این جوانه به تدریج بزرگ‌تر و کامل‌تر می‌شود و از مرحله‌ای به مرحله دیگر گذر می‌کند تا کامل شود و شروع به ثمردهی کند. این همان چیزی است که در مورد شما نیز مصداق دارد. نقشه ژنتیکی خدا در این زمین کاشته شده و رشد کرده تا به فرجام و هدف خود رسیده است. به خواست خدا بیان خواهیم کرد که چگونه این نقشه دلیل روشنی بر وجود خداوند سبحان و متعال می‌باشد و در نتیجه نظریه تکامل نیز

دلیلی بر وجود خداوند سبحان است، و نه بر عکس.

- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۱) (خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد).

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ﴾ از آنجاکه آدم (علیه السلام) نخستین انسان در آسمان اول است صحیح نیست که گفته شود: نفس وی برگزیده شده است؛ زیرا گزینش (اصطفاء) حتماً باید از بین یک گروه و یک مجموعه صورت پذیرد و این گزینش فقط بر جسم زمینی که نفس آدم (علیه السلام) به آن متصل شده است انطباق دارد. این بدان معناست که آفریده‌های زمینی دیگری نیز وجود داشته‌اند و خداوند جسم آدم را از این انسان‌نماها گزینش کرده است. گزینش فقط از بین هم‌جنس‌ها و همسان‌ها صورت می‌پذیرد و آدم از نظر جسمانی شبیه کسانی بود که بین آنان متولد شده بود و از نظر نفس انسانی، اولین نفسی بود که در میان آن‌ها منتشر گردید. به این ترتیب این سخن خداوند که آدم را از میانشان برگزید صادق می‌شود؛ اما این گفته که آدم از میان دیگر مخلوقات برگزیده شد سخنی نادرست است. چه معنا دارد که بگویی من یک انسان را از بین گروهی از حیوانات درنده، گاو، الاغ و غیره انتخاب کرده‌ام؟! آیا این کلام معنا و مفهومی دارد؟ و آیا یک حکیم چنین سخنی می‌گوید؟!

- به‌طور قطع مسئله تکامل با تمام تفاسیل و جزئیاتش نمی‌تواند در روایات آمده باشد؛ ولی اشاراتی در روایات وجود دارد که به موضوع تکامل اشاره می‌کند و به‌روشنی بیان می‌دارد که آدم (علیه السلام) اولین مخلوق دارای جسم انسان امروزی نبوده، بلکه پیش از وی آفریده‌هایی وجود داشته‌اند که از نظر جسمانی

به آدمی شباهت داشته ولی از فرزندان آدم (علیه السلام) نبوده‌اند؛ یعنی آن‌ها پیش از آدم (علیه السلام) زندگی می‌کرده‌اند. در روایات از این عده با عنوان نسناس نام می‌برند که این اسم نزدیک به همین نام‌گذاری‌هایی است که امروزه علم به مراحل تکامل نسبت می‌دهد، مانند هوموارکتوس، هوموساپینس و انسان نئاندرتال که برخی زیست‌شناسان این دسته را «انسان‌نما» نام‌گذاری کرده‌اند.

آنچه برای ما اهمیت دارد آن است که روایات بسیاری از آل محمد (علیهم السلام) رسیده که بر این دستاورد علمی که اخیراً و به‌دنبال بررسی سنگواره‌ها و پژوهش‌های علمی آشکار شده است تأکید می‌ورزند. این خود دلیل و حجتی است برای کسی که می‌خواهد حقیقت را بشناسد؛ اگر آل محمد (علیهم السلام) با خدای سبحان اتصال و ارتباط نداشته باشند از کجا می‌دانسته‌اند که افرادی انسان‌گونه پیش از ما بر زمین پدیدار گشته‌اند؟! همین نکته حجت آل محمد (علیهم السلام) را برای کسی که در پی حق و حقیقت است ثابت می‌کند؛ همچنین اثبات‌کننده وجود خداوندی است که آل محمد (علیهم السلام) از او خبر داده‌اند، از طرف او ابلاغ کرده‌اند و این حقایق را از او نقل نموده‌اند. من به بیان برخی از این روایات بسنده می‌کنم:

از محمد بن علی باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «خداوند عزوجل در روی زمین از هنگامی که آن را آفرید، هفت دوره جهانیان را آفرید که هیچ‌یک از آن‌ها از فرزندان آدم نبودند. خداوند آنان را از خاک روی زمین آفرید و آن‌ها را یکی پس از دیگری با عالم خودشان در روی زمین سکنا داد؛ و سپس خداوند عزوجل آدم ابوالبشر را آفرید و ذریه و اولادش را از وی آفرید.»^(۱)

این روایت نشان می‌دهد که خداوند پیش از حضرت آدم (علیه السلام) حداقل هفت

گونه انسان‌نما بر روی زمین خلق کرده است. این‌ها از اولاد آدم نیستند و پیش از حضرت آدم (علیه السلام) بر روی زمین زندگی می‌کرده‌اند.

از جابر بن یزید جعفی، از ابوجعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام) از پدرش از اجدادش (علیه السلام) از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که خداوند تبارک و تعالی اراده فرمود تا به دست خویش آفریده‌ای بیافریند و این هنگامی بود که از خلقت جن و نسناس بر زمین هفت‌هزار سال گذشته بود. چون شأن و اراده حق تعالی بر این تعلق گرفت که آدم را بیافریند، ناگزیر پرده و حجاب را از طبقات آسمان‌ها کنار زد و به فرشتگان فرمود: به مخلوقاتم از اهل زمین از جن و نسناس بنگرید. فرشتگان آنچه را که از معاصی و خونریزی و فساد به ناحق بر زمین انجام می‌دادند مشاهده کردند، برایشان گران آمد و بر اهل زمین خشم گرفتند و غضبناک شدند و نتوانستند خشم خویش را نگاه دارند. گفتند: پروردگارا! تویی عزیز و قادر و جبار و قاهر و عظیم‌الشأن؛ درحالی که این خلق ضعیف و ذلیل تو در قبضه تو هستند و به رزق تو زندگی می‌کنند و از عافیت تو بهره‌مندند ولی با این گناهان بزرگ، تو را معصیت می‌کنند و تو بر آن‌ها خشم نمی‌گیری و غضب نمی‌نمایی و از آنچه از آن‌ها می‌شنوی و می‌بینی از ایشان انتقام نمی‌گیری؛ و این‌ها بر ما گران آمده است و ما آن را برای تو عظیم می‌شماریم. هنگامی که خداوند این را از فرشتگان شنید فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^(۱) (من در زمین جانشینی می‌گمارم) که حجت من در زمین بر مخلوقاتم باشد. فرشتگان گفتند: منزهی تو، ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا﴾^(۲) (آیا کسی را در آن می‌گماری که در آن فساد کند؟) همان‌طور که فرزندان جن فساد به راه

۱- بقره، ۳۰

۲- بقره، ۳۰

نداختند و خون‌ها ریختند؟ همان‌طور که جنیان خونریزی کردند و حسادت می‌ورزند و باهم دشمنی می‌کنند؟ آن جانشین را از میان ما برگزین که ما نسبت به هم حسادت نمی‌ورزیم و باهم دشمنی نمی‌کنیم و خون‌ها بر زمین نمی‌ریزیم ﴿وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾^(۱) (و ما با ستایش، تو را تسبیح می‌کنیم و تقدیس می‌نماییم). خدای عزوجل فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۲) (من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). من می‌خواهم آفریده‌ای به دست خودم بیافرینم و از نسل او پیامبران و مرسلین و بندگانی شایسته و امامانی هدایتگر قرار دهم و آن‌ها را جانشینان خود بر زمینم نمایم تا آن‌ها را از نافرمانی من بازدارند، از عذاب من بیم دهند، به طاعت من رهنمون سازند، آن‌ها را به راه و روش من سلوک دهند؛ آن‌ها را حجت خویش بر ایشان قرار می‌دهم و سناس را از زمینم برمی‌کنم و از آن پاکشان می‌گردانم...»^(۳).

این روایت آشکارا نشان می‌دهد که انسان‌نمایی پیش از آدم بر این زمین وجود داشته‌اند. موضوع مهم دیگری که در این روایت به آن اشاره شده، آن است که روایت می‌گوید آدم (علیه السلام) به زمین نزول خواهد کرد تا پیش از پایان یافتن دوران انسان‌نماها بر زمین بر ایشان حجت گردد؛ یا حداقل می‌توانیم بگوییم تا قبل از آنکه آدم‌های متأخر که نمودشان ذریه حضرت آدم (علیه السلام) است، بر ایشان غلبه یابند؛ همان کسانی که در مورد آن‌ها چنین آمده است: «من در زمین جانشینی قرار می‌دهم تا حجتی برای من بر خلقم در زمین باشند ... و سناس‌ها را از زمین منقرض می‌کنم و زمین را از آنان پاک می‌سازم».

۱- بقره، ۳۰

۲- بقره، ۳۰

۳- تفسیر قمی، قمی، ج ۱، ص ۳۶؛ همچنین علل الشرائع، صدوق، ج ۱، ص ۱۰۴

قطعاً در ابتدای نزول آدم علیه السلام به این زمین، غیر از نسناس (انسان نما)، آفریده‌های زمینی مطلع و آگاه که حضرت آدم بر آن‌ها حجت باشد و آن‌ها را به عبادت خدا هدایت نماید وجود نداشته است. این خود به آن معناست که آدم پیش از آنکه دوران نسناس (انسان نما) پایان یابد یا آدم‌های پس از آن‌ها غلبه یابند به زمین هبوط کرده است؛ و این یعنی آدم به‌عنوان یک فرد از همین‌ها آفریده شده و جسم وی از آن‌ها تولد یافته است و نفس خلق شده از گل و دم یا نفخه او به این جسم متصل شده است.^(۱) بالاین حال وی از نظر مرتبهٔ نفسانی (وجودی)، هم‌سطح ایشان نبوده است، چراکه او تمثیلی از تغییری نوین و پیدایش یک مخلوق اندیشمند، آگاه و مسئول بر روی زمین می‌باشد؛ اما هشدار دادن آدم علیه السلام به انسان‌نماها و تبلیغ به آن‌ها با وجود اینکه مراتب وجودی آن‌ها پایین‌تر از آدم است، مشابه آگاه کردن فرشتگان به اسماء می‌باشد؛ حال آنکه بی‌شک مرتبهٔ وجودی و معرفتی ملائکه پایین‌تر از آدم علیه السلام است.

در برخی روایات به وجود یک پیامبر در قومی که از لحاظ معرفت دینی عقب افتاده‌اند اشاره شده است. چه‌بسا این قوم از الفبای دین نیز بی‌اطلاع بوده‌اند و پیامبرشان ابتدایی‌ترین مسائل دین را به آن‌ها می‌آموزد. مانعی وجود ندارد که مصداق این پیامبر حضرت آدم علیه السلام باشد:

حسن بن عبدالرحمان می‌گوید: حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خواب‌ها و رؤیاها در گذشته و در اولین مخلوقات نبود و بعدها پدیدار گشت». گفتم: «علت چه بوده است؟» حضرت علیه السلام فرمود: «خداوند عزوجل پیامبری را به‌سوی اهل زمانش برانگیخت. او آن‌ها را به عبادت خداوند و

اطاعتش فرا خواند. قومش گفتند: اگر ما این کار را انجام دهیم به ما چه می‌رسد؟ به خدا که تو نه مالت از ما بیشتر است و نه عزت قبیله‌ات! آن پیامبر فرمود: اگر مرا اطاعت کنید خداوند شما را وارد بهشت می‌سازد و اگر نافرمانی‌ام کنید خدا شما را به آتش جهنم وارد می‌کند. قوم او گفتند: بهشت و جهنم چیست؟ پیامبر آن را برایشان توصیف کرد. قومش گفتند: کی به آنجا می‌رویم؟ فرمود: زمانی که بمیرید. آن‌ها گفتند: بی‌تردید ما مردگانمان را دیده‌ایم که استخوان و خاک شدند. سپس بیشتر و بیشتر آن پیامبر را تکذیب کرده و خوار شمردند. آنگاه خداوند عزوجل در میانشان رؤیا را به وجود آورد؛ پس نزد پیامبرشان آمدند و آنچه را (در خواب) دیده بودند و برایشان ناشناخته بود به او خبر دادند. فرمود: خدای عزوجل اراده کرده است که این‌گونه بر شما احتجاج کند تا بدانید ارواح شما این‌گونه است و بعد از مرگ، روح شما در عذاب خواهد بود، هرچند بدن‌هایتان بیوسد تا روزی که بدن‌ها برانگیخته شوند»^(۱).

اولین مخلوقات ذکر شده در این روایت بر حضرت آدم (علیه السلام) و متعاقباً بر قومی که طبق روایت همراه او بوده‌اند - یعنی برخی انسان‌نماها که پیش از آدم (علیه السلام) وجود داشته‌اند - منطبق می‌باشد. در ضمن رؤیا در خواب‌وبیداری، شیوه‌ای برای ارسال وحی به پیامبران می‌باشد؛ بنابراین رؤیا حتماً باید با اولین پیامبر که همان حضرت آدم (علیه السلام) است آغاز شده باشد»^(۲). پایان.

خلاصه‌ای که می‌خواهیم با آن به پایان ببریم: ابتدای انسان، به‌عنوان جسمی که دارای ابزار هوشمندی بود و آمادگی پذیرفتن تکلیف و به دوش کشیدن رسالت خدا بر این زمین را داشت، از یک شب تا صبح یا به‌صورت دفعی حاصل نشد، بلکه پس از

۱- کافی، کلینی، ج ۸، ص ۹۰، [ترجمه دز: کلینی، ترجمهٔ رسولی محلاتی، روضهٔ کافی، ج ۱، ص ۱۲۷].

۲- توهّم بی‌خدایی، سید احمدالحسن (علیه السلام) از ابتدای فصل سوم به بعد.

طی مراحل (أطوار) به دست آمد. یکی از این مراحل انسان‌نماها یا نسناس بودند که پیش از وجود انسان بر این زمین وجود داشتند. هرکس بر مراحل سیر آفرینش از لحظه نخستین زندگی بر این سیاره اطلاع یابد خواهد دید که نخستین بذری که خدا بر این زمین کاشت و مراحل خلقت که پس از آن طی شد، طبق نقشه‌ریزی قانون‌مند و حکیمانه‌اش، سختی بسیاری کشیده است تا آنکه به فرمان خدا به جسم انسانی راست‌قامت می‌رسد که ابزار هوشمندی برتر را داراست؛ مخلوقی که از او خواسته شده محور این هستی و محور عوالم برتر خلق باشد، زیرا او اکنون می‌تواند رسالت الهی و مَثَلْ عَلِیَا [و بالاتر] را به دوش بکشد و به آن شایستگی معرفتی که بر اساس سرشته شده است نائل شود و به همه نام‌های خدای سبحان در این عالم آراسته گردد.

۲.۳.۴. ابتدای دوران بعثت و ارسال الهی بر این زمین

شکی نیست که دوران بعثت و ارسال الهی برای مکلفینی که خود برگزیدند تا امانت و رسالت الهی را به دوش بکشند با بعثت آدم عَلَيْهِ السَّلَام به سوی اقوامی که در میان آن‌ها مبعوث گردید و خدای سبحان او را در میان آن‌ها برگزید آغاز شد^(۱) و آنچه آدم عَلَيْهِ السَّلَام را از آن‌ها جدا می‌کرد یکی از دو مورد زیر بود:

- یا شکل جسمانی او

- یا ارتقای نفسانی او و سطح تفکر و ادراکش

فکر نمی‌کنم هیچ عاقلی تصور کند آنچه آدم عَلَيْهِ السَّلَام را از سایر کسانی که در میان آن‌ها مبعوث شد متمایز می‌کرد شکل جسمانی وی بوده و [یا اینکه] مثلاً عضوی اضافی یا ژنی منفرد و مخصوص به خود داشته باشد. از نظر علمی شناخته شده است

۱- حق تعالی می‌فرماید: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (ما این امانت را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، از تحمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند. انسان آن را بر دوش گرفت؛ به راستی او ستمکاری نادان بود). (احزاب، ۷۲)

که انسان ۴۶ کروموزوم یا ۲۳ جفت کروموزوم دارد^(۱) درحالی که سایر نخستی‌ها (میمون‌های نخستی، انسان‌واره‌ها یا پریمات‌ها) ۲۴ زوج دارند و در مبحث قبل دیدیم که رسیدن انسان (هوموساپینس) به شکل فعلی آن طی ۱۰۰ هزار سال اخیر بوده است و این از نظر علمی ثابت شده است و آدم (علیه السلام) به عنوان یک عضو انسانی به طور قطع با سایر افراد گونه خود در این جنبه جسمانی تفاوتی نداشته است.

اما در واقع نام‌گذاری دیگران به «انسان‌نماها» همان‌طور که فهمیدیم- به مورد دوم اشاره می‌کند: یعنی آدم (علیه السلام) در مقایسه با آن‌هایی که به صورت طبیعی به مرحله شایستگی ادراک دعوت و رسالت الهی او رسیده بودند، ارتقای نفسانی و سطح تفکر و ادراکی برتر داشت؛ بنابراین حجت بر آن‌ها گردید و همراه آن‌ها سفر به دعوت به سوی خدا و تمثیل اعلای انسانیت را آغاز کرد؛ به همین دلیل می‌توان آمدن او را این‌گونه تصور کرد که نوعی انتقال در تاریخ این مخلوق- یعنی انسان- را بر این زمین نشان می‌دهد تا آنجا که آمدن آدم (علیه السلام) و بعثت او نقطه عطف و جداکننده چیزی است که قبل از او و بعد از او بوده است.

اگر بپرسیم: چگونه آدم (علیه السلام) با جماعتی از انسان‌ها که در ارتقای نفسانی و طرز تفکر، سطحی پایین‌تر از او داشتند می‌زیسته است؟ و این جماعت کجا رفتند؟!

سید احمدالحسن (علیه السلام) این پرسش را پاسخ داده است و پیش از پاسخ به آن، داستان حقیقی آفرینش آدم (علیه السلام) و آغاز خلقت انسان که دارای اصل آسمانی بوده و نزول او بر این زمین برای انجام امتحان را روشن می‌نماید؛ و بیان می‌فرماید که آغاز آفرینش آدم (علیه السلام) به عنوان یک نفس در آسمان اول بود، سپس این نفس به جسمی تکامل یافته، از آنچه پیش از آن در این عالم بود متصل گردید. تمامی این موارد را سید احمدالحسن (علیه السلام) در فصل سوم «تکامل، سنتی الهی است» از کتاب «توهم بی‌خدایی» بیان کرده است و سپس پرسش طرح شده را چنین پاسخ می‌گوید:

۱- به کتاب توهم بی‌خدایی، سید احمدالحسن (علیه السلام) مراجعه نمایید.

«باید بدانیم بدن برای اتصال به نفس آدم می‌بایست برای استقبال از آن آماده می‌شد؛ بنابراین مغز انسانی هم باید به‌طور کمی و کیفی از شایستگی کافی برخوردار باشد. بر این اساس مغز باید به‌اندازه‌ای باشد که برای اندیشیدن، ادراک و تعقل مناسب باشد، یعنی به‌طور متوسط حجم آن ۱۴۰۰ میلی‌لیتر که تقریباً برابر است با حجم مغز ما. این موضوع در مورد کیفیت مغز نیز مطرح می‌باشد؛ یعنی سلول‌های چنین مغزی باید تکامل یافته و سلول‌ها و ترکیبات آن و سطح مغز نیز از وضعیت مناسبی برخوردار باشد.

اگر جامعه‌ای که حضرت آدم علیه السلام در آن می‌زیسته است، این‌گونه که گفتیم بودند، قطعاً ما با جامعه‌ای متفکر و با قدرت درک بالا روبه‌رو هستیم که حتی با یکدیگر تفاهم و همگرایی داشته‌اند؛ بنابراین می‌توان گفت حضرت آدم علیه السلام پیامبری بود که بین امتی از خلق خدا مبعوث شد که این قوم از قابلیت شناخت خدا و پیام‌های الهی که آدم برای آن ارسال شده بود برخوردار بود؛ بنابراین نفس آدم علیه السلام نازل و به جسم او متصل شد و آن قوم را به پرستش خدای متعال دعوت نمود؛ سپس آدم علیه السلام همسرش و کسانی که همراه آن‌ها ایمان آوردند کناره گرفتند؛ همانند حضرت ابراهیم علیه السلام که پس از آنکه قومش را به خدا دعوت کرد ولی آن‌ها وی را انکار و تکذیب کردند، خود و همسرش از آن قوم کناره جستند و آن‌ها را ترک نمودند. در ادامه، مشیت الهی بر آن تعلق گرفت که حضرت آدم علیه السلام و فرزندان و یاران او بر آن گروه غالب شوند. در پایان، فرجام کار آن عده هرچند پس از گذشت مدت‌زمانی چند- به انقراض و نابودی منتهی شد.

به‌عنوان مثال، این انقراض می‌تواند در زمان نوح علیه السلام بوده باشد؛ پس از آنکه این گروه در دوره‌ای از زمان پشتیبانی خاصی برای آدم علیه السلام و فرزندان او ایجاد کرده بودند. قرآن می‌فرماید: خداوند آدم علیه السلام را برگزید یعنی او را از

مجموعه‌ای برگزید. ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۱) (خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد).

از برخی روایات چنین برمی‌آید که بر قومی پیامبری مبعوث شد که پیش از او از برخی امور روحی بی‌اطلاع بوده‌اند و نمی‌دانستند خدا از چه راهی بر جانشین خودش بر زمین شهادت می‌دهد؛ یعنی همان دیدن رؤیا (خواب‌دیدن) که در قرآن به آن اشاره شده است. درست‌تر این است که این موضوع بر قومی پیش از بعثت پیامبران از فرزندان آدم منطبق باشد. این عده جز قومی که در میانشان اولین پیامبری که از جنس خود ما (انسان‌ها) است و در آن‌ها مبعوث شد، نیستند؛ یعنی حضرت آدم (علیه السلام).

حسن بن عبدالرحمان می‌گوید: حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود: «خواب‌ها و رؤیاها در گذشته و در اولین مخلوقات نبود و بعدها پدیدار گشت». گفتیم: «علت چه بوده است؟» حضرت (علیه السلام) فرمود: «خداوند عزوجل پیامبری را به سوی اهل زمانش برانگیخت. او آن‌ها را به عبادت خداوند و اطاعتش فراخواند. قومش گفتند: اگر ما این کار را انجام دهیم به ما چه می‌رسد؟ به خدا که تو نه مالت از ما بیشتر است و نه عزت قبیله‌ات! آن پیامبر فرمود: اگر مرا اطاعت کنید خداوند شما را وارد بهشت می‌سازد و اگر نافرمانی‌ام کنید خدا شما را به آتش جهنم وارد می‌کند. قوم او گفتند: بهشت و جهنم چیست؟ پیامبر آن را برایشان توصیف کرد. قومش گفتند: کی به آنجا می‌رویم؟ فرمود: زمانی که بمیرید. آن‌ها گفتند: بی‌تردید ما مردگانمان را دیده‌ایم که استخوان و خاک شدند. سپس بیشتر و بیشتر آن پیامبر را تکذیب کرده، خوارش شمردند. آنگاه خداوند عزوجل در میانشان رؤیا را به وجود آورد.

پس نزد پیامبرشان آمدند و آنچه را (در خواب) دیده بودند و برایشان ناشناخته بود به او خبر دادند. فرمود: خدای عزوجل اراده کرده است که این گونه بر شما احتجاج کند تا بدانید ارواح شما این گونه است و بعد از مرگ روح شما در عذاب خواهد بود؛ هرچند بدن هایتان بپوسد تا روزی که بدن ها برانگیخته شوند»^(۱).

از این روایت به روشنی هویدا است که قوم مزبور چیزی از اتصال روحی با آسمان نمی دانستند و اگر دین و پرستشی نیز داشته اند در سطحی پایین تر از آدمی بوده است که ما می شناسیم. این در حالی است که حضرت آدم علیه السلام پیامبر بود و فرزندان و نسل او نیز با این امور آشنایی داشته و آن را از یکدیگر به ارث می برده اند. غیرممکن است قومی از بنی آدم، هرچند به صورت اجمالی نداند رؤیا چیست و هرچند به صورت اجمالی، نداند بهشت و جهنم چیست؛ درحالی که کسانی بوده اند که آنان را به این امور دعوت می کرده اند؛ یعنی آدم علیه السلام و اوصیا. به این ترتیب این موضوع منحصر در آدم علیه السلام است و قومی که وی آنان را دعوت می کرد اولین قومی هستند که طبق روش دینی به عبادت خداوند سبحان دعوت می شدند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی قرار می دهم) که حجت من در زمین بر مخلوقاتم باشد و سناس را از زمینم برمی کنم و از آنان پاکش می گردانم...»^(۲). پایان.

بعثت آدم و اولین اوصیا از فرزندان وی، در حقیقت می تواند راز جهش فرهنگی ناگهانی را که در چند هزار سال اخیر در زندگی انسان رخ داده است آشکار کند و این

۱- کافی، کلینی، ج ۸، ص ۹۰، [ترجمه در: کلینی، ترجمه رسولى محلاتی، روضه کافی، ج ۱، ص ۱۲۷].

۲- توهّم بی خدایی، سید احمد الحسن علیه السلام، فصل سوم، مبحث «جامعه آدم علیه السلام».

جهشی است که تشکیلاتی پیشرفته را برای حیات متمدن نشان می‌دهد؛ مانند قوانین جزایی، خواندن و نوشتن و موارد مشابه دیگر و همچنین اعتماد به ایثار حقیقی که بر اساس خودخواهی ژنتیکی بنا نشده است.

سید احمدالحسن (علیه السلام) می‌فرماید:

«دو مجموعهٔ انسانی وجود دارد که توانستند، با موفقیت صدها هزار سال اخیر را طی کنند. این دو که از هوموارکتوس آفریقایی منشعب شدند عبارت‌اند از نئاندرتال اروپایی و دیگری مجموعهٔ کوچک هوموساپینس که برخی از آن‌ها از طریق باب‌المنذب مهاجرت و سپس سراسر جهان را پر کردند.

اگرچه میانگین اندازهٔ مغز نئاندرتال از مغز هوموساپینس بزرگ‌تر است ولی پیشرفتی که نئاندرتال‌ها از لحاظ تمدنی و فرهنگی به دست آوردند کمتر از پیشرفت‌های هوموساپینس‌هایی بود که از آفریقا مهاجرت کرده بودند... چه چیزی در معادلهٔ گروه کوچکی که از راه باب‌المنذب مهاجرت کرد وارد شده است؟ چه چیزی در آن مجموعهٔ برگزیده رخ داد تا آن‌ها توانستند نسلی پدید آورند که جهان را پر کند؟

برای پاسخ به این پرسش، هر فردی می‌تواند هر نظریه و فرضیه‌ای را که می‌پسندد مطرح نماید؛ اما واقعیت آن است که هیچ تفسیر علمی واقعی و کافی برای توضیح آنچه برای عقل هوموساپینس مهاجر از آفریقا رخ داده است وجود ندارد...

بنابراین چاره‌ای نیست جز اقرار به اینکه مؤلفهٔ جدیدی وارد معادله شده است که این پیشرفت تمدنی، فرهنگی و فکری انسان امروزی (هوموساپینس) را سبب گشته و باعث شده جهش فرهنگی و فکری روشنی برای این انسان‌ها روی دهد؛ و برجسته‌ترین نمونه‌هایی که از آن به ما رسیده،

ارزش‌های والای اخلاقی از قبیل ایثار و عدالت می‌باشد»^(۱).

و در خصوص «ایثار» سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«در حقیقت فرد باانصاف باید بگوید ما به‌عنوان گونهٔ انسانی در عمل- خودپرستی ژن‌ها را نابود ساخته‌ایم؛ زیرا اخلاق والا یا ایثارگری واقعی که انبیا و پیامبران الهی مروج آن بوده و ادیان الهی به آن توصیه کرده‌اند، این خودخواهی را در هم کوبیده است. این خودخواهی ژنتیکی می‌گوید: پسرم برتر از پسر برادرم است، برادرم برتر از پسرعمویم است، پسرعمویم برتر از افراد غریب است، همشهری‌ام برتر از اهالی شهرهای دیگر است، مردم کشورم برتر از مردم دیگر کشورها هستند، مردم طایفه‌ام از طوایف دیگر بهترند، و کشورم بالاتر از کشورهای مجاور است؛ اما پیامبران و ادیان به نیکی کردن به افراد غریب و ترجیح دادن آن‌ها بر خود و فرزندان توصیه کرده و این رفتار ایثارگرایانه را بین مردم رواج داده‌اند. من فقط به ذکر یک داستان تاریخی مشهور در اسلام که قرآن نیز از آن سخن گفته است بسنده می‌کنم؛ ماجرای اصحاب رسالت اسلام یعنی خاندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیامبر اسلام؛ داستان گرسنه‌ماندن حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام دختر محمد صلی الله علیه و آله و فرزندان خردسالشان پس از آنکه غذای خود را به فقرا بخشیدند.

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾^(۲) (و غذای [خود] را با اینکه به آن علاقه [و نیاز] دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند. [و می‌گویند:] ما شما را به‌خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما

۱- توهّم بی‌خدایی، سید احمد الحسن علیه السلام فصل پنجم

۲- انسان، ۸ و ۹

نمی‌خواهیم).

سوره انسان، روایت‌کننده داستان انسانی واقعی است که بر حیوانیت خویش پیروز شد و آمد تا دیگران را از حیوانیتِ خودپرستیِ ژنتیکی‌شان رهایی بخشد. آن‌ها با این ایثار به دنبال شهرت و معروفیت نبودند، زیرا این کار به صورت مخفیانه صورت پذیرفت و خود نیز آن را پنهان نمودند و بر کسی فاش نساختند. آن‌ها با انجام این کار به دنبال منفعت و سود متقابل نیز نبودند، زیرا بخشیدند و چیزی نگرفتند، و بخشش آن‌ها نیز کوچک و ناچیز نبود، چراکه حضرت علی و فاطمه (علیها السلام) با این کار جان فرزندان کوچک خویش را به خطر انداختند.

به لطف این بزرگان و مانند آنان از پیامبران و فرستادگان الهی، امروزه افراد، گروه‌ها و حتی کشورهایی داریم که دیگران را بر خویش ترجیح می‌دهند، هرچند ممکن است تعداد افرادی که بر خود مقدم می‌شمارند اندک‌شمار باشد و بر وضعیت آن‌ها نیز تأثیری بر جای نگذارد و چه بسا بعضاً در پس این بخشش اهدافی نهفته باشد؛ ولی به‌طور کلی این حرکت، گامی در مسیر صحیح است که ما به فضل این بزرگان به آن رسیده‌ایم. آن‌ها نمونه‌های برتر ایثار هستند که بشریت از آن‌ها درس می‌آموزد.

امروزه ما در برابر خودخواهی ژنتیکی به پیروزی‌هایی حقیقی دست یافته‌ایم ولی همه این‌ها مرهون تلاش پیامبران و فرستادگان بزرگ الهی است؛ کسانی که نمونه برتر ایثارگری واقعی هستند تا انسانیت را از حیوانیتش رهایی بخشد.

به اعتقاد من کار حضرت علی و فاطمه (علیها السلام) آن قدر ارزشمند است که یک زیست‌شناس تکاملی یا زیست‌شناس اجتماعی ملحد لازم است حداقل با توجه به آن، محاسبات خود را مجدداً بررسی کند؛ زیرا وی می‌بیند که این

بزرگان بیش از یک‌هزار سال پیش از زیست‌شناسان تکاملی، بیماری خودپرستی ژنتیکی را تشخیص دادند و برای آن راه درمانی وضع نمودند.^(۱)

ولی ممکن است گفته شود: این رفتار ایثارگرایانه رفتاری نیست که منحصر به رفتار «انسان کامل» باشد و چه بسا آنچه در طبیعت یافت می‌شود در آن دخیل بوده باشد؛ به‌عنوان مثال وقتی حیوانات به‌صورت خودخواهانه عمل می‌کنند هیچ‌یک از آنان به دیگری غذایی نمی‌دهد یا بدون دریافت بها و قیمت آن به این کار توجهی نشان نمی‌دهد، ولی برخی رفتارهای آن‌ها از رفتار ایثارگرایانه خالی نیست؛ مثل رفتار پدر و مادر در برابر فرزندانشان، رفتار زنبورهای کارگر در برابر ملکه و به‌طور کلی در برابر کندو و موارد مشابه دیگر.

اما سید احمد الحسن علیه السلام روشن می‌نماید که چنین رفتاری هرچند به‌ظاهر ایثارگرایانه است. ولی حقیقت آن از رفتار خودخواهانه ژنتیکی فراتر نمی‌رود. پدر و مادر با فرزندانشان مدارا می‌کنند، زیرا در ترکیب ژنتیکی آن‌ها ژنی وجود دارد که آن‌ها را وادار به این کار می‌کند و یکی از دلایل پیروزی ترکیب ژنتیکی آن‌ها برای انتشار و بقا، وجود همین ژنی است که آن‌ها را به چنین رفتاری می‌کشاند، زیرا فرزندان ژن‌های خانواده را به نسبت معینی با خود دارند؛ به‌عنوان مثال کودک انسان نیمی از ژن‌های پدر و نیمی از ژن‌های مادر را با خود حمل می‌کند.

پس این مورد علت ژنتیکی دارد. مشابه چنین رفتاری، رفتار زنبورهای کارگر است که وقتی ملکه در معرض تهاجم قرار گیرد برای فدا شدن با هم به رقابت برمی‌خیزند. این رفتار هم علت ژنتیکی دارد، زیرا زنبورهای کارگر در سرزمین زنبورها خواهرانی هستند که همگی نسخه‌ای مطابق با ژن‌های پدر را دارند و در نتیجه در رقابت برای مردن به‌جای خواهرانشان برای دفاع از مادرشان ملکه، مرگ زنبور کارگر نسبت به زنده‌بودن وی، منجر به بقای بیشتر ژن‌هایش می‌شود و این در بقا و استمرار

۱- توهم بی‌خدایی، سید احمد الحسن علیه السلام، فصل پنجم، «علی و فاطمه و کودکشان، ژن خودخواهی...».

نسخه برداری‌های بسیار از ژن‌های آن‌ها که در بدن همهٔ خواهرانشان قرار دارد نقش دارد و همچنین در بقای تخم‌ها و اسپرم‌های موجود در بدن مادرشان -ملکه- سهیم می‌باشد.

ایشان (علیه السلام) سپس می‌فرماید:

«ما از رفتار اینتارگرایانه‌ای سخن می‌گوییم که برای ژن‌ها منفعتی به همراه ندارد و نمی‌توان آن را با خودخواهی ژن‌ها تفسیر نمود و یا صرفاً یک اینتارگری ظاهری و غیرواقعی دانست که خاستگاه خودخواهی بیولوژیکی دارد. اینتاری که ما در پی آن هستیم اینتاری است که فرد فداکار در مقابل آن، چشم‌داشت هیچ سود و ستایشی را در آینده ندارد، یا حتی به دنبال شنیدن یک کلمهٔ تشکرآمیز از سوی دیگران نیست!

این قضیه، پرسش ظریف و کلیدی را به میدان می‌آورد؛ اینکه: انگیزهٔ ما از انجام این اینتارگری واقعی چیست؟ و چه چیزی آن را خصوصاً در وجود ما پدید می‌آورد؟

حقیقت آن است که این قضیه باید در قالب شیوه‌ای مدون و با برنامه و از طریق اشخاصی آغاز شده باشد. اگر این موضوع را از منظر تاریخی بررسی کنیم -زیرا تاریخ یگانه راه واکاوی دقیق آن است- درمی‌یابیم که تنها برنامه‌ای که منادی این نوع اینتارگری برتر و حقیقی است، برنامهٔ دینی می‌باشد؛ و پیامبران و نیکوکاران، قهرمانان میدان این نوع اینتار هستند و کهن‌ترین آثار تدوین‌شده دربارهٔ اینتار که به ما رسیده است، متون دینی و دعوت‌های دینی هستند که شخصیت‌های مذهبی ابراز داشته‌اند. این نوع اینتار، سنتی ثابت‌شده در باستانی‌ترین تمدن‌های زمین مانند تمدن سومر و اکد به شمار می‌رود که شخصیت‌های بارز آن‌ها کسانی همچون نوح (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) بودند؛ کسانی که ادیان آسمانی -مانند یهودیت، مسیحیت و اسلام که پس از آن‌ها آمدند- به آن‌ها بازمی‌گردند؛ چراکه این‌ها نیز بر اساس

همان اسلوب و سلوک اخلاقی سومری و اکدی ادامه یافته‌اند.

دعوت به ایثار همواره صبغه دینی داشته است و پیامبران، فرستادگان و حاملان رسالت‌های الهی قهرمانان این عرصه بوده‌اند. ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^(۱) (و غذای [خود] را با اینکه به آن علاقه [و نیاز] دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند).^(۲)

کسی که مطالب گفته‌شده را متوجه گردد خواهد دانست:

- ۱- دوران بعثت و ارسال بر این زمین با بعثت آدم عليه السلام آغاز شد.
- ۲- ابتدای بعثت الهی از رسیدن انسان به سطحی از شایستگی برای درک دعوت الهی و به‌دوش کشیدن رسالت خدا بر این زمین، پرده برمی‌دارد.
- ۳- آنچه آدم عليه السلام را از سایر کسانی که در میان آن‌ها مبعوث شد متمایز می‌کند، ارتقای نفسانی او و سطح انسانیتش بود و مسئله مورد انتظار این بود که کسانی که آدم عليه السلام در میانشان مبعوث شد از او بیاموزند و از او بهره‌مند شوند تا به آن سطحی ارتقا یابند که او ارتقا یافت؛ و در نتیجه می‌توانیم بگوییم تعالیم واقعی انسان‌بودن از نخستین لحظه‌ای که اولین رسول الهی دعوت خود را بر این زمین آغاز کرد در میان مردم منتشر گردید.
- ۴- انسان از نظر بیولوژیکی همانند دیگر موجودات زنده بر این سیاره که مراحل تکامل و ترقی را پشت سر گذشته است، تفاوت زیادی با بقیه مخلوقات ندارد؛ وقتی محوریت انسان در همه هستی و نه فقط بر این زمین که زندگی بر آن برایش تقدیر شده است را بدانیم، اگر بیش از دیگر موجودات بر وی تمرکز شده باشد امری طبیعی خواهد بود، ولی انسان از سایر موجودات زنده با ارتقای نفسانی و سطح درک و هوشی که دارد متمایز می‌شود؛ ارتقایی که از طریق آن

۱- انسان، ۷ و ۸

۲- توهّم بی‌خدایی، سید احمد الحسن عليه السلام، فصل پنجم، «از کدام ایثار سخن می‌گوییم؟»

می‌تواند آینه‌ای برای انعکاس همه نام‌های خدا گردد و از آنجا که انسانیت واقعی او منحصر به این جنبه است پس او مدیون فرستادگان خداوند می‌باشد؛ همان کسانی که با گسترش رفتار ایثارگرایانه حقیقی، عدالت، الگوی برتر و با پیش‌قراول‌شدن در عرصه این معرکه سرنوشت‌ساز، نقشه زیباترین نشانه‌ها و قراین پیروزی انسان بر ژن‌های خودخواه و حیوانی‌اش را ترسیم نموده‌اند.

انسانیت بین دو فرستاده و نبودن هیچ عذری برای سرپیچی کنندگان

با مطالعه مباحث قبلی و نتایجی که به دست آوردیم می‌توانیم بفهمیم که انسانیت حقیقی بر این زمین با بعثت فرستاده‌ای الهی و معلمی ربّانی آغاز گردید؛ فرستاده‌ای که آنچه از پروردگارش آموخت را به مردم آموزش داد، آنچه خود مردم در اصل بر اساس آن سرشته شده بودند و خود این فرستاده الهی نخستین کسی بود که قدم در این راه نهاد؛ راهی که همه مردم را با همه نسل‌هایی که در پی هم می‌آیند در برابر وظیفه بر دوش کشیدن مسئولیت‌هایی بخشیدن خودشان قرار می‌دهد و این رهایی برای آن‌ها با همراهی با فرستاده الهی و پیروی از او محقق می‌شود و عذر و بهانه‌ای در ترک ارتقای انسانی و بسنده کردن به پاسخگویی به خواسته‌های ژنتیکی خودخواهانه حیوانی در پیش روی آن‌ها باقی نمی‌ماند؛ خواسته‌هایی که هرچه انسان در برآوردنشان بیشتر به تلاش و کوشش می‌پردازد، بیشتر در جنبه حیوانی چهارپاگونه غرق می‌شود و به عکس، تلاش و کوشش در راستای رفتار ایثارگرایانه و الگوی برتری که همه فرستادگان خدا به سوبش فرا خوانده‌اند قطعاً و یقیناً جنبه نورانیت انسان را رو به فزونی می‌گذارد.

این از دیدگاه مبدأ بود؛ اما از جنبه دیگر، یعنی انتهای خط سیر انسانی بر این زمین، خداوند سبحان چنین خواسته است تا این انتها را بار دیگر با فرستاده‌ای الهی و حجتی ربّانی به انجام برساند و این نکته‌ای است که متون دینی به آن اشاره می‌کنند؛ از جمله:

کلینی با سندش روایت کرده است: ... از حمزة بن طیار از ابوعبدالله (علیه السلام) که فرمود: «اگر دو تن باقی بمانند قطعاً یکی از آن‌ها حجتی بر همراه خود است.»

... از جعفر بن محمد از کرام از ابوعبدالله (علیه السلام) که فرمود: «اگر مردم تنها دو نفر باشند یکی از آن‌ها امام خواهد بود» و فرمود: «آن کس که در پایان می‌میرد امام است تا کسی علیه خداوند عزوجل برهان و حجت نیاورد که او را بدون حجتی الهی برایش

رها کرده است».

... از یونس بن یعقوب از ابوعبدالله (علیه السلام) که فرمود: «اگر روی زمین جز دو تن نباشند، قطعاً یکی از آن‌ها امام خواهد بود».^(۱)

به این ترتیب روشن می‌شود که مسیر انسانیت بر این زمین، ابتدا و انتهای دارد و این مسیر با فرستاده‌ای الهی آغاز شد و خط سیر آن نیز با فرستاده‌ای الهی به پایان خواهد رسید. این مسیر، در حقیقت بین دو فرستاده است و بین این ابتدا و انتها، هزاران فرستاده الهی آمده‌اند (چه مقام نبوت داشته باشند، چه مقام رسالت و چه مقام امامت) و دعوت هر کدام از این مردان ربانی یکسان و هدفشان نیز یکی است و آن، برطرف کردن عذر و بهانه از تمامی مردم است؛ عذر و بهانه‌ای که درنهایت برای ما روشن شد که محتوا و عمقش، ارتقای انسانی و شایستگی معرفتی است که انسان به صورت عام بر آن سرشته شده است؛ واضح است که این هدف، هدفی است که بهره‌اش درنهایت به خود انسان بازمی‌گردد؛ و پروردگار کریم -یعنی ارسال‌کننده- به طور کامل از ما و از همه خلائق بی‌نیاز است. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^(۲) (ای مردم! شما به درگاه خدا نیازمند هستید و خدا قطعاً بی‌نیاز ستوده است).

اکنون اگر بخواهیم به عنوان اصلی این فصل یعنی «انسانیت من در اعماق غرض از ارسال» بازگردیم آیا کسی که بر بحث‌های گذشته و نتایجی که به آن نائل شدیم اشراف داشته باشد در رسیدن به این حقیقت تردیدی خواهد داشت که «به دست آمدن انسانیت حقیقی ما در عمق غرض از ارسال و بعثت الهی قرار دارد»؟! برای تأکید بیشتر بر این حقیقت می‌توانیم -در حد توان خود- برخی توصیه‌های فرستادگان را مطالعه کنیم و خواهیم دید محوری که این سفارش‌ها حول آن می‌چرخند همان تحقق انسانیت حقیقی است.

۱- کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۷۹-۱۸۰

۲- فاطر، ۱۵

۴.۴. گوشه‌های امر توصیه‌های فرستادگان انسانیت

هر کس توصیه‌ها و سفارش‌های فرستادگان را مطالعه کند آن‌ها را چنین می‌بیند که بر بستری به کنار هم می‌رسند و آن بستر، حفظ انسانیت انسان و تشویق او برای به دست آوردن بیشترین مقدار ممکن از آن شایستگی انسانی است که بر آن سرشته شده است.

بنابراین وصیت‌ها و سفارش‌های آنان (علیه‌السلام) تشویق به آراسته‌شدن به مکارم اخلاق و «سربازان عقل» مانند ایثار، صبر، شکر، حیا، بخشش، بردباری، فروبردن خشم، احسان به بدکاران، تواضع، عدالت، انصاف، مواسات با فقرا و مسکینان، مدارا با مردم و رفاقت با آن‌ها و دیگر موارد است. نمونه‌هایی از توصیه‌های آن‌ها:

۱- از ابو عبدالله (علیه‌السلام) که فرمود: «خداوند عزوجل فرستادگانش را به مکارم اخلاق مخصوص گرداند؛ پس خود را بیازمایید و اگر (این مکارم) در شما هست خدا را شکر کنید و بکشید تا بهتر شود و اگر در شما نیست از خدا بخواهید و به آن‌ها رغبت نشان دهید». راوی گوید: و آن‌ها را ده تا شمرد: «یقین، قناعت، صبر، شکرگزاری، بردباری، خُلق نیکو، بخشش، غیرت، شجاعت و مروّت».^(۱)

۲- ابو جعفر (علیه‌السلام) می‌فرماید: «وقتی زمان وفات پدرم علی بن حسین (علیه‌السلام) فرا رسید مرا بر سینه خود چسباند و فرمود: ای پسر! تو را به آنچه پدرم هنگام وفاتش به من وصیت کرد سفارش می‌کنم؛ و از آنچه پدرش به او وصیت کرده بود. فرمود: ای پسر! بر حقیقت صبر پیشه کن هر چند تلخ باشد».^(۲)

۳- از علی بن حسین (علیه‌السلام) که فرمود: «رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: در ترازوی انسان در روز قیامت چیزی نیکوتر از حُسن خُلق نیست».^(۳)

۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۲

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۳

۳- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۲

۴- ابو عبدالله (علیه السلام) فرمود: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: با مؤمن اُنس گرفته می‌شود و در کسی که انس و الفتی ندارد و با او الفتی بسته نمی‌شود خیری نیست.»^(۱)

۵- ابو عبدالله (علیه السلام) «کسی که حیا ندارد ایمان ندارد.»^(۲)

۶- ابو عبدالله (علیه السلام) فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خطبه‌اش فرمود: آیا شما را به برترین خلق دنیا و آخرت خبر ندهم؟! بخشش بر کسی که به تو ستم روا داشته است، پیوستن به آن کسی که از تو بریده است، احسان به آن کسی که به تو بدی کرده است و بخشیدن به کسی که تو را محروم داشته است.»^(۳)

۷- ابو جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: «آنکه خشمی را فرو برد درحالی که می‌تواند آن را به انجام برساند، خدا روز قیامت قلب او را از امنیت و ایمان پر می‌کند.»^(۴)

۸- ابو عبدالله (علیه السلام) فرمود: «از مواردی که خداوند به داوود (علیه السلام) وحی فرمود: ای داوود! همان‌طور که نزدیک‌ترین مردم به خدا متواضعان هستند دورترین مردم از خدا تکبرکنندگانند.»^(۵)

۹- اباعبدالله (علیه السلام) «سه نفر در روز قیامت نزدیک‌ترین مردم به خداوند عزوجل هستند تا آنکه از حساب فارغ می‌شوند: مردی که در زمان خشم، قدرت خود را به کار نمی‌بندد تا بر زیردست خود ستم کند؛ مردی که میان دو تن راه می‌رود ولی به اندازه ذره‌ای به یکی از آن دو نسبت به دیگری متمایل نمی‌شود؛ و مردی که در مورد آنچه به نفع یا به زیانش است حق را گفته باشد.»^(۶)

۱۰- از اباعبدالله (علیه السلام) که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آن که با مال خود فقیری را

۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۰۲، ح ۱۷

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۵

۳- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۰۷، ح ۱

۴- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۱۰، ح ۷

۵- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۲۳، ح ۱۱

۶- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۴۵، ح ۵

مواسات (یاری) کند و خود با مردم انصاف نماید، او مؤمنی حقیقی است.»^(۱)

۱۱- ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگارم، همان طور که مرا به

واجبات فرمان داده است، به مدارا با مردم نیز فرمان داد.»^(۲)

۱۲- ابو جعفر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر نرم‌خویی و مهربانی

مخلوقی قابل دیدن بود، هیچ آفریده‌ای از آفریدگان خدا از آن زیباتر و نیکوتر نبود.»^(۳)

همچنین: از سفارش‌های انسانی فرستادگان الهی، رعایت حال یتیمان، مهربانی با همسر، ادای حقوق برادران، صلۀ رحم، حُسن همسایه‌داری، و بزرگداشت بزرگان و نیکی به والدین را در بردارد و حتی به‌طور کلی توجه به امور جامعۀ اسلامی را نیز شامل می‌شود.

نمونه‌هایی از این توصیه‌ها:

۱۳- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس یتیمی را سرپرستی کند تا او بی‌نیاز گردد

خداوند عزوجل به همین جهت بهشت را بر او واجب می‌کند؛ همان‌گونه که آتش را بر خورندۀ مال یتیم واجب می‌سازد.»^(۴)

۱۴- امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ مرد یا زن مؤمنی نیست که از روی

محبت دست بر سر یتیمی بکشد و خدا با هر مویی که دست او بر آن کشیده شده برایش حسنه‌ای ننویسد.»^(۵)

۱۵- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خانوادهٔ مرد، اسیران او هستند و دوست‌داشتنی‌ترین

مردم در نظر خداوند عزوجل کسی است که با اسیرانش بهتر باشد.»^(۶)

۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۷

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۴

۳- کافی، شیخ کلینی، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۳

۴- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۷۲، ص ۴

۵- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۷۲، ص ۴ - ۵

۶- وسائل الشیعه (آل‌البيت)، حر عاملی، ج ۲۰، ص ۱۷۱

۱۶- از معلی بن خنیس از اباعبدالله (علیه السلام) که روایت می‌کند: از ایشان (علیه السلام) پرسیدم: حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: «هفت حق واجب وجود دارد که تمامی آن‌ها بر فرد مسلمان واجب است و اگر چیزی از آن‌ها را ضایع کند از ولایت و اطاعت خدا خارج می‌شود و در وی دیگر هیچ بهره‌ای برای خدا وجود نخواهد داشت». عرض کردم: فدایت شوم! این‌ها چه هستند؟ فرمود: «ای معلی! من دلسوز تو هستم و می‌ترسم تباه شوی و این‌ها را حفظ نکنی، یاد نگیری و عمل نکنی». معلی می‌گوید: عرض کردم: هیچ قدرتی نیست مگر از سوی خداوند. امام (علیه السلام) فرمود: «ساده‌ترین آن‌ها این است که آنچه را که برای خود می‌پسندی برای او هم بخواهی و آنچه را که برای خود ناپسند می‌داری برای او هم ناپسند بداری. حق دوم آن است که از خشم بر او دوری کنی، به دنبال خشنودی او باشی و اوامر او را بپذیری. حق سوم اینکه با نفس، مال، زبان و دست‌وپای خود او را یاری دهی. حق چهارم این است که چشم، راهنما و آینه او باشی. حق پنجم آنکه تو سیر نباشی درحالی‌که برادرت گرسنه باشد یا ننوشی درحالی‌که برادرت تشنه باشد و ننوشی درحالی‌که برادرت برهنه باشد. حق ششم آنکه اگر تو خدمتگزاری داشته باشی و برادرت خدمتکار نداشته باشد باید خدمت را به‌سوی او بفرستی تا لباس‌های او را بشوید، غذایی را بپزد و بستر او را مهیا سازد؛ و حق هفتم آنکه قسم او را نیک بدانی، دعوت او را بپذیری، از بیمارش عیادت کنی، جنازه او را تشییع کنی، وقتی فهمیدی نیازی دارد آن را برآورده سازی و اجازه ندهی از تو چیزی بخواهد بلکه خودت به آن مبادرت ورزی؛ که اگر چنین کردی دوستی خودت را به دوستی او و دوستی او را به دوستی خودت رسانده‌ای».^(۱)

۱۷- از ابوعبدالله (علیه السلام) که فرمود: «صله رحم و همسایگی نیکو، سرزمین را آباد می‌سازد و بر عمر می‌افزاید».^(۲)

۱۸- از ابولاد حناط که گفت: از ابوعبدالله (علیه السلام) از این سخن خداوند عزوجل «و به

۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۶۹، ح ۲

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۵۲، ح ۱۴

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۲۹۰

والدین احسان کنید» پرسیدم که این احسان چیست؟ فرمود: «یعنی اینکه هم صحبتی با آن‌ها را نیکو بدانی و آن‌ها را وادار نکنی چیزی را که به آن نیاز دارند از تو بخواهند حتی اگر توانگر باشند. مگر خداوند نمی‌فرماید: «هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید تا آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید». راوی می‌گوید: سپس حضرت (علیه السلام) فرمود: «و اما سخن خدا «و هرگاه یکی از آن‌ها یا هر دوی‌شان به پیری رسیدند به آن‌ها حتی اُف نگو و آن‌ها را نران» و می‌فرماید: «اگر تو را رنجاندند و به ستوه آوردند به آن‌ها اُف نگو و اگر تو را زدند آن‌ها را نران» و می‌فرماید: «با آن‌ها کریمانه سخن بگو» یعنی اگر تو را زدند بگو خدا بر شما ببخشد و این سخنی کریمانه از سوی توست و می‌فرماید: «از روی مهربانی برای آن‌ها بال فروتنی بگستران» یعنی چشمانت جز با رحمت و دلسوزی به آن‌ها نیفتد و صدایت را بالاتر از صدای آن‌ها نبر و دستت را بالاتر از دست آن‌ها نبر و از گام‌های آن‌ها پیش نیفت». (۱)

۱۹- اباعبدالله (علیه السلام) فرمود: «بزرگسالان خود را بزرگ بشمارید و با خویشانان صلّه رحم کنید و برترین مسئله‌ای که به واسطه‌اش، با آنان صلّه‌رحم می‌کنید، آزار نرساندن به ایشان باشد». (۲)

۲۰- رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «خَلْق، عیال خدا هستند و دوست‌داشتنی‌ترین فرد نزد خدا کسی است که به خانواده خدا سود برساند و باعث شادی خانواده‌ای گردد». (۳)

۲۱- اباعبدالله (علیه السلام) فرمود: «از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیده شد: دوست‌داشتنی‌ترین مردم نزد خدا چه کسی است؟ فرمود: کسی که بیشتر به مردم سود برساند». (۴)

۲۲- ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «مؤمن همانند یک بدن- برادر مؤمن است که اگر به

۱- کافی، کلینی، ج ۱، ص ۱۵۷، ح ۱

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۶۵، ح ۳

۳- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۶

۴- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۷

دلیل چیزی از آن شکایت کند درد آن را در بقیه جسم خود حس می کند و روح های آن دو از یک روح است...»^(۱)

۲۳- ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «به هم بیوندید، به هم نیکی کنید، مهربان و برادرانی نیکوکار باشید، همان گونه که خداوند عزوجل به شما فرمان داده است.»^(۲)

۲۴- از ابوجعفر (علیه السلام) که فرمود: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: هرکس برادرش را در خانه اش زیارت کند خداوند عزوجل به او می گوید تو زائر و میهمان من هستی و میهمان داری تو با من است و به جهت دوستی تو با او، بهشت را بر تو واجب کردم.»^(۳)

۲۵- ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «مؤمنان وقتی با هم دیدار و ربوبی می کنند خداوند عزوجل با صورت خود به آن ها رو می کند و گناهان آن ها را می ریزد، همان طور که برگ را از درخت می ریزاند.»^(۴)

۲۶- ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «تبسم فرد بر برادرش نیکی است و برداشتن خاری از راه او نیکی است و خدا با چیزی نیکتر از وارد کردن شادی بر قلب مؤمن، بندگی نمی شود.»^(۵)

۲۷- ابوجعفر (علیه السلام) فرمود: «خداوند عزوجل به موسی (علیه السلام) وحی فرمود: هریک از بندگانم که با نیکی به من نزدیکی جوید در بهشت بودن را برای او حکم می کنم. موسی (علیه السلام) گفت: پروردگار من! آن نیکی چیست؟ خداوند فرمود: اینکه با برادر مؤمنش برای رفع نیازش همراه شود، چه آن نیاز برآورده شود یا نشود!»^(۶)

۲۸- ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «هرکس برادرش را در زمستان یا تابستان بپوشاند این

- ۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۶۶، ح ۴
- ۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۲
- ۳- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۷۶، ح ۶
- ۴- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۸۰، ح ۴
- ۵- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۲
- ۶- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۱۹۵، ح ۲

حق را بر خدا خواهد داشت که لباس بهشت بر او بپوشاند، سختی‌های مرگ را بر او آسان سازد، در قبرش بر او گشایش بفرستد، وقتی از قبر خارج می‌شود فرشتگان با بشارت، او را دیدار کنند و این سخن خداوند عزوجل در کتابش است: «و فرشتگان با آن‌ها دیدار می‌کنند؛ این همان روزی است که به شما وعده داده شده است».^(۱)

۲۹- ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «صدقه‌ای که خدا دوست دارد این است که وقتی مردم فساد کردند بین آن‌ها اصلاح شود و وقتی از هم دور شدند به هم نزدیک گردند».^(۲)

۳۰- ابو جعفر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که شب سیر بخوابد و همسایه‌اش گرسنه باشد به من ایمان ندارد، و اهل شهری که می‌خوابد درحالی که در میان آن‌ها گرسنه‌ای است خدا در روز قیامت به آن‌ها نگاه نمی‌کند».^(۳)

و حتی توصیه‌ها و سفارش‌های فرستادگان خدا برای انسانیت از جامعه انسانی هم فراتر می‌رود تا این مرتبه همه موجودات زنده و دیگر مخلوقاتی که انسان را در بر گرفته‌اند شامل شود.

از جمله توصیه‌های آن‌ها در این خصوص:

۳۱- از ابو حمزه: علی بن حسین علیه السلام می‌فرمود: «از وقتی چهارپایان چهارپا شدند چهار مورد بر آن‌ها پوشیده نماند: معرفت به پروردگار، معرفت به مرگ، شناخت مؤنث و مذکر و شناخت چراگاه از جای پُر سبزه و علف».^(۴)

۳۲- از محمد بن عجلان که گفت: شنیدم ابو جعفر علیه السلام می‌فرمود: «هر خانواده‌ای که در منزل گوسفند شیرده داشته باشد دو بار در روز تقدیس می‌شود». عرض کردم: و به آن‌ها چه گفته می‌شود؟ فرمود: «و به آن‌ها گفته می‌شود مبارک شدید! مبارک

۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۰۴، ح ۱

۲- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۲۰۹، ح ۱

۳- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۶۶۸، ح ۱۴

۴- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۵۳۹، ح ۹

شدیدا!»^(۱)

۳۳- از ابن مسعود [روایت است] که گفت: در محضر حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بودیم. شخصی وارد شد که تخم چکاوکی را از لانه‌اش برداشته بود. آن چکاوک آمد درحالی که بالای سر رسول خدا و اصحابش پرواز می‌کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از اصحابش پرسید: «کدامیک از شما این پرنده را آزرده است؟» آن مرد گفت: من تخم او را از لانه‌اش برداشتم. حضرت فرمود: «برای رحمت بر آن پرنده تخم را به لانه‌اش برگردان.»^(۲)

۳۴- ابوعبدالله (علیه السلام) فرمود: «چهارپای شش حق بر عهده صاحبش دارد: بالاتر از توانش بر او باری نگذارد، بر پشت وی ننشیند درحالی که صحبت می‌کند، وقتی فرود آمد به او علف بدهد، به او سم ندهد، بر صورتش نزند زیرا تسبیح می‌گوید، وقتی بر او می‌گذرد به او آب بدهد.»^(۳)

۳۵- اباعبدالله (علیه السلام) فرمود: «دیده شد که ابوذر خدا از او راضی باشد. به الاغی در ربه آب می‌داد. به او گفتند آیا صاحب الاغ به آن آب نمی‌دهد تا لازم نباشد تو به او آب بدهی؟ ابوذر گفت: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرمود: هیچ چهارپایی نیست مگر آنکه هرروز صبح این دعا را می‌خواند: خدایا! صاحبی نیکوکار روزی‌ام کن تا شکم مرا از علف پر کند، به من آب بدهد و مرا وادار به کاری که توانش را ندارم نکند؛ و من دوست داشتم خودم به او آب بدهم.»^(۴)

۳۶- از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده شد که از مثل کردن حیوان و بدون آب و علف نگه‌داشتن چهارپا منع می‌فرمود.^(۵)

۱- کافی، کلینی، ج ۲، ص ۵۴۴، ح ۵

۲- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۶۱، ص ۳۰۷

۳- کافی، کلینی، ج ۶، ص ۵۳۷، ح ۱

۴- کافی، کلینی، ج ۶، ص ۵۳۷، ح ۲

۵- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۶۲، ص ۳۲۸. (تاب و توان چهارپایان: حبس کردن و غذا ندادن به چهارپایان تا

۳۷- ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «هر کس گنجشکی را بیهوده بکشد (آن گنجشک) روز قیامت به سویش می‌آید و فریاد می‌کشد: ای پروردگارم! از این پیرس چرا مرا بدون ذبح کردن کشته است؟ مبادا کسی از شما مثله کند؛ باید چاقوی خود را تیز کند و چهارپا را آزار ندهد.»^(۱)

۳۸- ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «با حیوانی که ذبح می‌کنی مدارا کن و قبل و بعد از ذبح با او تندی نکن...»^(۲)

۳۹- علی علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از بریدن یا سوزاندن درخت میوه -چه در زمان جنگ و چه اوقات دیگر- منع می‌فرمود مگر اینکه به صلاح مسلمانان باشد.»^(۳)

۴۰- علی علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم و هرچه زیر افلاکش است به من داده شود تا در مورد مورچه‌ای معصیت خدا را انجام دهم و جویی را از او بستانم چنین نخواهم کرد و دنیای شما در نظر من بی‌ارزش‌تر از پوست چوب کنده‌شده‌ای در دهان ملخی است که آن را می‌جود! علی را چه کار با نعمتی که به پایان می‌رسد و لذتی که باقی نمی‌ماند.»^(۴)

و بسیاری روایات دیگر، ولی ما به همین چهل روایت بسنده می‌کنیم. اکنون اگر فرض کنیم جامعه انسانی بخواهد به توصیه‌های گفته‌شده این فرستادگان و دیگر توصیه‌هایی که جنبه‌های ارتقای انسانی را مطرح می‌کنند عمل کند، آیا می‌توانیم زیبایی زندگی در چنین جامعه‌ای و بزرگی کمال و ارتقایی که بر آن سایه خواهد افکند را به تصور درآوریم؟
شایان ذکر است که به‌واقع- این ارتقای فرضی چیزی جز بازتاب تصمیم همه افراد

آنجا که به مرگشان منجر شود).

۱- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۶۲، ص ۳۲۸

۲- بحار الأنوار، مجلسی، ج ۶۲، ص ۳۱۶

۳- دعائم الاسلام، قاضی مغربی، ج ۱، ص ۳۷۱

۴- نهج البلاغه، باب منتخب از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام و دستورات ایشان / ۲۲۴

چنین جامعه انسانی یا بیشتر آن‌ها به این نخواهد بود که پس از تمسک‌جستن به سفارش‌های فرستادگان الهی -طبق فرض گفته‌شده- عزم به تحصیل این خصلت‌ها به‌صورت جدی داشته باشند.

اما اگر همان‌طور که امروز شاهد هستیم عکس آن را ببینیم -یعنی نابودی کمال و برترین ارزش‌های انسانی را در جامعه انسانی ببینیم- به‌طورقطع مسیر حرکت چنین جامعه‌ای به‌سوی دورشدن بیشتر افراد آن از توصیه‌های فرستادگان الهی و دورشدن آن‌ها از خطامشی آن‌هاست؛ دورشدن از رفتاری که هدفش ساختن حقیقی انسان و به‌دست‌آوردن بیشترین مقدار ممکن از شایستگی معرفتی و انسانی است که انسان بر آن سرشته شده است.

و در انتها می‌گوییم:

از آنجاکه وصی و فرستاده امام مهدی -سید احمدالحسن (علیه السلام)- یکی از این فرستادگان بزرگوار است، تعجب‌آور نخواهد بود اگر از او بشنویم که درباره هدف از بعثت و ارسالش به‌سوی مردم چنین بگوید:

«حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود: «بنی آدم فقط با غذا زنده نمی‌ماند، بلکه کلام خداوند نیز انسان را زنده نگه می‌دارد» و من، بنده خداوند به شما می‌گویم که بنی آدم با غذا می‌میرد و با کلام خداوند زنده می‌شود.

دعوت من همانند دعوت نوح (علیه السلام)، ابراهیم (علیه السلام)، موسی (علیه السلام)، عیسی (علیه السلام) و مانند دعوت محمد (صلی الله علیه و آله) است؛ اینکه توحید در جای‌جای کره زمین انتشار یابد. هدف من همان هدف انبیا و امامان (علیهم السلام) است. من تورات، انجیل، قرآن و اختلافاتی را که در آن دارید برایتان واضح و آشکار می‌سازم و همچنین انحراف علمای یهود، مسیحی و مسلمان و خروجشان از دین الهی و مخالفت آن‌ها را با وصیت‌های پیامبران (علیهم السلام)!

خواست و اراده من همان خواست و اراده خداوند سبحان و متعال است؛ اینکه ساکنان کره زمین جز به آنچه خداوند اراده فرموده است عمل نکنند،

زمین پر از عدل و داد شود همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است، گرسنه‌ها سیر شوند و هیچ فقیری بی سرپناه نباشد، یتیم‌ها بعد از غم‌های طولانی شاد شوند و زنان بیوه نیازهای مادی خود را با عزت و کرامت به دست آورند و...؛ و...؛ و ... اینکه عدالت، رحمت و صداقت که مهم‌ترین موارد در شریعت الهی است فراگیر گردد»^(۱).

﴿وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾^(۲) (و خداوند گفت: من با شما هستم، اگر نماز بر پا دارید، زکات بدهید، به فرستادگان ایمان بیاورید، آن‌ها را یاری دهید و قرضی نیکو به خداوند بدهید، قطعاً بدی‌هایتان را از شما خواهم پوشاند و شما را وارد باغ‌هایی می‌کنم که از زیر آن رودها جاری است؛ پس هرکس از شما بعد از آن کافر شود به راستی از راه راست گمراه شده است).

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است!
و سلام و صلوات تام و تمام خداوند بر محمد و بر جانشینان و اوصیای پاک و طاهرش، امامان و مهدیین باد!

۱- پاسخ‌های روشن‌گرانه، ج ۱، پرسش شماره ۲، انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

منابع این تحقیق

۱. کتاب‌های آسمانی:

[۱] قرآن کریم

[۲] کتاب مقدس، عهد قدیم و جدید

۲. کتاب‌های حدیث:

[۳] نهج البلاغه، مجموعه‌ای منتخب از سخنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) [جمع‌آوری] توسط سید رضی محمد بن حسن بن موسی، تعلیق دکتر صبحی صالح، دارالکتاب المصری قاهره، چاپ چهارم، ۱۴۳۵ هـ ق، ۲۰۰۴ م.

[۴] المحاسن، احمد بن محمد بن خالد البرقی، تعلیق سید جلال‌الدین حسینی، دارالکتب الاسلامیه.

[۵] بصائر الدرجات الکبری، شیخ محمد بن حسن صفار، تعلیق میرزا محسن کوچه باغی، چاپ اعلمی تهران، ۱۴۰۴ هـ ق.

[۶] کافی، محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، تعلیق علی‌اکبر غفاری، خانه کتاب‌های اسلامی تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۸ هـ ش.

[۷] غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، تحقیق فارس حسون، منشورات أنوارالهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ ق.

[۸] دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف مصر، ۱۹۶۳ م.

[۹] توحید، شیخ صدوق محمد بن علی بن حسین قمی، تعلیق سید هاشم حسینی،

انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مقدس.

[۱۰] من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق محمد بن علي بن حسين قمی، تعليق

على اكبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مقدس، چاپ دوم.

[۱۱] كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق محمد بن علي بن علي بن حسين،

تعليق على اكبر غفاری، مؤسسه انتشارات اسلامی زیر نظر جامعه مدرسین قم مشرفه،

۱۴۰۵ هـ ق.

[۱۲] علل الشرائع، شيخ صدوق محمد بن علي بن حسين، منشورات المكتبة

الحيدرية ومطبعتها في النجف، ۱۳۸۵ هـ ق، ۱۹۶۶ م.

[۱۳] عيون اخبار الرضا (عليه السلام) شيخ صدوق محمد بن علي بن حسين، تعليق شيخ

حسين اعلمی، منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ ق ۱۹۸۴

م.

[۱۴] معانی الاخبار، شيخ صدوق محمد بن علي بن حسين، تصحيح على اكبر

غفاری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مقدس.

[۱۵] امالی، شيخ صدوق محمد بن علي بن حسين، تحقيق قسم الدراسات

الإسلامية مؤسسة البعثة، مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ

ق.

[۱۶] الخصال، شيخ صدوق محمد بن علي بن حسين، تعليق على اكبر غفاری،

انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مقدس، ۱۴۰۳ هـ ق.

[۱۷] ارشاد، شيخ مفيد محمد بن محمد بن نعمان، تحقيق مؤسسة آل البيت لآحياء

التراث، دار المفيد للطبع والنشر والتوزيع، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ ق، ۱۹۹۳ م.

[۱۸] غيبت، شيخ محمد بن حسن طوسی، تحقيق شيخ عبادالله طهرانی، مؤسسه

معارف اسلامی قم مقدس، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ ق.

[۱۹] امالی، شيخ محمد بن حسن طوسی، تحقيق حوزه پژوهش های اسلامی،

مؤسسه چاپ و توزيع بعثت، دار الثقافة قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.

- [٢٠] مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلي، منشورات المطبعة الحيدرية في النجف، ١٣٧٠ هـ ق، ١٩٥٠ م.
- [٢١] عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية، ابن أبي جمهور محمد بن علي- بن إبراهيم الأحسائي، چاپ سيد الشهدا قم، چاپ اول، ١٤٠٣ هـ ق، ١٩٨٣ م.
- [٢٢] وسائل الشيعة إلى تحصيل الشريعة، شيخ محمد بن حسن حر عاملي، تحقيق مؤسسة آل البيت لأحياء التراث، چاپ دوم، ١٤١٤ هـ ق.
- [٢٣] مدينة معجز الأئمة الاثنى عشر و دلائل الحجج على البشر، سيد هاشم بن- سليمان بحراني، تحقيق عزت الله همداني، موسسه معارف اسلامي، چاپ اول، ١٤١٣ هـ ق.
- [٢٤] بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، شيخ محمدباقر مجلسي، مؤسسة الوفاء بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٣ هـ ق، ١٩٨٣ م.
- [٢٥] إزام الناصب في إثبات الحجة الغائب، شيخ علي يزدي حائري، تحقيق علي عاشور.
- [٢٦] صحيح البخاري، محمد بن اسماعيل البخاري، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤٠١ هـ ق، ١٩٨١ م.
- [٢٧] الجامع الصحيح «صحيح مسلم»، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، دار الفكر بيروت.
- [٢٨] مصنف ابن أبي شيبة في الأحاديث والآثار، عبدالله بن محمد بن أبي شيبة، تعليق سعيد اللحام، دار الفكر.
- [٢٩] المستدرک علی الصحيحين، ابو عبدالله الحاكم النيسابوري، وبذيله التلخيص للحافظ الذهبي، دار المعرفة، بيروت.

٣- کتاب های سيد يمانی:

- [٣٠] وهم الالحاد (توهم بی خدایي)، سيد احمد الحسن (عليه السلام)، شرکت نجمة الصباح

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۳۰۰

للطباعة والنشر والتوزيع، چاپ اول، ۲۰۱۳ م، ۱۴۳۴ هـ ق.

[۳۱] مشابهاً، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

[۳۲] گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام

مهدی علیه السلام.

[۳۳] گوساله، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

[۳۴] نبوت خاتم، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

[۳۵] سفر موسی به مجمع البحرین، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام

مهدی علیه السلام.

[۳۶] در محضر عبد صالح، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

[۳۷] سیزدهمین حواری، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

[۳۸] توقفگاه‌های برگزیده از چشم‌اندازهای سومر و اکد، سید احمد الحسن علیه السلام.

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

[۳۹] پاسخ‌های روشن‌گرانه، سید احمد الحسن علیه السلام، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام.

۴. شرح حدیث:

[۴۰] شرح اصول کافی، محمد صالح مازندرانی، تعلیق ابوالحسن شعرانی، دار احیاء

التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۱ هـ ق، ۲۰۰۰ م.

[۴۱] الرواشح السماویة، میرداماد محمدباقر حسینی، تحقیق غلامحسین قیصریه‌ها

و نعمت‌الله جلیلی، دار الحدیث، ۱۴۲۲ هـ ق.

[۴۲] فتح الباری شرح صحیح البخاری، شهاب‌الدین ابن حجر عسقلانی، دار

المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، چاپ دوم.

[۴۳] عمدة القاری شرح صحیح البخاری، محمود بن احمد بن موسی الحنفی

بدرالدین العینی، دار احیاء التراث العربی بیروت.

۵. کتاب‌های تفسیر و علوم قرآن:

- [۴۴] تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق سید هاشم محلاتی، کتابخانه علمی تهران.
- [۴۵] تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، تعلیق سید طیب موسوی جزایری، موسسه چاپ و نشر قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ ق.
- [۴۶] التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ محمد بن حسن طوسی، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول.
- [۴۷] مجمع البیان فی تفسیر القرآن، شیخ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، تعلیق هیئت علمی و محققین، مقدمه سید محسن امین، منشورات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات بیروت، ۱۴۱۵ هـ ق، ۱۹۹۵ م.
- [۴۸] جوامع الجامع، ابوعلی فضل بن حسن شیخ طبرسی، تحقیق موسسه نشر اسلامی تابعه جامعه مدرسین قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ ق.
- [۴۹] تفسیر شبر، سید عبدالله شبر، راجعه الدكتور حامد حنفی داوود، چاپ سوم، ۱۳۸۵ هـ ق، ۱۹۶۶ م.
- [۵۰] تفسیر المیزان، سید محمدحسین طباطبایی، انتشارات جامعه مدرسین در حوزه علمی قم مقدس.
- [۵۱] الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، شیخ ناصر مکارم الشیرازی.
- [۵۲] جامع البیان عن تأویل القرآن، محمد بن جریر طبری، تعلیق صدق جمیل العطار، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ هـ ق، ۱۹۹۵ م.
- [۵۳] تفسیر سمرقندی «بحرالعلوم»، أبو الیث نصر بن محمد بن ابراهیم سمرقندی، تحقیق دکتر محمود مطرحی، دار الفكر بیروت.
- [۵۴] تفسیر السلمی «حقائق التفسیر»، أبو عبدالرحمن محمد بن حسین بن موسی ازدی السلمی، تحقیق سید عمران، دار الکتب العلمیه بیروت، ۱۴۲۱ هـ ق، ۲۰۰۱ م.

- [٥٥] تفسير الواحدى «الوسيط فى تفسير القرآن المجيد»، على بن احمد بن- محمد بن على الواحدى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ هـ ق، ١٩٩٤ م.
- [٥٦] تفسير السمعانى، منصور بن محمد بن عبد الجبار بن احمد المروزى سمعانى، تحقيق ياسر بن ابراهيم، دار الوطن، الرياض، چاپ اول، ١٤١٨ هـ ق، ١٩٩٧ م.
- [٥٧] تفسير البغوى «معالم التنزيل فى تفسير القرآن»، حسين بن مسعود بن محمد الفراء البغوى، تحقيق عبد الرزاق المهدي، دار إحياء التراث العربى بيروت، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ ق.
- [٥٨] المحرر الوجيز فى تفسير كتاب الله العزيز، عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن- بن تمام بن عطية الأندلسى، تحقيق عبدالسلام عبد الشافى محمد، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ١٤٢٢ هـ ق.
- [٥٩] زاد المسير فى علم التفسير، عبدالرحمن بن على بن محمد الجوزى، تحقيق محمد بن عبدالرحمن بن عبدالله، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ اول، ١٤٠٧ هـ ق، ١٩٨٧ م.
- [٦٠] تفسير الرازى «مفاتيح الغيب = التفسير الكبير»، محمد بن عمر بن الحسن التيمى الملقب بالفخر الرازى، دار إحياء التراث العربى بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٠ هـ ق.
- [٦١] الجامع لأحكام القرآن «تفسير القرطبى»، محمد بن أحمد قرطبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، ١٤٠٥ هـ ق، ١٩٨٥ م.
- [٦٢] تفسير بياضوى «أنوار التنزيل وأسرار التأويل»، عبدالله بن عمر بن محمد بن- على الشيرازى البياضوى، تحقيق محمد بن عبد الرحمن مرعشلى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ اول، ١٤١٨ هـ ق.
- [٦٣] تفسير النسفى «مدارك التنزيل وحقائق التأويل»، أبو البركات عبدالله بن- أحمد بن محمود النسفى، تحقيق يوسف على بديوى، دار الكلم الطيب، بيروت، چاپ اول، ١٤١٩ هـ ق، ١٩٩٨ م.
- [٦٤] تفسير الثعالبى «الجواهر الحسان فى تفسير القرآن»، عبدالرحمن بن محمد-

بن مخلوف الثعالبي، تحقيق شيخ علي محمد معوض، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، ١٤١٨ هـ ق، ١٩٩٧ م.

[٦٥] تفسير ألوسى «روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثانى»، شهاب الدين محمود بن عبدالله الحسينى ألوسى، تحقيق على عبدالبارى عطية، دارالكتب العلمية بيروت، چاپ اول، ١٤١٥ هـ ق.

[٦٦] تفسير السعدى «تيسير الكريم الرحمن فى تفسير كلام المنان»، عبدالرحمن- بن ناصر بن عبدالله السعدى، تحقيق عبدالرحمن بن معلا اللويحق، مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ١٤٢٠ هـ ق، ٢٠٠٠ م.

[٦٧] أضواء البيان فى إيضاح القرآن، محمد الأمين بن محمد المختار بن عبدالقادر الجكنى الشنقيطى، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع بيروت، ١٤١٥ هـ ق، ١٩٩٥ م.

[٦٨] التفسير الصحيح، حكمة بن بشير بن ياسين، دار ابن الجوزى، چاپ اول، ١٤٣٣ هـ ق.

[٦٩] معانى القرآن، ابوجعفر النحاس، تحقيق محمد على الصابونى، مركز إحياء التراث الإسلامى، مكة المكرمة، چاپ اول، ١٤٠٨ هـ ق، ١٩٨٨ م.

[٧٠] فتح القدير الجامع بين فى الرواية والدراية من علم التفسير، محمد بن على- بن محمد الشولانى، طبعة عالم الكتب.

[٧١] الأمثال فى القرآن الكريم، دراسة مبسطة حول الأمثال الواردة فى الكتاب العزيز، شيخ جعفر سبحانى، مؤسسة امام صادق (عليه السلام) قم.

٦- كتابهاى عقيدتى:

[٧٢] النكت الاعتقادية، ضمن سلسلة مؤلفات الشيخ المفيد، شيخ مفيد، دارالمفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٤ هـ ق، ١٩٩٣ م.

[٧٣] الشافى فى الامامة، شريف مرتضى، تحقيق سيد عبد الزهراء حسينى، مؤسسة صادق، چاپ و نشر تهران، چاپ دوم، ١٤١٩ هـ ق.

علت ارسال فرستادگان (علت ارسال مرسل) ۳۰۴

- [۷۴] الاقتصاد الهادى إلى طريق الرشاد، شيخ محمد بن حسن طوسى، انتشارات جامع چهل ستون تهران، چاپخانه خيام قم، ۱۴۰۰ هـ ق.
- [۷۵] الرسائل العشر، شيخ محمد بن حسن طوسى، تصدير شيخ محمد واعظزاده خراسانى، ۱۴۰۳ هـ ق.
- [۷۶] إعلام الورى بأعلام الهدى، ابوعلی فضل بن حسن طبرسى، تحقيق مؤسسة آل البيت (عليه السلام) قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ ق.
- [۷۷] الألفين فى إمامة اميرالمؤمنين على بن ابى طالب (عليه السلام)، علامه حلى جمال الدين حسن بن يوسف مطهر، مكتبة الالفين الكويت، ۱۴۰۵ هـ ق، ۱۹۸۵ م.
- [۷۸] عقائد الإماميه، شيخ محمدرضا مظفر، مقدمه دكتور حامد حفى داوود، مؤسسة چاپ و نشر انصاريان قم.
- [۷۹] علم الامام، شيخ محمدحسين مظفر، دار الزهراء للطباعة والنشر والتوزيع بيروت، چاپ دوم، ۱۴۰۲ هـ ق، ۱۹۸۲ م.
- [۸۰] ختم نبوت، شيخ مرتضى مطهرى، ترجمه عبدالكريم محمود، دارالمحجة البيضاء.
- [۸۱] پژوهش‌هاى درباره مهدى، سيد محمدباقر الصدر، تحقيق دكتور عبدالجبار شراره، مركز الغدير پژوهش‌هاى اسلامى قم، ۱۴۱۷ هـ ق، ۱۹۹۶ م.
- [۸۲] خلاصه علم كلام، دكتور عبدالهادى فضلى، دارالمؤرخ العربى بيروت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ ق، ۱۹۹۳ م.
- [۸۳] بداية المعارف الالهية فى شرح عقائد الامامية، سيد محسن خرازى، مؤسسة نشر اسلامى زير نظر جامعه مدرسين قم مقدس.
- [۸۴] عقيدة اسلامى در پرتو مدرسه اهل بيت (عليه السلام)، شيخ جعفر سبحانى، برگردان به عربى جعفر هادى، مؤسسة امام صادق (عليه السلام) چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ ق، ۱۹۹۸ م.
- [۸۵] صحيح شرح العقيدة طحاوى، حسن بن على السقاف، دارالنووى الاردن، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ ق، ۱۹۹۵ م.

[۸۶] شرح المواقف، قاضی جرجانی، کتاب المواقف للقاضی عضدالدین عبدالرحمن بن أحمد الایجی به شرح محقق سید علی بن محمد قاضی جرجانی، مع حاشیتین أدهما لعبد الحکیم السیالکوتی والثانیة للمولی حسن جلی، مطبعة السعادة مصر، ۱۳۲۵ هـ ق، ۱۹۰۷ م.

۷. کتابهای فقه:

[۸۷] کتاب مکاسب، شیخ مرتضی انصاری، تهیه و تنظیم هیئت تحقیق میراث شیخ اعظم، مجمع تفکر اسلامی قم، ۱۴۲۰ هـ ق.

[۸۸] مصباح الفقیه، رضا همدانی، چاپ قدیمی، انتشارات چاپخانه صدر.

[۸۹] پژوهش‌هایی در ولایت فقیه و فقه حکومت اسلامی، شیخ منتظری، انتشارات مرکز بین‌المللی پژوهش‌های اسلامی قم، ۱۴۰۸ هـ ق.

[۹۰] کتاب القضاء، تقریر تحقیقات سید گلپایگانی، به قلم سید علی میلانی، چاپخانه خیام قم، ۱۴۰۱ هـ ق.

[۹۱] فقه صادق، سید محمدصادق روحانی، چاپخانه علمی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ هـ

ق.

[۹۲] منهاج الفقاهة «تعلیق علی مکاسب شیخ اعظم»، سید محمدصادق روحانی، انتشارات کلبه شروق قم مقدس، چاپ ششم، ۱۴۳۱ هـ ق.

[۹۳] منهاج الصالحین، مقدمه‌ای در اصول دین، شیخ حسین وحید خراسانی، انتشارات مدرسه امام باقر (علیه السلام).

[۹۴] صراط نجات، شیخ جواد تبریزی، چاپخانه سلمان فارسی، چاپ اول، ۱۴۱۶

هـ ق.

[۹۵] مجموع فتاوی و رسائل شیخ محمد صالح عثیمین، جمع و ترتیب فهد بن- ناصر بن إبراهیم السلیمان، منشورات دار الوطن، دار الثریا، الطبعة جدید، ۱۴۱۳ هـ ق.

۸. کتابهای اصول فقه:

- [۹۶] اصول سرخسی، ابوبکر محمد بن احمد بن ابی سهل سرخسی، تحقیق ابوالوفاء افغانی، دار الکتب العلمیة بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق، ۱۹۹۳ م.
- [۹۷] هدایة المسترشدين، شیخ محمدتقی رازی، مؤسسه نشر اسلامی تابع جامعه مدرسین قم شریف.
- [۹۸] تقریرات مجدد شیرازی، مولی علی روزدری، تحقیق مؤسسه آل البيت (علیهم السلام) لاحیاء التراث قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ ق.
- [۹۹] نهایة الدراية فی شرح الکفاية، شیخ محمدحسین غروی اصفهانی، تحقیق شیخ مهدی احدی، انتشارت سید الشهدا قم، چاپ اول.
- [۱۰۰] نهایة الافکار، شیخ ضیاء عراقی، تصحیح شیخ محمد مؤمن، مؤسسه نشر اسلامی تابعه جامعه مدرسین قم شریف.
- [۱۰۱] بداية الوصول فی شرح کفاية الأصول، شیخ محمد طاهر آل شیخ راضی، تصحیح محمد عبد الحکیم موسوی، چاپخانه ستاره، چاپ اول، ۱۴۲۵ هـ ق، ۲۰۰۴ م.
- [۱۰۲] حاشیه بر کفاية الاصول «تقریر تحقیق بروجردی»، شیخ بهاءالدین حجتی.
- [۱۰۳] تهذیب الاصول «تقریر تحقیق سید خمینی»، شیخ جعفر سبحانی.
- [۱۰۴] مصباح الاصول «تقریر تحقیق خویی»، سید محمد سرور واعظ بهسودی، انتشارات مکتب داوری قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ هـ ق.
- [۱۰۵] منتهی الدراية فی توضیح الکفاية، سید محمدجعفر جزایری المروج، چاپخانه الغدير، چاپ ششم، ۱۴۱۵ هـ ق.
- [۱۰۶] تقریراتی در اصول، سید مصطفی خمینی، تحقیق و نشر مؤسسه تنظیم نشر آثار امام خمینی قدس سره، چاپ اول، ۱۴۱۸ هـ ق.

۹- سایر کتابها:

- [۱۰۷] کنز الفوائد، ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان کراچکی، تعلیق شیخ عبدالله نعمة، دار الأضواء بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۵ م.
- [۱۰۸] إقبال الاعمال، سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس، تحقیق جواد قیومی، منشورات مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ ق.
- [۱۰۹] فوائد المدنیة، محمدامین استرآبادی، و با پیوست «شواهد مکیه» سید نورالدین موسوی عاملی، تحقیق مؤسسه نشر اسلامی تابعه جامعه مدرسین قم شریف، چاپ اول، ۱۴۲۴ هـ ق.
- [۱۱۰] اصل الشیعة و اصولها، شیخ محمدحسین کاشف الغطاء، تحقیق علاء آل جعفر، مؤسسه امام علی.
- [۱۱۱] أعیان الشیعة، سید محسن الأمين، تحقیق حسن الأمين، دار التعارف للمطبوعات بیروت.
- [۱۱۲] نهاية الحکمة، سید محمدحسین طباطبایی، تحقیق شیخ عباس زارعی، مؤسسه نشر اسلامی تابعه جامعه مدرسین قم شریف، چاپ چهاردهم، ۱۴۱۷ هـ ق.
- [۱۱۳] فدک فی التاریخ، سید محمدباقر صدر، تحقیق دکتر عبد الجبار شرارة، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ هـ ق، ۱۹۹۴ م.
- [۱۱۴] أضواء علی الصحیحین، شیخ محمدصادق نجمی، ترجمه شیخ یحیی بحرانی، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ ق.
- [۱۱۵] چنگ زدن به کتاب و سنت، شیخ جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، تحقیق و تألیف قم مقدس، مقدمه مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام).
- [۱۱۶] رساله‌ها و مقالات، شیخ جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق (علیه السلام) قم شریف.
- [۱۱۷] مجموعه رساله‌ها، شیخ لطف‌الله صافی.
- [۱۱۸] لسان العرب، محمد بن مکرم بن منظور افریقی، نشر ادب حوزه قم، ۱۴۰۵

ه. ق.

[۱۱۹] السيرة الحلبية «إنسان العيون فى سيرة الأمين المأمون»، على بن إبراهيم-
بن أحمد الحلبي الشافعى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ه. ق.

۱۰. وبسایتها:

[۱۲۰] مركز تحقیقات اعتقادى تابع مرجعیت سید سیستانی.

[۱۲۱] مركز الاشعاع الاسلامى للدراسات والبحوث الاسلامية زیر نظر شیخ صالح

کرباسی.

[۱۲۲] سایت الاسلام سؤال و جواب، زیر نظر شیخ محمد صالح منجد.

[۱۲۳] سایت الاسلام ویب مرکز الفتوى.

[۱۲۴] سایت وزارة الأوقاف المصرية.

[۱۲۵] صفحه علم ضد ادیان.